بیمن خالق ذوالجلال والاکرام



انشای نامہ دوم



حیح تمام در مطبع گلزار ہند طبع شد والسلام



بسم الله الرحمن الرحیم

بر دبیران دقیقه رس و روشن ضمیران صبح نفس لایح شده نماند که چون این خوشه
خرمن ارباب سخن را خیال استدراک غوامض انشاء و استکمال این گرامی فن
در سر افتاد ادراک صحبت ارباب دانش و بینش وجهه همت خ
آثار تربیت نموده تا آنکه بفیض همنشینی و همزبانی شان بر تسطیر عبارات عالیه
دقایق اشعار قدرت یافته چهره حال بگلگونه کسب هنر آرایش یافت و صیرفیان
دار العیار سخندانی و جوهریان رسته بازار معانی را النقد ناشره این هیچمدان پسند
در کمتر مدتی بیاوری طالع شرف ملازمت علامه عصر نواب لطف الله خان والد سعد
مرحوم که چشم زمانه در فضل و کمال عدیل آن مطرح تجلیات آمرزش ایزدی بهمال ند
بشغل خطوط نویسی مامور شد پس از آن در سرکار بادشاهزاده جمشید فر جهاندار شاه
بخدمت میرمنشی گری عز امتیاز اندوخته تا انقراض ایام اورنگ آرائی بر خانه
کوکلتاش خان بخدمت مذکور قیام داشت مسودات احقر که چندین بیاض نهاد
چون رخساره مهوشان بخط عنبرفشان مدکش نسخه ریاض رضوان می گشت و
بادشاه گردی ناشی البیت سمارفت برخی از آن که در کاغذ برآمده تکلیه

۲

۸۹۱۵۷۳

۲-۱

تنقیح

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دبیران دقیقه رس و روشن ضمیران صبح نفس پوشیده نماند که چون این
خر من ارباب سخن را خیال استدراک غوامض انشا و استکمال این گرامی
در سر افتاد ادراک صحبت ارباب دانش و بینش وجهه همت خود ساخته تا صد
آثار تربیت نموده تا آنکه بفیض همنشینی و همزبانی شان بر تسطیر عبارات عالیا فت
دقایق اشعار قدرت یافته چهره حال بگلگونه کسب هنر آرایش یافت من
دار العیار سخندانی و جوهریان راسته بازار معانی برانقد ناسره این هیچمدان دیده آمد
در کمتر مدتی بیاوری طالع شرف ملازمت علامه عصر نواب لطف الله خان
مرحوم که چشم زمانه در فضل و کمال عدیل آن مطرح تجلیات آمرزش ایزد ندیده یافته
بشغل خطوط نویسی مامور شد پس از آن در سرکار بادشاهزاده جمشید فر جهاه بهادر
بخدمت میر منشی گری عز امتیاز اندوخته تا انقراض ایام اورنگ آرای نواب
کوکلتاش خان بخدمت مذکور قیام داشت مسودات احقر که چندین سواد
چون رخساره مهوشان بخط عنبر فشان اندکش نسخه ریاض رضوان ...
بادشاه گردید بامانت البیت شعار رفت برخی از ان که در کاغذ ...

گرامی تناء الله هر پرشاد که جوهر قابلیت و استعداد از لوح جبینش لمعان ظهور بارز دین
اوراق نگارش نسخه که چندین درین دار ناپایدار یادگار باشد مشتمل بر دو فصل فصل
اول محتوی بر عرایض و احکام و اوامر که از زبان لطف الله خان و نواب گوکلتاش
خان بر نگاشته فصل دوم متضمن بر مکاتیب که خود با عزه و احبا بقلم داده سهو و خطا
ما از بزرگان امید عفو و عطا است قطعه چون بفضل خدای عز و جل × یافت این نسخه
صورت انجام × هاتفی گفت بسال تاریخش × که زهی منشات ماده و رام × فصل
اول عرضداشت مشتمل بر فتح بجناب حضرت خلد مکان فدوی جان نثار
لطف الله بعد ادای لوازم تلثیم عتبه سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم حرم تعظیم که
سجده گاه جباه خداوندان تخت و دیهیم و فروغ بخش نواصی خواقین هفت اقلیم است
بعرض عاکفان محفل بهشت نعیم و بار یابان عتبه ملایک مقیم میرساند که ذریعه مفاخرت
یعنی توقیع وقیع جهان مطاع عالم مطیع کالوحی من السماء بنزول اقبال و حلول اجلال فرمود
رواتب استقبال و احترام و وظایف تکریم و اکرام مرتب و موظف گردانید بمیامن
سعادت آموزش تارک افتخار بذروه فلک دوار سوده سر احقر باوج عزت فرا
× بدست مرحمت از خاک بر داشت × از آوارگی سنتا و هنستا و فلیا و باسو و ریاد
سایر کفره جهنم باد و اضلاع بهسوره و آن اطراف و تاکید سرعت عزیمت بتنبیه آن فرقه
شقیه ارشاد شده بود مواد تفاخر استبشار افزود بجد و در روز میمنت آموزش عازم بمقصد
گردیده در موضع سیلو نزول گزید و فردای آن بلا فصل مقام کوچ کرده در اثنای راه
کفره ناسیاه که در شعاب جبال و دره های کوهسار چون مور و ملخ نزول اجلاد داشتند
قریب بهشت هزار سوار و پیاده جوق جوق از هر طرف نمایان گشته فوج ظفر موج را محاصره

کردند فدوی به ترتیب افواج پرداخته بهیر را درمیان گرفته با کفره نکوهیده کار آماده پیکار
گردید نوایر جدال و قتال اشتعال یافته هنگامه ضرب و حرب از طرفین گرمی پذیرفت چون
و غلبا کافر تفنگچیان کرناتکی زیاده از دو هزار پیاده با خود داشت از غرش بندوق و اصدای آن
عرصه کارزار نمودار رستخیز گردید و بارش ابر تیر از کمان صدف سینه دشمنان را گوهر
پیکان لبریز گشت از هر طرف که بهیئت مجموعی می ریختند مبارزان آن منصور نیروی جرئت
و دلاوری زده بر سر پا ایستادند همچنین از اول روز تا شام زد و خورد بسیار و آویزشهای
بیشمار که نظیر کارنامه رستم و اسفندیار بود درمیان ماند آخر کار ستا و هبنتا با چهار هزار سوار
منتخب و مسلح سمت فدوی اسپان تاختند و بجسارت بیجا جسارت با همگنان بجنود غازیان
چپقلشها نمودند غازیان نصرت مند و پهلوانان همت بلند از انبوهی اعدا نیندیشیده پای ثبات
در زمین کین افشرده داد سعی و جهاد دادند و بسیاری از بیدینان را رهگرای مطمورهٔ نیستی
گردانیدند و جمعی کثیر از دلیران بجز پر آشوب تنجابه تند با و حمله دلیران فیروزی لوا سر بگریبان
فنا فرو رفت و جمعی غفیر از زخمهای کاری بسان لاله و گل بر جگرها بشگفت بالجمله اشقیا
شکست فاحش یافته طریق هزیمت پیمودند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید
درین کارزار قریب هزار کافر خاسر علف تیغ انتقام غزات اسلام گشتند و بسیاری مجروح
شدند و از غازیان قریب دو صد تن برتبه شهادت فایز گردیدند و زیاده بر سه صد کس زخمی
شده از شاخسار مردمی گلهای نیکنامی چیدند مفصل اسامی شهیدان بعرض قدسی خواهد رسید
و بنده های جان نثار در جلدوی حسن تردد امیدوارند که بافزایش مراتب و مناصب
سرفرازی یابند آفتاب فتح و ظفر از مطلع تسخیر هفت کشور طالع باد عرضداشت
بجناب حضرت خلد مکان مشتمل بر فتح فدوی بلا اشتباه بلطف الهی عنقریب

باپانصدی ذات و هشتصد سوار دره مفاخرت فرمود بعد تقدیم مراسم تعظیم و تقبیل
آن مثال وحی تمثال را افسر فرق سعادت گردانید و خلعت قدر بخش افتخار افزا را زیب
قامت عبودیت ساخته پیرهن پیرهن بر خود بالید شکر نوازشها از اندازه تحریر و تقریر بیرون است
سگ نگردید محروم زین بارگاه * چه روی سفید و چه بخت سیاه * انشاالله تعالی در عبدیت
الضویه و حسن معاشرت با بندهای درگاه والا و تالیف قلوب رعایا و برایا و استیصال
متمردان و اخراج و اعاج سرکشان و توزک احتشام و موجود داشتن خزانه و ذخایر و منع
منهیات و رفع مسکرات و قطع اصل عادی و معاملات و مقدمات بروفق شریعت
غرا و عدالت عالم آرا اهتمام تمام بظهور میرساند و میامن تربیت پیر و مرشد برحق حقیقی و
٩ از دقایق نامرعی نمیگذارد تا بدر منیر اورنگ مینارنگ سپهر جاهی قرار و خورشید عالم گیر
از تخت مرصع و چتر زرنگار باشد سریر شاهنشاهی چتر گیتی پناهی فلک پایه خورشید سایه
باد عرضداشت بجناب بادشاه زاده عالیجاه محمد اعظم شاه خیرخواه لطف الله
تارک بنیاد بندگی بنگلهای کورنش و پرستندگی برآراسته عرض عاکفان آستان ملت
نشان فیض اقتران میرساند مثال واجب الامتثال وحی تمثال نزول اجلال فرموده
که فدوی از بهدر کوچیده لشکر ظفر اثر عنقریب بافواج همراه سعادت تقبیل بساط فیض مناط میرساند
همدران روز بهجت افروز نشان کرامت عنوان بهمان مضمون نوازش مشحون بعد ورود
ارزانی فرمود که تا آرزوی دیرینه کامیاب گردد للہ الحمد و وصول هر دو خبر جان که سرمایه زندگی و
سربلندی و وثیقه عزت و سربلندی است از مکان اقامت کوچیده یا قلعه مهمانگده منزل گزید
انشاالله تعالی درین هفته شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت میگردد فرود از نجا [illegible]
گل مقصود می دمد * اکنون که محصل بدریاروان شدم * بعد احراز سعادت آستانبوسی

قدبیر انتزاع قلاع و تسخیر اماکن و بقاع آن ضلاع و اقطاع که مرشدزاده برحق بدان معمور اند لیکن

خواهد رسانید دولت ابد توام بطراز نصر من الله و فتح قریب قرین جناب جهان ملجا جهانبان

بفر و معین باد عرضداشت بجناب شاهزاده والاگهر محمد بیداربخت خیرخواه لطف الله

کلهای کورنش و تسلیمات زیب تارک تفاخر و مباهات ساخته بعرض خواتین نشینان بساط

میمنت مناط میرساند که شال فرخ فال از پیشگاه سده سپهر تمثال متضمن اینکه خیرخواه بکمک

بافواج همراه از گهنایون بسم یلغار بر رکاب نصرت شعار رسیده هو تیغ بکفره فجره که از ملک

محروس و نهب و غارتگران بار شده مراجعت او مایه خیر اهیم آثار دارند شرط رفاقت بجا آوری

و تا اعدا بکیفر کردار رسید و شاهزاده ظفر آماده حقیقت تند دست از مرافقت و موافقت

معاضدت برندارد در نزول اجلال نمود لهذا همانروز از گهنایون کوچ کرده پای قلعه ساگر

اقامت ورزید انتظار نزول موکب ظفر شعار دارد هر جا که امر شود بجناح استعجال شتابد رفیق

طریق جان نثاری گردد فرد طلبگاری تو دارد اضطراب دل درجهانگردی × که بیداری نه بین خفته

از زیر پای خود × کوکب دولت اقبال از افق مکنت و صولت طالع باد عرضداشت

بشاهزاده بیداربخت بعد ادای آداب کورنش و تسلیمات بعرض مستفیضان

خلوص از هالهٔ حضور عالی و مقتبسان انوار انجمن مفاخر و معالی میرساند درین ایام فرخنده فرجام

که عرصه جهان باقامت مقدم بهار ارم تزیین و بسیط زمین بکثرت شقایق و ریاحین رشک

نسخه بهشت برین است نوید توجه موکب جهان کشا انتها از الویه فلک فرسا باهتزاز

سامعه افروز گردید و جهانیان را مژده امن و امان درداد و زبانها نیاز که عمری در دل

دعا داشتند بود در آرزوی این بشارت شگرف چشم تمنا باز داشتند نقد مراد بکف آمد

فرد شکری خدا را که تواند شمار کرد هیهات کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد عبارتی که از هم

۱۰

اقبال اوج بخواهی‌گستر دولتخواهان را سرمهٔ بصیرت بدیدهٔ انتظار می‌کشد و هر منزلی که
بنزول اعلام ظفر اعتصام فروغ سعادت می‌پذیرد شوق زمین‌بوسیش سر رشتهٔ
اختیار از دست می‌برد خوشا وقتی که قلمرو دکهن بقدوم بهار آگین عشرت‌بخش صحن چمن
رشک افزای گلشن گردد صیت کام‌بخشی و کامرانی و آوازهٔ قدردانی و فیض‌رسانی از
پردهٔ نه‌بفت آسمان درگذرد آفتاب عظمت و بهروزی از نکمن بهجت و فیروزی طالع باد
عمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ مشعر بر مبارکباد
فتوحات کوکب نصرت و فیروزی و اختر ظفر و بهروزی آن سرآمد مبارزان خداوند
جهان قدوهٔ خدیو کشورستان توانائی و الاتمکین بر کرسی سلطنت ابد قرین اوج پذیر باد
درین زمان سعادت اقتران که ساحت گیهان بطلیعهٔ تباشیر صبح اقبال مهبط انوار
امن و امان و سر خودسران بچوگان تیغ شرر افشان مجاهدان عساکر ظفر همعنان گوی
سلطان هست ظفر فتوحات متواتره و متکاثره و افتتاح حصن حصین و قلاع متین که سر
همسری بچرخ برین می‌خارید و تسخیر آن ممالک اهل وسعت فلک فسحت و انقیاد سرکشان
برابری و راجه‌های عظیم الشان و متمردان نخوت نشان باخبار مخبران پیرایهٔ وضوح
یافته مورث سرور و شادمانی و مثمر خرمی و کامرانی گردید نظم مزاج فتح میداند
ستانت ٭ و نقش ظفر زه بر کمانت ٭ سر آید تیغ از دستت بهیجا ٭ چو خول کو بر دن
آید ز دریا ٭ مبارکباد بفضل فتاح حقیقی بعد ازین هم نوید فیروزی و خبر عدو سوزی علی التوالی
سامعه افروز شود ٭ مصرع ٭ این فتح هزار فتح دیگر ٭ از فضل خدا شود میسر ٭ بمحسنی الملک
روح الله خان مصرعه ای داعی که مکتوب تو مشتاق ترم کرد ٭ صاحبا نامه
ها گرامی کاتب راحت افزای العاطفه لفیفش چون کرشمهٔ شکرلبان شورانگیز و معانی

۱۱ ربیع
و انجام اراده
محقق است ۱۲
بالکسر بمعنی صد کمان
و ابریشم در روده
نامیده ۱۲
عالم بالصواب

جانفزا الیش مانند طره سبز خطان دلاویز بود و لمعه وصول افگنده داد شادکامی داد و صفای

که مملو از جواهر زواهر معانی مشحون از گهرهای شهوار قدردانی بود عینک خوبی دلها

بیت رسیده دیده‌ام از نور او منور شد * مشام جان من از طیب او معطر شد * از نوازع

عوارض متخالف بر مزاج شریف و تجویز نیابت بخشیگری باین نحیف ایمای رفته بود و حکیم

علی الاطلاق آن گزیده انفس و آفاق را از طوارق تورعات برگران و با اعتدال طبیعت

توانائی دارا و دوستدار تا حال در خجسته بنیاد متوقف است بمجرد رسیدن اسناد

و زینگاله که رسانیدن آن از حضور مأمور است بتعجیل عجیل عازم مقصد گشته بدولت

دیدار فایض الانوار فائز میگردد و چون تربیت عزیز القدر سعادت نشان خانه زاد جان

بندهٔ همت والانهمت لازم بل الزم است امر نیابت بخشیگری بنام آن برادر گرامی

از جان مقرر شود و فقیر بعد رسیدن حضور و تمشیت امور لازم القدیم و تعلیم مقدمات

بخشیگری تقید خواهد نمود چشم بد دور بفضل الهی آن سزاوار سربلندی و شایسته رشد

و ارجمندی گوی سبقت از اقران میرباید تا چاق شدن آن امیدگاه در جمیع کارها

مورد تحسین و آفرین میگردد زیاده عمر و دولت باد بعمدة الملک غازی الدین خان

بهادر مشعر بر ملحق شدن خود سه پهر از گرد ره طی کرده وادی فراق بمعنایم

آرزو بارم متاع اشتیاق * منشور لامع النور کرامت نشور عز ورود فرمود که فدوی

درگاه با فوج همراه بر جناح استعجال شتافته بموکب ظفر اثر آن سروسرافراز گلبن ایالت

ملحق گردد و در قتل واقعه سنه خاکسار که با آن طرف آواره دشت ادبار است شرط رفاقت

بجا آرد لهذا از آنجا پور کوچیده رهگرای منزل مقصود است شکر خدا که جذبه باطن

کشش دلها کار کرد و آرزوی دیرینه بسر آمد بیت الحمد لله آن چنانکه خاطر میخواست

آخر پس پردهٔ تقدیر پدید ٭ از مکان اقامت و عساکر خبری که تبانگی از کافر خان سر رسیده
شد بعمدة الملک غازی الدین خان فیروز جنگ سامی ایم اشتیاق
پیش آهنگ است ٭ در سرعت سیر من صبا دل تنگ است ٭ سامی ملاطفه ملاطف افزا
هر حرفش حامل هزار گونه دلبستگی ها و هر لفظش از استیلای شوق و مکنونات محبت معنوی
گره کشا بود ورود نمود حیات تازه کرامت فرمود بیت این تازه رقم از قلم کیست که باد
جان و دل من هر دو فدای قلم او ٭ امروز که شنبه نهم این ماه است قریه منور پور منزل فوج
ظفر موج گشت و بلا فصل مقام گام فرسای طریق مقصود است خوشا روز بهجت افروز که
بندر رسیده بکحل الجواهر دیدار مهر انوار نورانی گردد و سامع آرزو بشرف مکالمه و مجاذبه باصره
ذوق جوید بیت هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد ٭ لیکن امید وصل تو هم عنقریب هست
زیاده عمر باد و مژده ان مشتاد رب العباد بعمده خوانین بلند مکان مختار خان
بهادر رفت و آن یار که گفتا بتو ام دل نگران است ٭ گو میرسم اینک بسلامت
نگران باش ٭ سامی صحیفه طرب پیرا حاوی اشتیاق دیدها و تاکید زود رسیدن در
وقت خوش رسیده قالب افسرده را جان تازه بخشید مفارقتهای هر ای کار سرمد شد
بر حق بر خود گوارا باید کرد که در عالم بندگی بی اختیاریست بیت جدائی از تو تصور نمی‌توان
کردن ٭ کسی بجان گرامی چرا جدا باشد ٭ امروز دهم اینماه از احمد نگر با خزانه بادشاهی کوچ
کرده بعزم استیلام شده فلک احترام مراجعت نمود امید واثق هست که عنقریب مساعد
موافقت انجامد و رفع قلق دلها گردد زیاده عمر باد بعمدة الملک خانجهان خان بهادر
فیروز جنگ نواب مستطاب مبادی اداب والاخطاب خداوند خدایگان کرم الخلق
عمیم الاحسان سلامت بعد از طی مراحل ضراعت و انکسار معروض رای فیض پیرای عالم آرا

همیداره وازانباز که عنان عزیمت سعادت منوط بالسمت منعطف و مبسوط گشته بنای
ارادت آئین بدو کلمه حسرت آگین نشد بیت مرا زیاد تو برده تر از دیدهٔ من * بستم آن
ازین بیشتر چه خواهد کرد * حق علیم است که از محرومی صحبت اکسیر خاصیت چقدر آلام روحانی
که نمی کشد و زبان حال بدین مقال مترنم دارد سه ذوق الطاف نوای کاش نمیافت
دلم * یاد مهر لطف تو اکنون سبب صد الم است * بعد ازین متوقع آنست که مشام آرزو
بروایح ترسیل مراسلات معطر و گلزار تمنا بترشحات سحاب یاد آوری رهبا منقر باشد فرد
دار نظام کار جهانی ز لطف تو * کار تر از لطف الهی نظام باد * بتحسین الملک بهره
مند خان مبارکباد شفای مزاج وهاج ابتهاج صحت امتزاج آن زینت بخش صدر اقبال همواره
بر منهج سویت و اعتدال مستقیم باد باستماع خبر عارضهٔ بدنی و علل جسمانی از دیدهٔ خونبار
لعل بدخشانی فرو میبارید و آه سرد از دل پر درد سر بفلک میکشید الحمد لله والمنة که بتفضل
و کرم حکیم شافی غبار کسل از چهرهٔ مزاج شریف زایل گردید و شهب عنصر لطیف از مضیق
مرض بفضای صحرای عافیت خرامید سه بار غم که خاطر باخته کرده بود * عیسی دم
خدا فرستاد برگرفت * سلامتی و تندرستی دایما باد به برادر خود در جواب خطوط
نشان برادر عزیز القدر از جان بهتر همواره بمراتب علیا فایز باشند خط طیدل
شما متواتر میرسد الحمد لله که آن کریم النفس بی آنکه تاکید شود در آنچه باید پرداخت می پردازد
و ما را رضامند میدارند امید که آینده این طریق مرعی داشته بر کردهٔ خود مغرور نشوند و نظر
بر مزید دارند مصرعه همین گفت دل هیچ خواهی هیچ خواهم چنان باشی * زیاده چه قلم آید سرمایه
سعادتمندی و ترقی بلندی همواره روزی باد مبارکباد تولد شاهزاده محمد کام بخش
فدوی درگاه لطف الله بعد تقدیم لوازم دولتخواهی و خیر اندیشی بعرض باریافتگان حضور عالی

بتعالی میرساند که درین زمان سمینت اقتران که زمانه مالامال شادمانی و لبریز عیش و کامرانی
بود باصغای اینخبر که شاهزادهٔ والاگهر قدم فرخنده بعالم ظهور گذاشته فروغ بخش دیدهٔ اقبال گردید گوش
تهنیت بلند آوازه گشت و شادمانی از اندازه درگذشت سه صبح را از خنده لب نیاید بهم از شادی
آفتاب از آسمان گوید مبارکبادیش * حق تعالی او را در مهد امن و امان داشته برخوردار
کناد و آن مهر سپهر خلافت و جهانبانی را بر تارک مبارک او کامگار گرداناد بیت بقای دولت و
اقبال حشمتت بادا * ازان فزون که در اندازهٔ شمار آید * مبارکباد تولد پسر بجناب
حضرت اعلی فدوی بلااشتباه لطف الله تبارک نیازمند بندگی بگلهای تسلیمات و بر سبد بندگی
بیارآسته بموقف عرض معتکفان آستان دولت نشان فیض اقتران میرساند که درین هنگام
بشاشت انتظام فرخنده طلوع کوکب از آسمان جلالت و سطوع نیر سپهر سعادت از افق
ولادت طنطنهٔ تهنیت و مبارکبادی بسمع نویدطلبان رسانید و آوازهٔ سرور و شادمانی از برد
هفت آسمان درگذرانید سه ازان نهال شرف ثمر گشت گلشن ملک * چنانچه تازه شود
برگ گل ز باد شمال * باریتعالی قدم دولت توام آن همین میوه حیات بر جمیع دولتخواهان
فرخنده و همایون کناد و لحظه بلحظه اثر طلوع آفتاب اقبالش متزاید و اختر شوکت و جلالش
متصاعد گرداناد زیاده حد ادب ندید نیر دولت و بهروزی از مکمن ظفر و فیروزی طالع باد
مبارکباد تولد پسر بقاضی القضات محکمهٔ شریعت اطهر بوجود کرامت مظهر آن
مروج قوانین شریعت نبوی محی مراسم ملت مرتضوی مزین باد لله الحمد و المنة که آن مهر سپهر
کمال را بر آسمان اقبال فرخنده کوکب طالع گشت و در روضهٔ فضل و افضال را بر کنار جویبار
اجلال سروی سرفراز جلوه گر شد و فروشگفت در ریاض امانی گل آمال * طالع شد از سپهر
پیدا اختر مراد * مبارکباد دیدهٔ آرزوی ارباب مکارم بلمعات جمال النقرة العین روشن شواد

۱۵
بفتح میم و لین شدید
و او بمعنی ارواح دیده
۱۲ قد
بادلها نی بمعنی
روضه بمعنی بوستان
کل امال الف از
وزن ساقط بود
اگر بجای امال امل
باشد بهتر بود

تهنیت تولد بجناب شاهزاده محمد اعظم شاه خیرخواه بلا اشتباه لطف الله

تقدیم لوازم خیراندیشی و دولتخواهی را سرمایهٔ سعادت نامتناهی انگاشته بعرض واقفان
محفل فردوس منزل میرساند که درین هنگام فرخنده فرجام که بتاثیر اختران سعود آسمانی عنایات
نجوم شادمانی سعادت بکرامت مقرون بود طلوع رخشنده اختری از برج عظمت و اجلال
وسطوع گرامی گوهری از درج سعادت و اقبال قلوب هواخواهان را انشراح موفوره
وانشراح نامحصوره کرامت فرمود بیت مهی بر اوج سپهر جلال تابان شد * که کس
چنین ماه در هزاران سال خجسته طالع و روشن دل و مبارک پی * فرشته
طلعت و نیک اختر و همایون فال * امید که این فرخنده نوید بر جمیع خیرخواهان مبارکباد
و روزنامچه سعادت از احکام طالع این جوان بخت بر وفق جوانی مقرون شواد

مبارکباد و در تولد پسر بجناب مشکوی خلافت خانه زاد هواخواه لطف الله
شیمهٔ بندگی برزمین پرستندگی سوده بعرض پرستاران دولت سرای حرم تعظیم
و واقفان حریم معدلت تقیم میرساند که چون بروز گوهر بدیع از معدن مراد وسیله
ازدیاد بخشندی و طلوع اختر رفیع از کمن مقصود واسطهٔ حصول اسباب سربلندی
هست ظهور گرانمایهٔ دُر از درج ولادت و سطوع فروزان کوکب از افق سعادت در
شبستان آمال شاهزاده والا گهر بلند اقبال مبارک و فرخنده باد و تا آب در گوهر و تاب
در مهر انور متمکن بود آن فروغ گوهر خلافت و فرمان روائی لمعهٔ خورشید سلطنت
و کشورکشائی در ظل ظلیل خاقان جهان خدیو گیتی ستان بعمر طبیعی و نیل مرام فایز
شواد بیت از نکهت این مژده زمان گشت معطر * وز پرتو این لمعه جهان گشت
منور مبارکباد و در جناب بادشاه زاده محمد کام بخش خیرخواه بلا اشتباه

۱۶

لطف الله چهرهٔ نیاز بگلگونهٔ عبودیت و انکسار بر افروخته بعرض رهٔ یافتگان انجمن

فریدون احتشام جمشید احترام میرساند که درین زمان فرخنده عنوان نوید وزن

بندگان زمین تمکین فلک توان سامع افروز گردید ابواب خرمی بروی دلها گشاده

از تصدق خیرات مبرات گوشه نشینان و محتاجان را صلای کامرانی در داد نظم

ترا از و چشم حیرت داشت یکسان + که آید در برش خورشید اقبال + ترازو

غرق حیرت بهر آن بود + که دریار البا غرکس نه بود + لله الحمد که از سنجیدن عنصر

گرامی میزان سر ناز باسمان افراخت و عالمی را کامیاب موائد لطف و احسان

ساخت حق عز و جل مبارک کناد و از نشان و شکوه آن خدایگان جهان کفهٔ

میزان هم پلهٔ اسمان شواد مبارکباد سالگره بشاهزاده بیدار بخت

بعد ادای آداب بندگی بعرض عالی متعالی میرساند که هزاران شکر بدرگاه ایزدی که

این سال فرخنده فال در ساعت سعید بر سنین عمر ابد قرین آن نو باوهٔ باغ سلطنت

و جهانبانی افزوده و دلهای هواخواهان را بشاهراه شادمانی رهنمونی نمود بیت

این سالگره گره ز دلها وا کرد + از بهر نشاط و عیش خوش برپا کرد + گره گشای

بستهٔ کاران و حاجت روائی امیدواران بجمیع دولتخواهان فرخنده و همایون

و رشتهٔ سالگره الی یوم التناد بعقود مسعود و منعقد گرداناد نظم عید جشن تو در سالگره

میخواهم + هر سال ز سال رفته به میخواهم + در کار کسی گره نخواهم لیکن + اینجا گره

از پی گره میخواهم + مبارکباد وزن بجناب شاهزاده محمد اعظم شاه

بعد تبلیغ مراسم تسلیمات و تسویغ کورنشات بعرض فیض اندوزان بساط میمنت مناط

میرساند که درین اوقات فرخنده نوید وزن عنصر کرامت سمات سامع پیرا گشته

گلهای نشاط بر تارک هواخواهان فشانند و ریشهٔ شگفتگی در زمین دلها دوانند ابل عنا
انجود آن پهلوی عنا بقارون زوند و ارباب اخلاص از اثیار آن سرمایهٔ معاش
ابدی فزانند و خفتند افریدگار جهان مبارک و مسعود کناد و الی یوم القیام منیرانه
بوزن عالی کامیاب مفاخر و معالی داراد مبارکباد سالگره شاهزادهٔ
محمد اعظم شاه • بعد ادای اداب تسلیمات معروض حواشی بساط مکرمت مینا
میگرداند که درین اوان فیض اقتران بشارت مجیبه اشارت سالگره ساکنان خطهٔ
خاک را از جشن جمشیدی خبر داده و زهره طرب ساز با دف و چنگ محفلی نو آئین در
عشرتکدهٔ آسمان نیلوفری آراسته کوس شادمانی بر بام فلک نهاد والحمد لله که این سال
فرخنده فال بر عمر گرانمایهٔ ابد پایه افزود و عالمی را از فیض عام مواهب بقیاس
کیسه حرص امال برآمود ایزد بیچون مبارک و میمون کناد و آب حیات لطف سرشار
خضر وار عمر جاودان کرامت کناد نظم من عمر تو جاودانه خواهم که شود • فرمان بر تو
زمانه خواهم که شود • این رشته که دارد گره سالگره • تسبیح هزار دانه خواهم که شود
بجنبش الملک ذوالفقار خان بهادر تا بدر مستنیر از خورشید منیر تاب پذیر
است همواره مستفیض و ظفر همعنان مواکب گیتی گشای آن سرگروه مبارزان عساکر
نصرت پیکر و سرآمد مجاهدان جیوش ظفر اثر سمو المنزلت منیع الشان کریم الخلق بسیار
مهربان باد درین خجسته ایام که از افاضت انوار آفتاب بشارتهای فضای مرغزار
خاطر رشک جنت الماوا بود مژدهٔ مراجعت شریف سامعه پیرا گشته افسردگان بادیهٔ
فراق را زندگانی تازه عطا فرمود و ابواب انواع تفریح و تنشیط بر روی دلها کشود
نظم بیا که مرا بی تو غم بجان آورد • بیا که بی تو نفس نمیتوان آورد • هر چند

بطی مراحل سرعت بکار رود و منت بر چشم مشتاقان ست و جا لغدیه سافتها که بکام طلب
پیموده شود و ثمر مامول منتظران سه رود آمدنت نظر شتوتم دیر است + می آئی اگر
زود تر آئی چه شود + زیاده عمر باد و مزهٔ آن سنزاد بجنشی الملک بهره مند
خان مبارک باد عید **نظم** ای اختر برج سعد با بخت سعید + برخیز
و طرب گزین که عید آمد و عید + هر وعده که اقبال نمود ست بتو + امروز فرزین است
اگر بود لعید + الحمد لله که هلال فرخنده فال شوال سیمای سعادت آمود از منظر فقر
زراند و دافق منتظران نمود جهانیان را باستلذاذ لذائذ جسمانی و استماع صغیر نفیر
شادمانی با بروی سپید اشارت فرمود هنگامه عیش و عشرت گرمی پذیرفت ریاض
مراد اهل صلاح و سداد بگلهای خرمی رونق گرفت **بیت** تند زد و نغمه بر لب آشیان
ساخت + ترنم خانه در کام و زبان ساخت + مبارکباد و روزگار خجسته آثار
بخیر و خوبی و بهروزی مقرون شواد مبارکباد عید بحفظ الله خان برکات
ماه متبرک صیام و میمنت طاعات خجسته فرجامش با یام فرخنده انجام آن رب حشمت
و احتشام فخر انجمن شوکت و احترام سمو المنزلت منیع الشان کریم الخلق رفیع المکان
مقرون باد درین اوان سعادت اقتران قدوم فرخنده لزوم عید سعید عرصه گیتی
بگلهای سور و سرور رشک باغ ارم و عالمیان را باقسام اغذیه و نعمار والواع طرب
و شادمانی کامیاب فیض اعم گرداند الله تعالی مبارک و میمون گرداناد بترقیات روز
افزون روزی کناد **نظم** یا رب این عید صد هزار دگر + باد فرخنده بار بار دگر
چرا طاعت نمودن امرت + کمناد این زمانه کار دگر + مبارکباد شفایابی
حفظ الله خان صحت و تندرستی که بهین نعمای الهی و گزین میوه های باغ بهشتی است

نصیب باد شکر ایزد جهان آفرین که عارضهٔ جسمانی بتفضل سبحانی بسلامت و کامرانی
انجامید و ادعیهٔ شبانروزی در حضرت حق تعالی بموقف اجابت رسید مبارکباد و مدت
عمر شریف را امتداد ایام لیل و نهار روزی شود و بشه و بکمال کرم برای حکیم جالینوس
الزمانی سه تهان پارچه تهنیت پی مستحقان خیرات دوصد روپیه مرسول گشت از رفع نقاهت
و اخبار بهبوروزی دمبدم آگهی رود بیت غمت مباد گزندت مباد رنج مباد + که راحت
دل و آرام جان و دفع غمی + تهنیت کدخدائی بجان عزیز حفظ الله خان
همواره همای سعادت و سربلندی بر تارک بخت آن شایسته رشد و ارجمندی
بال افشان باد درین خجسته زمان فرخی توامان مژده طوبی آن اقبال مند ستوده خوی
اشتغال کدخدائی که سرمایهٔ سرور شادمانی و پیرایهٔ نشاط کامرانی گشت امید که از تاثیر اقتران
قران السعدین آثار سعادت بر صفحات احوال ظهور نماید و از تمهید جشن طرب پیرای
عروس عالم آرای خوبها از پردهٔ غیب چهره کشا بدیع شادمانی همه راحت مرید راحت
بجان عالیشان کامیابخان آفریدگار جهان نوگل حدیقهٔ همیشه بهار را
باقطار امطار فضل بیکران سرسبز و ریان دارا د خبر هوا زدگی بمزاج صحت امتزاج
خواص ظاهر و باطن را پریشان ساخت و سینه و خاکنجینه را در کانون غم و الم گداخت
حکیم علی الاطلاق آن نسخهٔ جامع یکتائی و رونق بخش قلمرو آشنائی را صحت کامل و شفای
عاجل کرامت فرماید بیت تنت بناز طبیبان نیازمند مباد + وجود نازکت آزرده
گزند مباد + مبارکباد افزایش منصب بسیف الله خان + رباعی
ای گشته ز لطف پادشاهی خوشنود + منصب که منصب تو بسعی فزود + قدر تو
بلند است که من میدانم + اقبال تو هر زمان فزون خواهد بود + بشارت افزایش

مراتب و مناصب آن ناصب اعلام شوکت و جلالت عارج معارج حشمت و ایالت

سامع پیرا گشته مورث مواد سرور و موسم انبساط موفور گردید ایزد بسیار بخش جهان آفرین

فرخنده و همایون کناد و مقدمه ترقیات روز افزون گره اناد جواب حسب الحکم

بمقربان حضرت عزیز الله بیگ عو الی تبار بهادر پایه عالی دستگاه نگاشته کلک

معنی پرداز حسب الحکم اعجاز طراز مبشر فتح حصن حصین بیرنالهٔ و امان خواسته برآمدن

قلعه نشینان از رعب توپ و تفنگ برق آهنگ و محاصرهٔ نبرد آزمایان بانام و ننگ

و ارشاد گزارش شکر مواهب ایزد منان و بلند آوازه ساختن شادیانه فتح نمایان

ورود مسعود نمود الحمد لله که غلبه مواکب ظفر لوا و صدمات توپهای رعد آسا اعدا را

پشت همت شکست و همای نصرت و فیروزی بر پرچم رایات ظفر آیات جهان کشا

سایه گستر گشت نظم بگیتی همت تا رسم فتح و شکست ٭ چنین فتح کس را ندادست دست ٭

نه چشم زره اینچنین فتح دید ٭ نه گوش سپهر در مصافی شنید ٭ منافقین قسمی مغلوب

بیم و هراس و منکوب خوف و یاس گشته بودند که امان نخواستند مخالفین را تزلزل

در پای ثبات نحوی نیفتاده بود که برآوردن جان از آن تهلکه جان ستان غنیمت ندانستند

مراتب شکر و سپاس واهب العطایا بتقدیم رسانیده شادیانه شادی بلند آوازه گردانید

فتاح حقیقی این فتح نمایان را که طراز فتوحات آسمانی و عنوان ظفرنامه های باستانی است

مبارک کناد و آثار کفره و ظلام از لمعات صمصام اسلام زایل شود انگریز ساونت

دکهنی در باز گشتن از قلعه تهوپناه جلادت دستگاه کهیم ساونت مرتبه محفوظ باد

اخبار مهنیان معروض باریابان انجمن فیض اختران گردید که بعضی از اعوان انصاران

جلادت شعار بفر لوح ذیل نکوهیده کار پرداخته بهو رجال قلعه بیرناله اراده شتاب دارند

غوایت و شامت آنان شاید که موجب بالقرآن تهو روستگاه از صراط بندگی عتبه ثریا بارگاه
گمراهی
گردد امر منیع صادر شد که بمجرد ورود حسب الحکم اشجاعه نابکاران از داعیه فاسد باز دارد و تقدیم
مراسم فدویت و خیرخواهی موجب بهبود و سرخروئی دنیا و آخرت تصور نماید باید که بدینموجب
عمل نموده جواب بنویسد که بعرض قدسی برسد شقه بمقربخان قلعه دار بیرینده
خان خلعت نشان من المه لله که فوج نصرت موج بتعاقب شبانروزی در عین تهیهٔ اکل و
شرب بر سر خرابه او بار رسیده و مار از روزگار اشرار فجار برآوردند و بسبب مقابله آتش
کارزار برافروخته داد شجاعت و دلاوری دادند الفریق غریق لجه رسوائی و ره نورد طریق
بیحیائی با وجود کثرت اعدا تاب مقاومت اولیای دولت ابد بنیاد نیاوردند مفصل
این مجمل زبانی هرکاره شنیده باشد که بسیار بیراه گشتن چنین داده راه فرار پیمودند
چون افتخار خان فردا روانه حضور پرنور میشوند و اشیائی که ایشان بنابر سرعت در بیرینده
گذاشته اند به تعجیل عجیل بفرستند و ما را اشتیاق دانند لعمدة الملک والا تمکین
افتخار خان تریاق مسمومان فراق یعنی نگارین نامه روان هشانه که سر حرفش از کار زیاده
مانی رونما میخواست غرور و دمنوده حیات تازه کرامت فرمود بیت نامه او در حصول
من از شادی آن + گه به سینه نامه می بوسم و گه پای رسول + منشور التش مانند جمال
دلبران طرب افزا و منظوماتش چون ابروی شاهدان مسرت پیرا شکوه فراموشی که دلیل اطوار
گرم جوشی است از اشفاق باطنی خبر داد و غوامض تلطفات مرهم راحت بر جراحت خاطر نهاد
بهار طبعان گلشن مزاجان باز که تلخ کام هر فراقم در صحرا نوردیها بر باد جهان پیمای سبقت
دارم امتداد ایام سفر مدتیست درازتر از زلف خوبان و گردش دائمی نسخه ایست از
درازی
گردش گردون گردان تا نظر کار میکند دشت پر خارست و تا نور بصر میرسد سنگلاخ دشوار گذار

منشور نامه‌ای شکسته فرکرده شده ۱۲۰ ... ۱۴۷ ب

ستقامت حرفیست از خاطر حسبه اگر در مزرعهٔ دل استراحت کارم نهال وحشت نشو نما
نگیرد و تمکین از انجا که مصونیست از باد ردیه اگر بر صفحهٔ تمنا صورت وطن نگارم نقش غربت
برسی نشیند گرم روان طریق یکتائی و موشگافان رموز آشنائی دانند که درین طول
سفر اگر ترسیل نامه از فقدان نامه بر دیر گرد و تاخیرست مخبث بی تقصیر پیداست که مراعات
رسمیات صوری در حالیکه اتصال روحانی شمع افروز بزم کامرانی است چه ضرور و شکایت
فراموشی در محلیکه مرات خیال عکس پذیر دولت وصال ست منجر بقصوریت در ظاهر
گر وصال جسمانی نیست * غم نیست چو اتصال روحانی هست * امید که فروگذاشت
رسمیات صوری محمول باستغنا نشود و میل خاطر عاطر بنسبت معنوی بیشتر باشد *

عمدة الملک سپه سالار ظفر جنگ غازی الدین خان بهادر

ع ز فرقت تو چگویم که قصهٔ طوفان * شنیده باشی و من دیده ام بدیدهٔ خویش *
در درد فراق و بیقراریهای خاطر مشتاق چه برگزارد هر قطره از تلخی که از دیده فرو میرود
برنگ کبوتر سر پرواز دارد و دیدهٔ در هر چشم زدن بتشهیر مژگان در هوای دید نهابا
طایر تیز پر صبا سر همسری میخارد و بخاطر میگذشت که سامی نمیقه بر آتش شوقم آبی خواهد زد
ن مسموم بلای دوری را تریاق صفت بلخاصیت خواهد آورد حقا که در یکدمش چون حدت
ی تاب نشاء بیقراری و اضطراب را دو بالا ساخت و مبنی که مطلع نامه شوق افزا بود نشبان
ت ابروی شاهدان طناز از حکایت اشتیاق مومو داستان طراز گشته اند و سوز شیر
اشتیاقی آمیخت بیت نامهٔ تسکین نه دهد دیدهٔ مشتاق مرا * گف محال است نه هرب دریا
رود * بهرحال چون در شفاخانهٔ حکیم علی الاطلاق هر درد را دوائیست متوقع
بدل نیم هنوز به بیتیم چه میشود * امیدوارم که رسم نامه نویسی که بر خنجر شوق تیزتر میشود

دنوائر قلق خاطر را مشتعل میگرداند از میان برخیزند و مواصلت جسمانی رنگ بهجت و شادمانی
ریزد بیت یکبار اگر دامن وصلت بکف آرم + تا زنده ام از جنگ منت کس
نرهاند + زیاده شوقست و بس حسب الحکم والا القضایل خان بهادر
خان فضایل نشان سلامت حسب الحکم گیتی منقاد متضمن ارشاد اینمعنی که دهنت
میدود بسبب خصومت سنتاسطر و دست جیچی نمیتواند رفت و بالفرض غیر ممکن تا سرحد
کرناتک به تعاقب پردازد و اگر متحصن شود در پای آن حصن متوقف بوده سرها که از
خزائنه اشقیا نشان آبادی بدریابد بتاخت قزاقانه خراب سازد لیست و بحکم اول
ربیع عروه رود نمود تارک تفاخر بذروه ثریا سود مقدمه نرفتن آن شقی بطرف جیچی که نزول
وحی طراز الهام بیان جهر بایق یافته محض خارق عادت است هینکه فوج منصور کمینزل از جیکوتی
رسید مقهور تاب اقامت نیاورده مغلوب خوف و هراس مسلوب نومیدی
و یاس گشته رخت آوارگی از سائر اضلاع بالوکری بیرون کشید و دست از پا نشناخته
سراسیمه و سرگردان گریخته در دور انگده محصور گردید خانه زاد فدویت پهلو بر وفق
ارشاد واجب الانقیاد در پای قلعه مذکور اقامت ورزیده هر روز بسیر و شکار گشت و
در تخریب خزائنه مساکن مواطن اشقیا کوشش دارد انشاء الله تعالی از ویران
ساختن خانهای آن خانه بدوشان نشان آبادی نمیگذارد و بر تقدیر خروج آن شقی
از تعاقب بر نداشته باقبال عدو مال بکیفر کردار رسانیده میشود مخدوما بلندمکان
مختار خان بیت ای زیاده تو مرا بر غنی شوق زیاد + نرود هیچ گهی لذت یاد
زیاد + یاد آن نسخه جامعه وداد و چقدر رنید اد که بیاد نمیدید و چهانا تیره فریاد که از کانون
سینه ملتهب نمیکند اندانشنگی چه سود که عالم بی اختیاریست حیف صد حیف که انسان

ملتهب بالضم وکسر هاء هوز یعنی مشتعل شده ۱۲ +

ضعیف البنیان را در جلب منفعت و دفع مضار مختار نکردند وگرنه بیک چشم زدن دیده تمنا
بلقای بے روشنی افزا مطلع انوار ساختمی و بار فراق که در شکست پشت طاقتم تقصیرے
ندارد از دوش بر انداختمی و گلهاے مراد از شاخسار وصال چیدمی و از شدت ضرری
هجران این همه درد سر نه کشیدمی نگارین نامه تلطف پیرا که بیاضش انموذج ید بیضا و
سوادش سرمشق نقطه سویدا بود ورود نمود لیکن چه سود که تسلی مهجور بقطرهٔ آب ممکن نیست
و تشفی یعقوب ببوی پیراهن یوسف صورت نه بندد بیت قانع بخیالی نتوان شد چو تقاضا دارد
پروانه به مهتاب تسلی نتوان کرد * حق آگاه است و محبت معنوی برصدق مقال گواه
که اگر چندے دیگر برین وتیره گذشت و صحیح نگار روزنامچه اعمار برات دولت دیدار بنام
نه نوشت زندگانی دشوار و شربت خوشگوار حیات ناگوار خواهد بود آفریدگار لیل و نهار
سببے سازد که شب تار فراق بسر آید و روز دل افروز وصال چهره مشتاقان نماید زیاده
چه بقلم آید بعمدة الملک نواب جانجهان بهادر نواب کریم الخطاب
قدردان فیض رسان سلامت، درین اوقات فرح سمات نوید عزیمت آنمخدوم بمنزل
نیازمند لی ریا گردید نواے شادمانی و صداے مبارکبادی بسمع آسمانیان رسانید
فرحت و انبساط از حد گذرانید رباعی آمدن آن روح روان هر وافی اقبال
من خوش که بکام دل من میاید * مژده مقدمش اگر گوش زد گل گردد *
تا سر دیوار چمن میاید * نیازم بر فضل کریم کارساز بر حق و مسبب مطلق که هواخواهان را
بخت مددگار گشت و مشتاقان بزالفتش مراد بکرسی نشست انشاء الله تعالی زودتر از زود
گلزمین کهن منزل مقدم بهار آگین عزت بخش ریاض رضوان و رشک فرمای صحن چمن گردد
زیاده چه نویسد کوکب دولت و اقبال تابنده باد بعمدة الملک نواب اسد خان بهادر

نواب والاجناب معلی القاب قدردان فیض رسان سلامت مفتاح فتح ابواب مقصود
یعنی نوازشنامۂ تلطف آمود ورود تعطف فرموده اسباب بر آن زندگانی افزود بیت
عنایت نامه را چون برکشادم * گهی بر دیده گه بر سر نهادم * در مقدمه وکالت پیش
ازین معروض داشته که مدار کار بر توجه مشفق مرام است و وکیل محض برای نام و درگذشتن
این نام امروز بر یکی و فردا بدیگری قطع نظر از وجوه دیگر شایستۂ جناب فیض مظهر نمی نماید
یقین که بر منظر امعان و خاطر مهر دان القای ما کان استحسان خواهد یافت زیاده عمر باد
دولت و اقبال بسزا و تجدید بیت محل نواب الهام الله خان در تعزیت محمد عطا
شرائف اوقات آن پرده نشین تتق عفت اوج گزین هودج عصمت عفیفه محترمه متقلّه
همواره بتحصیل مرضیات حضرت حق مصروف باد از سنوح سانحه هوش ربا و وقوع واقعه
محبت افزا سیان محمد عطا خاطر مکدر و متاسف گشت بیت دریغا که شاخ گل نو شگفته
فروریخت از تند باد خزانی * از انجا که این درد لا دوا و حادثۂ حسرت افزا را غیر از شکیبائی
علاجی متصور نیست بمقتضای ایت کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون
رضا بقضا داده روح پر فتوح آن جاده نورد کشور قدس را بالفاتحه شاد کنند و سلامت
باز ماندها از جناب کبریا مسالت نمایند بیت صبوری ضرورست کین درد دل را *
بغیر از صبوری علاجی نباشد حسب الحکم والا میر عبد الرزاق ایرانی سیادت پناه
نجابت دستگاه در حفظ الهی باشند حقیقت عزیمت آن سیادت پناه از ایران و یار ر
باراده بندگی درگاه مسجود انبیاه و رسیدن بدار السرور برهان پور از نوشته برادر عزیز
از جان حقیقت سند خان معروض معتکفان آستان عرش نشان گردید حکم جهان مطاع خورشید
شعاع فروغ ارتفاع بخشید که احرام استلام سدۂ ملایک مقام بسته خود را بعتبۂ سپهر احترام

مسجود با لفتح سجده کرده شده ۱۱ استلام بروزن افتعال بوسیدن بدست بالیب ۱۲ *

رساند بعد احراز دولت ملازمت درخور حالت و لیاقت مطرح انظار مراحم خواهد شد باید
که مطابق حکم محکم بعمل آرند در تعزیت الملک الله خان مغفور سعادت انتساب خان طلعت آن سرور در هنگام شدائد
آلام که از حسد پروری زمانه نافرجام بکافه انام لاحق میشود مزاج استقامت اعتصام
آن شرف دودمان عظمت و ایالت فخر خاندان مکنت و بسالت بصبر و شکیبائی موفق
باد باستماع قصه موحشه نواب مغفرت مآب انواع غم و الم پیرامون خاطر فرا گرفت و اقسام
حزن و ملال در دل راه یافت الله الله نیک سرانجامان دنیا را درین دیر ناپایدار
رخصت استقرار نیست و مشتاقان جمال کبریا را درین غمکده تنگنا رخصت قرار نه از انجا
که آثار خیرات و مبرات و آیات حسنات زاکیات آن غریق لجه آمرزش بر صفحات روزگار باقیست
نام ممات بناید گرفت و بر چنین حمیده صفات آیت مرگ نتوان خواند ه زنده جاوید گشت
هر که نکونام زیست + کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را + حیف صد حیف که این کهنه رباط
شکسته طاق از هیچ دولتمندان نامدار خالی مانده باشد الله تعالی آن اعضاد اخوانرا
بیادگار همیشه مصرعه تا جهان هست و جهان دار او + درچنین مصیبت جانکاه که حوصله
کوه و هامون و سینه دریای فرات و جیحون برنتابد صبر جمیل کرامت کناد کل شی هالک
الا وجهه الله بس باقی هوس لقضایل خان خان مهربان حسب حکم قضا امضا
متضمن معروض قدسی کیفیت اقامت دهنا عصیان گر امتصل عکهوری و آن طرفها و عزم
احقر بطلاع بهوم پر بیدا و ارشاد امیمی ... تنبیه آن شقی ما مورست تصمیم عزم باین سمت در اواخر
اول جمادی و ورود ارزانی فرمود مهربانا بنگام دستوری یافتن انند ابور از حضور ساطع
النور بصیانت و محافظت چهار صوبه و سد مداخلت آن مقهور مامور بود تصفیه ضلع پر بیدا
از خار وجود کافر مردود و اهم دانسته اول بتعین بهولو سر جماعه غربیان و ثانیا لقر ستاون بهیره

تقدیم آن مهم پرداخت و خود در ظاهر اندایور توقف مصلحت دانسته نگذاشت که کافر
خاسر ملک قدیم آواره شود اکنون که آن شقی قرین ناکامی برگشته در ضلع چکوری گرد فساد
انگیخته بر جناح استعجال شتافته بکیفر کردار میرساند و صورت فرار و دست از تعاقب باز نداشته
در هیچ مکان امان توقف نمیدهد و حقیقت عزیمت اعلام باقطاع بوم و بر نمیدانم محض خلاف است
روز وصول بجواب پرداخت بخشی الملک روح الله خان نه سحرم دولت بیدار
ببالین آمد * گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد * آمد نهاها چون نعمت غیر مترقبه برسم
ایلغار بر دوق استبشار حضرت خلیفه آفریدگار بمنظر ان و دیدار فایض الانوار سار کباد
و تشیید مطالب ارجمند و مآرب خاطر رسید که در ضمن آن مضمون است به هواخواهان فرخنده
شواد نه بفال خیر رسیدی درین خجسته مقام * خوش آمدی و علیک السلام و الاکرام *
امید واثق است که بعد ادراک ملازمت قدسی ساحت تمنا از پرتو خورشید مکرمت خاقانی
فروغ جاودانی پذیرد و نسیم نفحات بهروزی بر شقایق آمال و زیدن گیرد زیاده عمر باد
بعمده خوانین بلند مکان مختار خان در رسید آنچه مهربان صاحب من
در هنگامه که دل هواخواهان صداقت پیرا آرزومند تماشای قدرت صانع بیچونی و مترصد
مشاهده ندرت بوقلمونی بود انبه های الوان از خوان نعمت اخوان سالار مایده لطف
و احسان رونق بخش چشم نظارگیان گردید یعنی ازان چون طوطیان باغ جنان جامه سبز
در کشیده مستعد شکرفشانی و برخی بزنگ هندی صنمان لباس زعفرانی پوشیده در
اندازه شیرین زبانی و چندی چون معشوقان طناز با رخساره چون گل بفریب بلبل منشان
کمر بسته و چندی مانند غنچه دهنان گلعذار بانبساط نگاه ان حیرت درامای فرد شکرخند *
نظم چکیده از شیره آن آب حیوان * جز این میوه نباشد میوه جان *

نذار و خبر شکر گفتار آئین + ولی در پوست گوید حرف شیرین + بی تکلف از مشاهده
این هنگامهٔ هوش رُبا دیده محو تماشا گشته و مذاق جان از آن شیرین لبان همزبان گروه
لذت قند و نبات برگرفت و دماغ دلها بوی ولاویزش معطر شد و مشام جانها از شمیم
مشک آمیزش معنبر گردید الهی تا در ریاض روزگار اشجار رایحه را برگ و بار است شجرهٔ مراد
آن رونق افزای گلشن معاش و معاد و ثمرة الفواد بارور باد تهنیت طوی
به نصر الله خان سه غنچهٔ محجوب چاک گریبان پاره کرد + گر به بخت سبز خود
نازد صبا می زیبدش + وصلت همایون آن مهر سپهر اقبال با کریمهٔ دودمان عز و جلال
ابواب تنشیط و تفریح بر روی لوند طلبان کشاده و اهتزاز نسیم ازدواج گلهای ابتهاج در
حدائق دلها وا نیده آغاز خورمی نهاد و گلبانگ خوشدلی و شادمانی در گنبد دوار چید لوای
کامرانی بذروه ثریا رسید بیت سزد که رقص کند آسمان بروی هوا + که شد مراد مه و
کام آفتاب روا + برین عطیه که فیضش بخاص و عام رسید + هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا +
آفرینندهٔ لیل و نهار انتقال این دو اختر مبارک و فرخنده کناد و مشکوی امانی و آمال به
میمنت طوی ارجمند به مصباح دولت و اقبال روشن شواد بعمدة الملک خانجهانخان
بهادر ظفر جنگ نواب والا خطاب معلی القاب مبادی آداب کریم الخلق عظیم
الشان عمیم الاشفاق منیع المکان سلامت شرفنامهٔ هوش افزا که منبی از رافت و
شفقت مربیانه بود مسرت پیرای باطن صداقت مواطن گردید مواعظ تواکید و تعیدات
در بندگی حضرت خدیو کائنات از فحوای اندرز هایش دریافته تمیمه بازوی سعادتمندی
و بخت بلندی ساخت بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار + که اگر خار و گر
گل همه پروردهٔ تست + امید که بهمین وتیره در گوشهٔ خاطر دریا مقاطر جا یافته در حاضر و

غائب مورد مراحم قلبی باشد زیاده عمر و دولت باد بعمدة الملک خواتین بلند
مکان همت خان ناظم صوبه اله آباد حدیقهٔ امال و امانی آن عاقد معاقد
امارت صاعد مصاعد ایالت والا شان منیع المکان بآبیاری تفضلات حضرت خدیو
گیهان سرسبز و ریان باد مضمون مکتوب مفرح القلوب مشعر بر وقوع ترددات نمایان
والتماس عطای سرپیچ مرصع از پیشگاه فضل و احسان معروض متکفلان آستان فلک
نشان گردید حسب الاشارت وافر البشارت کیفیت مساعی فراوان در کار خدا گوشمالی سرکشان
بعرض قدسی رسید فضل و کرم بادشاهانه بعطای خلعت خاصه مصحوب گرز بردار افتخار
ایشانرا بذروه اعتبار برافراخت و بر زبان گوهرفشان گذشت که سرپیچ هم بوقت
خویش قدر افزای مراتب آن خانه زاد فدویت کیش میگردد لایق آنکه بمجرد وصول آن نعمت
عظمی و مواهب کبری که در آرزوی حصول این مأمول سعادت موصول بندها را عمر آخر
شده حسرت باخود برده اند عرضداشتی مشتمل بر شکر تفضلات ارسال دارند بیت
تا کار جهان جمله چنان ست که خواهند + کارت بجهان جمله چنان باد که خواهی +
بعمدة الملک عظیم الشان سردار خان بهادر تا سپهر کوکبه آرای مهر است
و مهر شعشعه پیرای سپهر فروغ بخت آن گرامی گوهر انجمن افروز اقبال و چراغ دولت آن
بلند اختر روشنی اندوز اجلال باد بورود نگارین نامه مسرت مزید و بهجت زیاده از حد
حاصل گردید و هبوب نسیم تفضل باطنی که از مهب خواهش می وزید مشام جان و دماغ روان را
معطر گردانید بیت بماناد آن دوست کو دوستان را + غذای دل و راحت جان
فرستد + دو اسب ترکی راهوار اگرچه لیاقت پذیرائی ندارد فرستاده شد بنا بر
محب نوازی اگر قبول افتد گنجایش دارد زیاده عمر باد و مزه آن مستزاد +

بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ در جواب خط ماتم پرسی

ساحت روزگار فرخنده آثار آن رافع اعلام امارت عارج معارج ایالت عمده خواتین بلندمکان اسوهٔ نوئینان عالیشان مورد انوار سعود آسمانی باد مکاتبهٔ تسلی افزا مشعر بر پرسش واقعهٔ برادر ارجمند عنایت خان که حالش در جوار رحمت یزدان باد وارد شده خاطر مضطر را در وقت جانگزا اطمینان وافر بخشید و سیل سرشک خونی که از چشم خونبار فرو میبارید بطفیل نصایح هوش افزا بمقام عدم منزل گزید الله تعالی آن مشفق غمخوار را که دیدهٔ نمناک بآستین مهربانی پاک کرده و گرد کلفت را از صفحهٔ خاطر بزلال تلطف و تعطف شست و شو داده تا ابد الدهر سلامت داراد بعمدهٔ خواتین بلندمکان نجیبی الملک بهره مند خان گلزار امانی و آمال آن زیب مسند امارت و اقبال فخر انجمن ابهت و جلال جلیل القدر عظیم الشان برشحات سحاب ایزد منان سرسبز و ریان باد شوق صحبت روح افزا که مقناطیس قلوب احباست خامه در ادای آن سرمهٔ خاموشی بگلو می کشد ناچار از آن در گذشته بمدعا می پردازد که در مدت مفارقت که از گردش چرخ نفوس هدف سهام ملام ایام و گرفتار اقسام اسقام و آلام است ازین ستمها نام نبرده که کجائی و چه حال داری

نظم چرا تنهائی و صحرا نوردی * چنین چون سر بسر اندوه و دردی * چه پیش آمد ترا حال تو چونست * که صحرانوردی از جنونست * جدا چون گشتی از یاران غمخوار * چرا همچو مجنون گشتی بیمار *

حیف صد حیف که نرد محبت با حریف یکبار باختم که اکنون مهرهٔ در ششدر است به حسن ظن خود را بدام محبت انداختم که دیگر باز و استخلاص متعذر تا کرا گویم که با این درد جانسوز * طبیبم قصد جان ناتوان کرد * گرم جوشیهای حضور بدان افراط و یاد آوریهای غایبانه باین تقلیل از مزاج مستقیم مستبعد مے نماید

بیت خواهی که شمار نگردی زکائنات + ور غایبانه با همه کس در حضور باش + بدل

توجه در گرفتن اضافهٔ نور چشم محمد خلیل بر من چه منت ناز برداری پیش آمد و انقدر که

بر من لازم بر آن مهربان الزام حق نیست که در وقت شبخون نوم و بیخبری بر لشکریان استیلا

داشت تردد و جرأت رستمانه از و بظهور آمده مفصل با نهای مهیان اصغا شده باشد

زیاده کامرانی و شادمانی باد بجناب خان عالیشان کامیاب خان انتظار آید

روشن فزا جان منیر طبعا صبح لقفا خورشید طلعتا عجب روز لیست و طرفه هنگامی که از گوشه

زمزمه نشاط و گلبانگ شادمانی بلند شده و بساط طرب بمرتبه مبسوط گشته که چرخ از غایت

خرمی در چرخ آمده و زمین از کثرت شادی در شور شده و عروس صبح از خنده چنان لب

گشاده که دو رشته در از ده هانش بیرون افتاده و طوره شام از بسیاری مسرت بمثابه رقص

زده که بالیش ثریا آبله گردیده در چنین وقت خوش و خرم مثنیان محل طالب وصال آن مسیحادم

و شیلان گوشش آرزومند نقل شبان آن شیرین کلام است و خوشا وقتی که آن نیر جهان

افروز یکتائی چون آفتاب روشن جبین از مشرق آشنائی طلوع نموده کلبه احزان الفرق

مقدم بیت الشرف کواکب گردانند رباعی یکبار از در ما ای دولت بیدار بیا + روز هم

ای ماه شده بیتو شب تار بیا + عذر در راه دل بیش نخواهد رفتن + بر عذر میا بر سر

رفتار بیا + بعمدهٔ امرای منیع الشان عاقلخان ناظم صوبه دار الخلافت

مشتمل بر رسیدن قاصد و رسانیدن خط و رعایت لفظ این و آن از

آغاز تا انجام صاحب دوستان امید گاه مخلصان سلامت پیک تیز گام شیرین

کلام که غبار راهش توتیای بصر افروزی مشتاقان بود و عرق پیشانیش بدامن

آرزوی اهل تمنا گوهر افشان قدم فرخنده بمنزل دوستداران مقدم مبارکه بر ستان

چمن زار نگذارد و گذاشت و نگارین نامه که نگارستان چین بر رونمائی حروف مشکینش شود
نافۀ تاتار به بیگانگی الفاظ عنبرینش از رد ابلاغ نموده بدست نوازش رقم انبساط بر صفحۀ خاطر
نگاشت عجب پیکی و خوشا مکتوبی که در جیب گفتار شکر بار آن نرخ جان شیرین ارزان و در
بازار بیاض بین السطور این شعلۀ نور ظلمت نشان و پیام آن شور برانگیز تشنه حرمان
زلال کوثر و سواد این دیده افروز آهو چشمان سیمین بر نطق شکر فروش آن با عجاز عیسوی
دمساز و مضمون حسرت مشحون این بشربت قند و نبات همراز مثنوی آن خوش الحان
بلبل باغ صفا + این نشاط آموز طبع نکته زا + آن یکی اوج سعادت را هما + این گر
سوی مسرت رهنما + آن نطق جان فزا سحر آفرین + وین طرب پیرای دلهای حزین +
آن کلام موزون چون بلبل هزار داستان متوجه نغمه خوانی این خیالات بدیع مانند خاطر
ارسطو مشرق الانوار معانی آن زبان گوهر بار و دست عطا پرست مجمع البحرین و این نکات
غریبه و معانی روشن سینه فلاطون و آئینه ذو القرنین مثنوی آن دهجان تا قالب گفتار ریاد
این شفا بخشد دل بیمار را + آن بخوبی از خوبان برده گوی + این لسان سنبلستان
تازه روی + آن اعجاز مسیحا دم زند + این رشحه تابانی خم کند + هر چون تیر از پی تعظیم ان
باشد از آن شوق خم شد چون کمان + مردم چشم از پی تکریم این + در دل خود کرد جا
بالیقین + القصه بدیدار آن دیدۀ انتظار مطلع الانوار گردید و مطالعۀ این سفینه بغواری
بساحل قرار رسید سبحان الله آن مشاهده مراد در بر آمد و بمشاهدۀ این صورت مقصود در نظر
تفالیس گشته که مصحوب آن مرسل بود طراحی در رنگ آمیزیش بر نقش مانی و بهزاد خط سوخ کشید
و غوامض محبت و ولا که در فحاوی این مندرج بود دستمایۀ سرور موفور گردید مثنوی
این نگارستان چین را عرضه داد + وین برونی دل دیر راحت کشاد + آن با حسان

دست خود انباز کرد + این بی دلها سرت ساز کرد + آن نهاد آغاز رسم بی غمی + این
بمضمون داد داد خرمی + الهی تا آن برای منتظران راحت روح رروانست و این
مشتاقان را از راز دلها خبر رسان مقدم فرخندهٔ آن برا خلاص پرستان مبارک باد
وورود خجسته این جمعیت بخش دلهای پریشان شواد بخشی الملک روح الله خان فرزند
رسیده ام من تشنه بچشمهٔ صافی + ولی چه سود که یارای آب خوردن نیست + در مدت
استعفای منصب و بدیها که حاصل حیات دار السرور دنیاست میسر نشد اثاث البیت از مردم
سپاه دست مدت بردند و خیمه مختصری که در سایه اش بذکر باری و خلو و عهود شهریاری
مواظبت داشت وحشت خوش باد و باران گردید لهذا دل چنان میخواهد که در دار الخلافت
معتکف بوده چند نفس که در قفس کالبد باقی است صرف هوا و هوس نشود و در فکر معاد که
سعادتی بالاتر ازین برای عباد نیست نیاد دمی باشد بسر برد چون حرکت ازین جا بی اذن
ولی النعمت خوشنما نیست امید که اینمعنی بعرض قدسی برسد و خط آزادی بیاید مضمون
عرضی بحضرت خلد مکان بیت باز آمدم که سجدهٔ این خاک پا کنم + گر طاعتی
قضا شده باشد ادا کنم + بعد استعفای منصب دواب و اجناس کارخانجات آنچه که
در بساط داشت بمردم سپاه تنخواه داده کنج عزلت اختیار نمود درین مدت ده ماه
بیاد حق و ادعیهٔ بقای پیر و مرشد بر حق صرف کرده اکنون پیام معجز التیام رسید که
پیر چه حاوی باعتراف تقصیرات نوشته بدهد بمقتضای اولی الامر منکم بنا بر انقیاد
حکم محکم مبرم قدرشیم غرق عرق تشویر گشته معترف تقصیر شد قطعه بنده همان به
که ز تقصیر خویش + عذر بدرگاه خدا آورد + ورنه سزاوار خداوندیش + کس
نتواند که بجا آورد + مبارکباد قصه بخشی الملک روح الله خان

مهربان مخلصان امیدگاه قدردان سلامت درین زمان صحت اقتران باصغای خبر شفا
اثر فصد که دافع بخارات فاسده و مزیل سقام بدنیه است خاطر از عفونت کدورت مصفا
گردیده و دل که از جوشش خون در استقلال جلب منفعت و دفع مضار نیشتر اضطرار افگار بود
بطمانینت گرائید حکیم علی الاطلاق آن سرگزیده انفس و آفاق را همواره از ثقل طبیعت
برکران و به تفریح مزاج توامان دارا د قطعه خون فاسد نیشتر فصاد + از عروق تو
و سیدم کم باد + جوش خون دفع چون شود طبعت + سرخوشی از جوش ساغر جم باد +
فصد بر تو مبارک و مسعود + خاطرت شادمان و خرم باد + ز اعتدال مزاج خویش حکایت
چشم بد بین همیشه پرنم باد + نوشدارو اگر خوری دل شفا + در مزاج مخالفت سم باد +
حفظ جان ترا دعای بقا + عالی زا وظیفه هردم باد + پشت اعدا بزور اقبالت +
زیر بار غم و الم خم باد + بجان منیع الشان تربیت خان در تعزیت پسر
خدائی که موت و حیات را آفریده و صبر را رفیق هر درد و الم گردانیده همواره حافظ
و ناصر باد از سنوح سانحه ساعه کوس عبرت افزا و وقوع واقعه خاطر آشوب دل گزا
چه نویسد که چه قدر توزع و تشتت لاحق گردیده لیکن چه سود هر که رفت باز نیاید و جزع
و فزع غیر از عذاب سیت کاری نگشاید فرد همه تن خون شوم ز دیده حکیم + گریه ام
که گریه را اثر است + لاجار بمقتضای آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت بقضای الهی
راضی باید شد و آن نور دیده ملک قدم را بفاتحه فاتحه یاد کرده سلامت باز ماندها سپاس
شود فرد غم مخور کزین چمن شاخ گل پژمرده شد + روی نسرین تازه است و چمن سنبل تازه باد
بصاحبزاده والاقدر محمد خلیل مبارکباد فرزند توامان فرزندا ارجمند
دلبند خاطر پسند همواره بمرادات صوریه و معنویه فایز باشند درین ایام فرخنده فرجام

مژدهٔ ظهور دو گوهر شاهوار از بطن فاخرهٔ بحر عصمت و سطوع ماه و مهر سعادت قرین از
مطلع عفت فضای دلها را فروغ شادمانی بخشید و عیش و عشرت از حد گذرانید الحمد لله
ثم الحمد لله قطعه سپهر را دو مسرت رسید از ایام + زمانه یافت بیک روز از دو شادی کام +
برای عیش و بالای روزگار فلک + دو صاف عشرت ممزوج ساخت در یک جام + حق تعالی
بما و شما مبارک و مسعود کناد و هر دو نور باصرهٔ بصیرت را در امان خویش نگاهداشته بطبعی سازناد
مبارکباد و تفویض خدمت خانسامانی بجناب عالیشان مختارخان
علیه السلام آنکه از بخت جوانت سر سد امداد ها + عمرها خواهد شدن صرف مبارکباد ها +
درین هنگام فرخنده فرجام که بهار گلشن استبشار بار بار بر آمد کار در رخوش و شاخسار قبول
دعا با ثمار حصول مدعا نعمت بدوش بود نوید تزئین و شادهٔ خانسامانی بمکین جود آن
نمطهر عاطفت و قدردانی سامع پیرا گردید دل نیاز آمود که منتظر شهود شاهد مقصود بود
ازین خجسته نوید سرخود بیرمن بالید ایزد متعال این لطیفهٔ اقبال مبارک و همایون کناد
و مقدمهٔ ترقیات نامحدود گرداناد مصدر الصدور سیادت خان و سادهٔ
سیادت و صدارت بوجود اخاصت آمود ان مرکز دائرهٔ امارت ناصب اعلام ایالت
خان سمو لطفان زینت آگین باد سامی توجهات بیش از اندازه تحریر که در اسعاف مطالب
مخلص صداقت تخمیر مبذول میگردد دل خلاص تخمیر را ممنون سر در موفور دم بون ممنون
ناحصور مینگرداند و زبان باداء محمدت و ثنای آن بیرون از حیطهٔ قدرت و حیز امکان
یافته بمقوله اشکر یا شکر حق شکرک قائل و گویا میشود علی الخصوص جلائل اشفاق که بتقریب
غزل قاضی متمکن مبذول گردید شکران خالق از شرح و بیان و فوق طاقت جوارح
و امکان است امید که عطفات ان عطوفت گستر در هر باب بهمین آئین مصروف میشده باشد

بجناب والاشان معمورخان ناظم دارالسرور بیجاپور در رسید سپر
خان تیغ اشکال من اعتقاد من راحت نامهٔ مشکین شمامه در وقت خوش رسیده خاطر را
مسرور گردانید یکدست سپر سبز مع گلهای زرنگار مرسل بود پشت همت را تقویت بخشید
عجب سپری هر که در کنف حمایتش نشیند از گردش فلکی گزند نه بیند و آنکه با صاحب آن سپر
ستیزد دود از نهادش برخیزد و صورت شکست اعدا در آئینه صفایش پیدا و فروغ
فیروزی احبا از ناصیهٔ گلهایش هویدا هلالش مفتاح فتح الباب ظفر گلهایش از گل آفتاب
روشن تر صیانتش با صیانت حق انباز و حفظش با حفظ الهی همراز تیره ابریست که باران
فتح سبز دوره دنیلی ست که موج نصرت از و برمیخیزد شگرف شب تاری که چندین آفتاب
از گریبانش سر برآورده طرفه بلیغ نگاری که از هلال طره برسر زده چهرهٔ هستی بدخواهان را
بناخن هلالش مخروش و صفحهٔ حیات مخالفان بسواد روغن منقوشش گلهایش اعوان را
گل فیروزی بکش بدخواهان را مایهٔ سیه روزی نقش و نگارش ناسخ کارنامهٔ مانی و بهزاد
وگلهای خوش کاشش بزنگ آمیزی باعلیه و استیلا همراه و بالجمله آن حرز جان را حمائل وار
در گردن آویخت و از گزند تیغ و تیر مصون گشت و به پشت گرمیش گلهای پردلی بدامن
همت فرو ریخت و از بدخواهی خصم در حفظ الهی نشست تا سپر در عرصهٔ کارزار مایهٔ تقویت
بهادران تیغ گذار است حمایت حق آن سایهٔ پرور فیض سبحانی را سپر تیر حوادث باد و تو
دشمنانش آماج گاه ناوک جان ستان شود بعمدة الملک بلند مکان
مختار خان مبارکباد حمل مهربان صاحب مشفق من در رنگا رنگی گلشن امید
بمقدم بهار استبشار سرسبز جاوید بود نوید برومندی نخلهٔ طلبیه ریاض عفت در
شبستان مرادخان سعادت نشان افتخار خان مسموع گردیده داد خوشدلی داد

و وجود آن گرانمایه گوهر یکتا که عمر ابدی عبارت از آنست رسم طرب آغاز نهاد و آفرینندهٔ اجسام

و اجسام هیولای او را در بطن ام بید قدرت کامله ترتیب کناد و بوقت معهود بخیر و سعادت

از مکمن ولادت چون مهر و مشتری جلوهٔ ظهور دهاد بیت میرسد میوهٔ نورس گلستان مراد

میشود از قدمش خانهٔ دولت آباد + در تهنیت شفا بسعادت خان حکیم شافی

آن نسخهٔ صحیحهٔ فراست و فرزانگی را همواره از امراض بدنیه که دشمنان خانگی اند بر کنار داراد

خبر عارضهٔ آن خال چهرهٔ آشنائی گلگونهٔ عارض یکتائی یکتایان را از بلا اندوه پشت دوتا ساخته

بود آشنایان را کشتی جمعیت بگرداب تفرقه انداخته للّٰه الحمد که شفای ارتیاح افزا تدارک

مافات نموده خاطر را که صورت آرام بخواب ندیده بود و از دیده بجای دُر خوشاب طوفان

لعل مذاب فرو می بارید تسلی افزود بیت بخت رمیده رو بسوی من نهاده باز + برین

در سعادت دولت گشاده باز + بخان عالیشان صلابت خان مبارکباد

شفا مزاج صحت اشتمال آن فروغ نیر اقبال الفضل بفضل بهمال کامیاب سلامت و

اعتدال بهره مند ثبات و استقلال باد باستماع خبر کسل که نصیب اعدا باد اینهمه اضطراب

اضطرار بخاطر فاتر راه یافته بود که از غایت سراسیمگی دست از پا فرق نمی نمود شکر خدا که عاقبت

کار از نسایم لطف یزدانی و امطار فضل سبحانی گل عیش و کامرانی در چمن شادمانی شگفت

و نهال زندگانی در بوستان آمال و امانی سمت برومندی پذیرفت بیت شکر خدا

که شربت صحت چشیده + بار دگر بمسند راحت رسیده + بحبشی الملک بهره مند خان

ملعز اطراز نسخهٔ فرخندهٔ کائنات و صحیح نگار روزنامچهٔ اعمار موجودات آن خلاصهٔ چار عنصر را

از عوارض منکر بر کنار داراد للّٰه الحمد که عارضهٔ جسمانی بیمامن فضل یزدانی بشفا و تندرستی

انجامید و وخامت این احوال پراهوال که جان قدسیان از بیم گزندش میلرزید بخیر و

کاغذی که در آن حساب یا احوال هر روزه باشد ۶۱۲ اهوال جمع هول بمعنی ترس ۱۲ +

لامت قرین گردید فرد سلامت همه آفاق در سلامت تست + بهیچ عارضه شخص تو
رومند مباد + مبارکباد اضافه بامارت مرتبت امیرخان لقب عمدت
قانی که دلیل تفضلات شرکی بانی هست همواره منتج ترقیات ان مؤتمن عتبه سلطانیه
سلسار حضرت خاقانیه طراز کسوت امارت صفای خلعت ایالت باد و نوید افزایش مراتب
و دیگر مراحم خاقان قمر خدم خورشید علم سامع افروز گشته مورث بشاشت و ابتهاج گردید
قانون تهنیت را بلند آوازه ساخت بیت گشایش گره مدعا مبارکباد + ثمر فشانی
نخل مدعا مبارکباد + انشاء الله تعالی همین دستور حدیقه مراد آن مراد ابدان خلیفه الهی
بمقاطر مواهب بادشاهانه منضر و مشام هواخواهان بروائح نوید تفضلات خسروانه معطر
باشد زیاده عمر باد و مژده ان به معمور خان در تعزیت خوشدامن در هنگام
تواتر مصائب هوش ربا و لحوق حوادث عبرت افزا عروة الوثقای صبر و شکیبائی که بقبضه اقتدار
و اختیار آن یکتائی عالم آشنائی مفوض باد باستماع قضیه نا مرضیه زبده نسوان دهر علاقه
حوران عصر چه نویسد که زبان از تعداد شمه غم و الم قاصر بهر حال از خدای عز و جل امید تحمل که
باید داشت بقضائش راضی باید بود که از صاحب و مالک حقیقی چه چاره بیچاره غیر از
انقیاد و اطاعت و اذعان برای رسمیات تعزیت بعرض قدسی رسانید از راه خانزاد
پروری و بنده نوازی خلعت فاخره مرحمت شد و حکم محکم نافذ گشت که دیگر مراحم خسروانه
نیز بران مزید میگردد فرد ظل خورشید جهانتاب مخلد باشد + سائیه مریم اگر از سر عیسی
برخاست + بمیرزا مهرو سعادت اثر اعز اعز برادر القدر را مضمون خط مرسل
متضمن اظهار ندامت و تشویر و اعتراف بجرم و تقصیر مطالعه در آمد فرد هر که از تقصیر خود
شد منفعل + آب رحمت از جبین خویشش باغبیت + اثر نفاق از ناصیه حال آن منظور نظر

۳۹ [illegible]

عاطفت و اشفاق گاهی معاینه نشده لهذا آنچه اصغا رفت بلا تحاشی نوشتم و از کرده
رفته در گذشتم آینده احتیاط شرط است فرد در طریق یکدلی ثابت قدم چون کوه باش
چون صبا تا چند گردی هر سوی کوی دگر + **مبارکباد تولد فرزندان توامان**
بحفظ الله خان برادر عزیز از جان خان سعادت نشان همواره بمراتب اقصی
کامیاب و کامران باشند درین هنگام بشاشت التیام بشارت ظهور زهره و مشتری
یکمن سعادت و سروری و طلوع اختر فروزان از اوج عفت اد بر تری انواع نشاط
و اصناف انبساط ارزانی فرموده آوازه شادمانی و زمزمه مبارکبادی از هفت آسمان
درگذرانید لله الحمد که چمنستان آمال بدانقرینه هر دو سهی سرو اقبال دولت دو بالا
انجامید و موکب تخمیندی را بدین دو نشان بهمنت توامان تفول خوشی احبا و ترشگی
بخت اعدا بهم رسید **مثنوی** بفضل حق که سامان حال بادش + دو گل بشگفت بر شاخ
مرادش + یکی چون مهر با بدری درخشان + یکی چون مه بخوبی دامن افشان + دعا
بسیار بخش بطرفین خجسته همایون کناد و زیاده عمر باد + **تهنیت جمع الاملکین ابراهیم خان**
خلف علی مراد خان ناظم صوبه بنگاله در ورود خط و رسید تفقد
دست سپهر زمام ابلق ایام بر وفق مرام آن مقنن قوانین امارت شمر چمن برهان
جلالت مه سپهر صلابت سپهر مهر صباحت کریم الخلق منیع الشان رفیع القدر سامی المکان
معطوف باد گرامی نامه تلطف شمامه که سوادش را بر بیاض دیده جا توان داد و بینایی
بر سواد چشم جهان بین توان نهاد لمعه وصول افگنده دیده رمد رسیده را نوری و
خاطر غمناک را سروری بخشید **فرد** سزد که کاتب دیوان سرای خلد شد + سواد نقش
او بر بیاض دیده حور + علی الخصوص جهت دست سپهر کلبار تکلف مرسل لبعد رسید

فروغ سپهر که صفائیش چهره کشای شواهد استیلا و گلهائیش برنگ بوی نصرت آشنا پاش
لید کنوز نصرتها انسب کردانش دلیل گشتگی بخت اعدا و خرمنی که برق از مصافش گرم نجیده عجب
نیح نگاریکه از ملال مهره بستر آویخته بهائیش بحکایت فیروزی و سازگلهائیش بر نیرنگ شکست
وسن بر آواز بالجمله خانه دوستی آباد و جمعیت زیاد و بعد ازینهم اگر تجالیف ان دیار یاد شود
در علم و حکمه ستیهای سنر فوز زیاده عمر باد فروآن مستزاد مجتبی الملک روح الله خان
مبارک باد و حمل مهربان صاحب من امید گاه من درین زمان میمنت توامان باستماع
نیعنی که در مشکوی خان عزیز تر از جان خانه زاد خان صدف آرزو بگوهر سامی تمنا پر بود
در درج امید بحلول لولوی لالا امتزاج ارجمندی فرمود نوید طلبان را بهزار گونه خوشوقتیها
بوی نمود و هوا خواهان را ابواب کامرانی و کامیابی بر روی خاطر گشود خوشا روزی که
آن ثمرة الفواد از بطن سعادت بمرکز ولادت ظهور نماید و فرخنده ساعتی که آن کواکب سپهر
از مکمن اقبال چهره نورانی برکشاید نظم امید واثق است که آن گوهر غریب * آید
بیرون ز کان مراد عنقریب * هزار روپیه برسمیات شادی ماه پنجم بقاعده مستمره ارسال
یافته وکیل در بار خواهد گذرانید العبد خواتین بلند مکان مختار جان قدر دان
صاحب من ملاذ من بعد دستوری یافتن از جناب جهان بجا آوردن تنبیه عبدالنبی [illegible]
مرحله در سرهند رسید بیلاد قلیا دانود باسو وغیره مقاهیر که سوار و پیاده همگین پانزده
هزار خانه بدوشان درین ضلع اداره دشت ادبار بودند از سطوت فوج بادشاهی سر
و سر اسان رو بفرار نهادند و رخت آوارگی سمت جیت پور که کناره دریای [illegible] واقع
است کشیدند فدوی پا بسته کوب تعاقب شتافته در عین تهیه گذشتن از دریا جلو ریز
رسید مقابله نمود عاصیان عطف عنان نموده بجنگ تیر و تفنگ پیش آمدند و خیلی کار که

زیاده از دو هزار برقنداز کرناتکی با خود داشت قدم جسارت پیش گذاشته عرصهٔ عمارت را شلک
بنادیق مملو از هنگامهٔ رستخیز گردانید عبدالقادر خان و خداوند خان و اجل سنگ چوبان
و آقا عاشور بیک داروغهٔ توپخانه و نجم الدین خان با بندهای جلو خاص پای مدافعت
در زمین کین افشرده داد شجاعت و جهاد دادند و بسیاری را بطعن سنان جان ستان و
ضرب صمصام سرافشان بدرکات بئس المصیر فرستادند آخر الامر کفرهٔ بد شیوه با اینهمه
کثرت و انبوه هزیمت یافته راه وادی فرار پیمودند در اثنای گذشتن از دریا جمعی کثیر را در
موج خیز بلا کشتی عمر بگرداب فنا فرو رفت و جمعی غفیر را آب هلاک از سر گذشت قریب پانصد
کس کافر از کشتگان بشمار آمدند و یکصد تن اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته بیاسا رفتند مفصل
این مجمل از نامهای مخبران بعرض قدسی رسیده باشد عرضداشت مرسل که مشتمل است بر تفصیل
این اجمال از نظر اشرف اعلی بگذرد و آنچه زبان یاری دهد برای رعایت اضافهٔ رفقا
بتفصیل فرد منطوی معروض قدسی گردد زیاده چه نویسد جریان مهام بر نهج مرام باد
بنوئین الامکین شهباز خان صحائف آمال و امانی و نمائق سرور و شادمانی
آن محیی مراسم مهربانی و قدردانی بآیات تفضلات جمالی لامع و نورانی باد باشتیاق دیدنها
تعلق بشنیدنها دارد قلم اگر بسان شانه صد زبان گردد مو بمو سرگردان ادای سر موئی
تواند بود گزارش بروش به از استقدام خامهٔ دو زبان بگفتگویش فرد شرح سوز
دل من کار قلم نیست بلی + پای چوبین زکجا عرصهٔ آتش زکجا + تفقد نامه با یازدهم
شهان جیبیت در عین انتظار رسید خاطر را بهیج و مسرور گردانید حق اینست که بر نهان در
طراحی رنگ منیری عدیم النظیر است و کارنامهٔ معمور تقدیر خانهٔ دوستی آباد سراز
و چند قطعه برای شرح حیثیت توکیل در باب حواله نموده شد برادر و فرمایش که ...

بتاکید الیه نگارش رود که رود طیار نکنند و یازده تهان چهیت ملتان که برادر گرامی تر

از جان حفظ الله خان فرستاده از انجمله هفت تهان حصهٔ آن مهربان ابلاغ در رشته

مصرع گر قبول افتد زهی عز و شرف * بجناب عالیشان سعادت نشان

احمد خان چشم فتنه بیدار با احتساب آن عقید مبتدع مسکرات مؤکد منع منهیات قامع بنیان

منبع فتنه سرمست خواب عدم باد رقیمهٔ مسرت وثیقه محتوی بر ارتکاب متصدی حویلی

دو بستند با بار حیوة عصمت و ترویج ممنوعات و اسند عاز نگارش احتراز یعنی با آن لعین

بیدین بذوات رسید و بمطالعه در آمد آفرین هزار آفرین بر آئین و بیداری و حفظ مرام

هوشیاری که دلیل شیفتان الهی و ناشی از خبرداری و آگاهی است چنین میباید چشم آن

غنوده خواب غفلت یعنی متصدی بدکردار تنبیه شد نگارش یافت اگر عقب سنه

بهتر الالعجل بعاجت میشود * باعارت و امانت مرتبت دستگاه خان

ناظم اله آباد صحت و بهجت دائمی مقارن حالات خجسته آیات آن عارج معارج ایالت

ناهج مناهج امارت فاره عالیشان بالا و مخلصان باد بعد ابدای ادعیه استفاد از صدق ولد

واثقه مستخرج از حسن اتحاد مشهود مید ادر رقیمهٔ کریمه که روائح عنبر بیز ریاحین اخلاق

عطر آمیز بساتین اشتیاق از مهب مضامینش می وزید رسیده مشام جان را مستطیب و محظوظ

گردانید بصفت تولیخه عطر گلاب بیخ تولیخه عنبر و بصفت شمائیچه نافه تر در نیاز بسر مهر سیر خانه

دوستی آباد معتبر در لفافه مطلب معروضه در حضور قدسی است مجرد در زمین یک تحفهٔ اقدس منظر

و تمشیت امور ما مقصود مساعی موفوره بظهور میرسد خواجه محمد مراد وکیل در تاکید و یاد رسی

کوتاهی نمی دارد زیاده عمر باد * بمعالی شان جو فضائل خان دار و غهٔ

عدالت عالیه مقنن قوانین عدالت و مضلوطات آئین جور و اعتساف و ...

مرحم جراحت ملهوفان تقرب خاقان جهان ممتاز باشند بعضی چنانکه کلبعلک از راه خیانت و
قساوت قلبی بدرگاه والا رسیده استغاثه تعدی نائب فدوی درگاه مینمایند چون نظر
بر محال جاگیر و وطن مراعات احوال رعایا و محاکمات جمهور برایا پیش نهاد خاطر می باشد
نائب متدین و متورع و متقی که مضمون این بیت در شان او می سزد بیت خدا ترس را
بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار * همیشه در تالیف قلوب و ترفیه خیرخواهی
آنها میگوشند معهذا بمقتضای ناسپاسی از خانمان آواره شده خلاف نمائی میکنند
آن اعتقاد سی نمایند که مورد کذب آمود مقربان مسموع نشود احمده خواتین فی الاتمکین میرزا
کریم خان نظم اخبر مرگ را دو برادر نوشته ایم * وصل ترا بعمر برابر نوشته ایم *
احوال ما که حوصله نامه بیش بود * برخی از آن ببال کبوتر نوشته ایم * از مفارقتها
چه نولسید که بر سمات تفوق دارد و وارد و رود دل چه برگزارد که بجان کندن سرهمسری
مینچارد منداوی که مزاج بار تاسیف آشنائیها نمرده و دلهار التلقین وابستگیها فرموده
قادر بران است که شام فراق را بصبح وصال مبدل گرداند و مستطیشان زلال جمال کمال
را بسرچشمه مقصود رساند فرد دل اگر خار جفا دید امید است که باز * گل امید بچیند ز
گلستان مراد * توقع که تا دست داد بهمین طریق تواتر ترسیل رسل و رسایل مرعی و
مسلوک باشد زیاده شوق است و بس * بمحسن الزمان حکیم محسن خان
حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع حذاقت و وفاق را بر حکمای آفاق امداد از دو شه روز
حدت عفونت الکمه مغلظه و شدت سورت عزمله معدیه مزاج مخلص را از مرکز اعتدال
منحرف ساخته از نجیب بنابر عدم قدرت سواری از سعادت کورنش سیر و مرشد مرجح
عار لیست لازم که بعد مراجعت از دریا بهمین راه تشریف آرند که بدیدن آن بنیاجین

۴۴

رتا محض ازالهٔ اسقام و امراض سواد فرد انفاس روح پرور صحت فزای تو بهر
شفای خلق جهان مستدام باد لعمده خواقین بخشی الممالک روح الله خان بیت
مرحبا طایر فرخ پی و فرخنده پیام * خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام * الحمد لله والمنة
که بشارت عزیمت حضور موفور السرور سمت وضوح یافته عنان توسن مراد بدست داد و
آثار بهجت‌ننشی آغاز بهروزی نهاد و شام نومیدی بسر رسید و صبح اقبال از مطلع امال تر دمید
و نفایح فرحت مشام جان را معطر گردانید و فوایح مسرت غنچهٔ خاطر را شگفتگی بخشید شکوفه
خرمی ساحت آرزو را در جوش بهار فرا گرفت و خزان ناکامی سر بگریبان عدم نهفت
تو صد کاله از بهر تزلزل دهکان خبر قدوم میمنت لزوم علی التواتر میرسیده باشد بیت ز دو
که بی تو محفل ما را سرور نیست * در دیدهٔ صراحی و پیمانه نور نیست * بخشی الممالک
بهره مند خان فرد * زجان بنیت متاعی من سودا زده را * که شکرانه این
مژده نثار تو کنم * سامی مراسله دران آسا متضمن عجز من کیفیت محاربه عظیم که بر آن لیئم
و انهزام آن فریق جهنم مقیم با وجود کثرت عاصیان بدکیش باطل اندیش که از مور و ملخ بیش
بودند و صدور فرمان مکرمت عنوان مرحمت خلعت خاصه بصلهٔ بی تردد نمایان و دو
شادمانی بوذخانه زاد فدوی چه کرده که مستوجب اینچه نوازشها تواند شد لیکن فضل و کرم
خداوندی از راه خانه زاد پروری صد افتران سربلندی بخشید لوازم شکر و سپاس از
اندازهٔ وهم و قیاس بیرون است عرضداشتی که جواب توقیع عالم مطیع ارسال داشته از
نظر اکسیر اثر بگذرد و زیاده عمر باد بخشی الممالک بهره مند خان فرد
بهار عمر ملاقات دوستداران است * چه حظ کند خضر از عمر جاودان تنها * از فراقها
زندگانی ناگوار است و از مهاجر بهار و رونق شبستان شوق صحبت فرحت آثار الله تعالی

قلوب احبا است کار بجائی رسانیده که شبها ستاره شماری میگذرد و روزها باشکبار

فرد گهی ستاره فشانم گهی ستاره شمار * شب جدائی و روز حساب برد و یکی است

حقا که یاد همنشینها نمک پاش جراحت جان است و نشتر عروق فسردگانست اما چون انجام

هر امری بوقت معهود و مقرر و منشیر ... بزمان موعود منوط است انسان ضعیف البنیان را

... چه کار و بر تقدیرات مقدر منطلق چه اختیار فرد ما کار خویش ...

* بسپرده ایم تا ... کنند * ان شاء الله تعالی ... دلها را از

... حقائق و معارف آگاه شاه سیف الله پیرزاده

... فیض ... اولیای عظام زبده اصفیای کرام ... هدایت

... دریای الالهیت فرازنده ... فروزنده چراغ معرفت

... معروف ... متضمن مواعظ و مباحث

... افکنده از کران ... بیدار گردانید فرد

... خاک ... * ... چون ...

که تا تیر ... حفظ ... مشغول مرضیات ... پیر نهاد

خاطر ارادت میباشد امید که این جاده نور و طریق ... را در اوقات ... مکاشفه

و معارف صمدیت بدعای خیر ... یاد خاطر داشته باشند باقی و دشتا فاضت

پناه مخدومی شیخ فیروز ... الطاف و اشفاقات اخترا عطاف

آن بانی مبانی ... و اصول ... مقبول ... مظهر کمالات ملکوتی مصدر

فیوضات الهی ... با اعتقاد ... و ارشاد نامه مرقوم خامه

... استشارت ... بشارات منیعه که چون ...

و دل شیدا از مضامین بضایع انگیش پیدا بود خاطر را بشاهراه صدق یقین هدایت
فرمود فرد من شکر چون کنم که همه نعمت توام + نعمت چگونه شکر کند از زبان خویش +
امید که همواره توجه باطن و فیض مواطن در حق مخلص بی تمیز بدعای خیر مصروف باشد منهی
مبلغ سه صد روپیه و نه تهان پارچه برسم نیاز ارسال داشته بنظر قبول موصول باد +
بخان عزیز القدر سعادت نشان حفظ الله خان بیت برید
باد صبا دوش آگهی آورد + که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد + مکتوب مرغوب نعوت
اسلوب که کیفیت محبت خاص از هر حرفش پیدا و جمال نشاه یعنی از هر نقطش هویدا بود
مشتمل تخلیص سنجیدت از اکنه مخوف و مخمصه ماوف و مراجعت بمکان خدمت و وطن
مالوف ابواب شادمانی و صنوف کامرانی ارزانی فرمود ریاض آرزو بگلهای عمر ابدی
کامیابی بشگفت و سروش غیبی از غایت خرمی چرخ زبان مبارکباد گفت بیت
دمیده صبح سعادت که یار باز آمد + هزار شکر که آن غمگسار باز آمد + زیاده عمر باد و
ترقیات صوری و معنوی بسرکار نجابت سمو المکان فضائل نشان ابر مکرمه
عدالت احکام عدالت عالم آرا در اطراف و اکناف بسیط غبرا نافذ باد مضمون
مکتوب مسلسل متضمن استمالت زمینداران پاسبانی چکله کلبهلک باز داشتن ازدیاد فرح
خاطر را شاد و دل ویرانه را آباد ساخت جزاکم الله کلیه اینکه مزاج این فریق کفران
نعمت موصوف سست و ست انیها بر واقعه طلبی و ناسپاسی مصروف مصرع هرکسی
آن درود عاقبت کار که کشت + بهرحال لوازم منوح اخلاص یا که ازان مقتضاو
احبا نمودار رسیده اطمینان وافر بخشید بیت سامی شنیدم کراحت جانی + چون
بهدیدم همراه جدائی بمحسن الزمان حکیم محمد محسن خان محاسن تدبیران عیسی نفس

۱۴ ذیحجه ۱۲۶۵

کامل مدبر افلاطون منش ارسطو دسترس فرد آن گردم مبارک قدوم امست
هر ناتوان بصحت کامل امیدوار + دافع آلام و مزیل اسقام باد سرفه و نزله بنهایت غلبه
کرده و دوران سر و جمیع مفاصل منجر بحرارت گشته ذائقه از استلذاذ اغذیه برکنار
و مزاج از نقاهت و ضعف بناخوشیها گران بار ساعتی بمنزل دوستدار تشریف آرند
شاید که بتوجه آن محسن الزمان سرمد صداقت منشان تدارک عوارض موحشه میسر
شود زیاده عمر باد حسب الحکم والا بخان عالی شان مرحمت خان
حارس خجسته بنیاد خان ذی شان منیع المکان عضد و معین هوا فیض اندوز
تفضلات حضرت خدیو گیهان باشند بانهای منهیان معروض صدیه ایوان عتبه سپهر
نشان گردید که خان محمد ساکن کرن پور بتحریک شقاوت و ضلالت ایشان از
نخاس خجسته بنیاد خریده بجرائه اشقیا می برد حکم قضا مضا از مکمن عز و علا فروغ
استلا بخشید که آن مدبر البعد تشهیر و تفضیح مقید ساخته مطوق و مغلول بقلعه دار
دولت آباد سپرده رسید بگیرد و نقل حسب الحکم والا باو بدهد و آینده صیانت این
قسم امور بمناسب حراست در عهده خود دانسته از احوال هر یک متنبه باشد باید که
سطالیق قدسی ارشاد بعمل در آرد و جواب بنگارد که بعرض برسد باسوه خوانین
سپهر تمکین مختار خان مهربان صاحب مخلصان سلامت سفر عاقبت بخیر
مبارک باد و در هر منزل و مکان فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی روزی شود
از مرضی که دارد بسبب ضعف نقاهت هنگام توجه مقصر شد بیت گر ترک
وداع کرده ام معذورم + تو جان منی وداع جان نتوان کرد مهربان سعادت
نشان افتخار خان اکثر ملقای راحت افزا مسرور میسازند و نور حسینی میر صاحب

هم هرگاه طلبیده میشود بکمال بشاشت دیده و دیدار طلب را روشنی افزا میشود نخلبند گلشن
آفرینش هر دو سرو سربلند حدیقه امید را بآبیاری تربیت ایشان بتفضلات حضرت خدیو
کیهان سرسبز و شاداب دارا د زیاده عمر باد تحسین الزمان حکیم محسن خان
حکیم شافی آن مسیح دم عیسی قدم مخزن جواهر حکم محرم اسرار صحت و قدم را حافظ …
باد حرارت تب لرزه چون شیر شرزه با طبیعت دو چار میشود و … شبانروز در کانون
سینه آتش افروز میباشد نسخه که برفع این تب مهلک بقلم داده بود ده سه نوبت بکار برده سود
نکرد امروز قدم رنجه باید فرمود که از دواهای تازه ازاله تو … تشافی اندازه شود زیاده عمر باد
بخان عالی شان معمور خان خان خلت نشان من اعتضاد من مکتوب بود
اسلوب متضمن اجتماع عاصیان شقاوت پژوه باراده … متصل قلعه ستاره گردیده …
تعین جمعی بکمک آن عزیز دلها وارسید چون جواسیس معتبره مکرر از کثرت کفره … خبر داده
بمجرد رسیدن خط نظر بر اینکه فوج کمکی شاید از عهده تنبیه اشقیاء برآمد یا نه و باز تدارک
مشکل شود خود با فوج ظفر موج کوچ کرده بمنزل پانزده کروه مسافت طی شده باید که
پای اقامت در زمین کمین فشرده باستقلال تمام مدافعت و ممانعت اعدا پردازند تا
فوج فیروزی بلا فصل بمقام برسم یلغار رسیده داند فرد دگر نثار قدم یار گرامی کنم +
گوهر جان بچه کار دگرم باز آید + بخان ذی شان … خان …
مبارکباد خدمت خان ذی شان اعتضاد دستان …
دار الانشاء زبان ارسید فطرت شعبان ذکا از پیشگاه جناب جهان ملجا …
احبا گردیده مبتهج و مسرور گردانید بسیار بجا گشت شکر خدا که استعداد ان بهره مند
جوهر قابلیت بجائی رسید که بلیاقت خداداد و تقرب حضرت ظل سبحانی فائز گردید

[illegible]

چون دوستدار رتهاقت تادیب کفرۀ نگوتسار ماموراست و عرض مطالب ایشان حکم
شده مقتضای دو ستیها آنست که مقدمات معروضه در پیشگاه اطاعت مفروضه بلاتوقف
وضوح یافته جوابها برفت رسیده باشد زیاده جمعیت باد مجمع فضائل و
کمال محمد صالح استاد ساحت روزگار خجسته آثار آن سالک مسالک
دین قویم ناسک مناسک صراط مستقیم منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه بحر زخار
افادت ابرگوهربار افاضت مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل
تدقیق مطرح بارقه آگاهی مهبط انوار فیض نامتناهی باد از حینیکه بخیر و خوبی تشریف بدار الخلافت
برده اند احوال صحت اشتمال تعلیم بنیاد ورده آری هر که از دیده دور از دل دور امید که در
همه حال یاد معتقدان در ضمیر مرکوز باطن شوارق آگین باشد هندوی بانصد روپیه برای
مصارف اکتیات معتقدات عفت سمات و هندوی دوصد روپیه و نهان پارچه
نذر آن مخدوم مهربان ارسال یافته تقسیم زر بمجرد بار عصمت آیات در خور استحقاق و
تباین درجات بر آن حق شناس ست از طرفی الشی بلند نشود و حق کسی تلف نگردد
زیاده ایام برفت بخشی الملک روح الله خان مهربان صاحب مشفق مخلص
سلامت رقیمه راحت ضمیمه مشعر بر شکوه عدم رسید نهایت حضیض آن ملاذ الاحباب عز
ورود نمود مضمون آن بوضوح انجامید موجب استعجاب عظیم گشت بر آن همه دان توان
محبت و ولا ظاهر ست که مفارقت اضطراری ناچار است ولی اختیاری عمداً بر خود
کردن یعنی رخصت عیش آگین دست خوش شدید ملالت شدن از عقل و دین و خرد
انصاف گزین تجویز نکند بیت ورود داعش گزشته احتیاج عذر نیست
دو دست مید اند که استقبال هجران مشکل است + لازم که مرآت خاطر ملکوت نا

بیزار آلود و کدورت نشود و انشاء الله تعالی عنقریب بشب دیجور رهاجرت بر روز بهجت افزود

مواصلت مبدل میگردد و زیاده عمر باد بحذاقت نشان حکیم محسن خان صد بهای

شایسته و تدبیرات بایسته آن مسیح ثانی مستخرج قوانین نبض و ابی فلاطون زمان

بقراط عهد و دادان وارث منصب جالینوس مقوی ارواح مربی نفوس بیت

حکیمی که جان میفزاید دمش * روان تازه میگردد از مقدمش ملهم بالقای الهام غیبی

و پیام سروش لاریبی مقرون باد از آن باز که بحکم مرشد کائنات درین ضلع بهوای

آفات اقامت دارد اینجانب که ملک کنون قریب البحر است و برودت و رطوبت بسیار

مزاج مخلص از حد اعتدال بانحراف و اختلال گرائید و بسبب ریزشش زیاده تشنج عروق و

شرایین ساعتی بخواب راحت نخفته و دوران سر و ضعف و نقاهت علاوه آنست و دو

قسم معجونی که وقت رخصت مرحمت شده بود تا امروز ه فا کرد لیکن مفید ازاله امراض

منتج نفعی نیفتاد چون الشان بمزاج و دستار شناسند دوائیکه مزیل علل جسمانی بوده باشد

زود تر ارزو ولفرستند و مارا مشتاق دانند زیاده جمعیت باد حسب الحکم بابلیه نواب

الهام الله خان اوقات فیض آیات آن زبده مکرمات اسوه مقدسات سرور

مستورات قدوه مطهرات همواره بمرضیات خالق کائنات مصروف باد شریفه

متضمن برین جوهری و زیاده سری اخلاقت و بشایر در مقدمه تقسیم ترکه نواب غفران

پناه رسید مضمونش معروض جناب مقدس گردید بمقتضای تبلیغ نافذ گشت که ادرکه

آن مغفور برای خاطر آن عفیفه معاف شده باید که در مقدمه خود در اختیار داشته موافق

فرائض تقسیم ترکه نماید بر... که اینستن مشتوهی و صواید بیداد اعراض کند معروض دارد که تغییر

منصب عتاب بادشاهی که نمونه سخط الهی ست گرفتار شود که مطابق حکم قدر توام عمل آرند

دیران مخذومه منتظر ظاهر است که سلوک ناغستان بی بهره باین قسم شده آمده است و از مثنوی

که بزرگی فرموده قطعه زنان باردار ای مرد هشیار * اگر وقت ولادت مار زایند *

ازان بهتر بنزدیک خردمند * که فرزندان ناهموار زایند * حسب الحکم والانعام

وان سنگه قلعه دار سراج گده [illegible] جلادت دستگاه النسنگه راتهور [illegible] بود

پیش ازین حسب الحکم والاراده [illegible] ورزوان که مصدر [illegible] بوده [illegible]

ذوالی میوه [illegible] شده و [illegible] [illegible]

[illegible] شد [illegible] مرتکبان را بالتجسس [illegible]

و [illegible] الاشتهاء آمان بر درختان شاهراه آویخته معروض دارد و الا [illegible]

منصب [illegible] خواهد شد با مارت مرتبت محمد امین خان [illegible]

صدر الصدور [illegible] هر که عاقل بود ازجلی عنوان داند [illegible]

[illegible] افزایش مراتب مناصب تزئین وساده [illegible]

شناس باید امارت از مطالعهٔ رقیمه الولایه [illegible] انجلا یافته افراح موفور [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] که این شعار خیر [illegible] است که [illegible]

ارکان [illegible] بسیار [illegible] جمیل [illegible] کمال آن سرغول [illegible]

همه وقت مذکور [illegible] میگردد و مبارکباد [illegible] خواه [illegible]

[illegible] سانی البشان ملو شوادچون و مان واحیاء الاعوان مشتمل [illegible]

[illegible] وانحراج و ازعاج [illegible] شقاوت شعار [illegible]

عنقریب از عمدة الملک مرخص گردیده متصدی [illegible] که [illegible]

مصحوب [illegible] متوجه خواهند بود و همواره [illegible] میش [illegible]

[illegible]

بنام سعادت نشان حقیقت خان ناظم دار السرور برهانپور فرد

سرنامه نمودی سررشتهٔ کین است + سطری که درین نامه بود چین جبین است + ضمیمهٔ

مسرت ضمیمه مشعر بر ملالت بی معنی و تغیر لایعنی رسیده خاطر را متألم و متوحش ساخت

لفافهٔ [illegible] دکن که برای اتحاف احبا و اخلا در توشکخانهٔ سرکار امانت است

بسبب کم فرصتی آخر [illegible] و تقسیم و ترسیل آن عمل نیامده ظاهراً کم طینتان نوعی دیگر

بسمع ایشان رسانیده اند و تصدیق اینمقدمه که سماعی و قیاسی است از علو فطرت

فراخ حوصلگی بعید است بیت ورق نانوشته میخوانی + سخن ناشنیده میدانی +

انشاء الله تعالی عنقریب همه عرائض نوادر [illegible] درجات مقسوم [illegible] و حصه شما بشما

میرسد بامارت و ایالت مرتبت عاقل خان ناظم دار الخلافت فرد

عقدهٔ مکتوب ما را از گشادن بهره نیست + این گره بیهوده بر بال کبوتر می زنم +

[illegible] رقائم نیاز زبان [illegible] طراز نفرموده و نامه بران را در صحرا [illegible]

پایمال [illegible] آموده جوابی [illegible] نیفزوده و بیاسی جبرهٔ تسلی نموده مبالغه بیاد آوری

چون نقشش بر آب است معموره دلها بر کتابهٔ استغنا خراب فرد گرچه میدانم شکایت

بار خاطر نیست + سلسله جنبانی دلی در [illegible] خویش را + بارک الله عنایت

[illegible] نسبت [illegible] بمقتضای [illegible] کینه چنین می باید شنوی شمع و

[illegible] از تصنیفات آن [illegible] که در کتابخانهٔ [illegible] بود سر نمی آید نقلش

[illegible] و یک [illegible] نسخهٔ دیگر که از بهارستان طبع سحر آفرین بصد نزهت و خرمی

[illegible] نقلش نیز تا گاه گاه بمطالعهٔ این یادگار پایدار وقت

[illegible] نزد بنده امرای عظیم الشان [illegible] الملک روح الله خان فرد

انچه در نامه نوشته‌اند که احوال بخیر + نه غلط هست جدائی چو بود خیر کجاست + شدائد هجران
از تحریر و تقریر بیرون است و مرارت مهاجرت مزه زندگانی را جواب فرمالیکن چه توان کرد
که عالم بندگی مستلزم فرمان برداریست و مستوجب بی اختیاری بیت رشته در
گردنم افگنده دوست + میبرد هر جاکه خاطر خواه اوست + دریغا که آن امیدگاه
احباب بتجربه تادیب کفره لازم التعذیب و ستوری انعوسیا فته بودند مخلص در
وسط راه منتظر دیدنها و مترصد رفاقت آن رکن رکین خلافت علما بود از نیرنگی زمانه
ناهنجار توجه فوج ایشان براه دیگر اتفاق افتاد و دوستدار به تنبیه ادارکان فساد
اسد نگر مامور شد و آرزوی دیدن به دل ماند فرد رسید کشتی امید صد رهم بکنار
که باز باد مخالف وزید و دور انداخت + بهرحال در جمیع امور تقدیر قادر مطلق
مستوثق باید بود انچه از پرده غیب بمنصه ظهور درآید ادای شکر باید نمود زیاده بجز
شوق چه نگارد حقائق و معارف آگاه شاه عبد الله پیرزاده فرد
اگرچه دوست بچیزی نمیخرد ما را + بجان الطف و شمیم موئی از سر دوست + بعد التحیه
بجا همه بجا و لعزت مزاج سراپا ابتهاج در عالم خلوص خلاصها پسندیده و خوشنما اما
معتقد لی ریا بتقصیری که کرنتار محن و غناست و بانواع عقوبت مبتلا اصلا کشف
نمیشود فرد تو هیچ بادسک میروی نمیدانی + برین خرابه چه از ترکتاز میگذرد
هرچند تفکر میرود خود را در حفظ مراتب مهر و محبت شرمنده نمی یابد اگر خدا نخواسته
امری منافی مرضی و حرکتی خلاف رضا بمقتضای البشریت سر زده باشد اطلاع بر آن
بهترین اخلاق و خوشترین اشفاق مینماید رباعی ناکرده گناه در جهان کیست بگو
آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو + من بد کنم و تو بد مکافات دهی + پس فرق میان من و تو چیست بگو

۵۵

... که تحایف مرسله قبول شود و دست رد بران نگردد زیاده عمر باد و صفای سینه ...
بجنتی الملک بهره مند خان فرد وه که رفتی ز شهر نهادمی + بر دل من هزار صحرا
درد + باد صف قرب منزل که بلقای خورشید ضیا گاه گاهی راحت افزای دلها می شد
صبا قلق و اضطرار بر هم زن هنگامه صبر و قرار بود درین چند روز که بعد مسافت بمیان
آمد بی شایبه تملق و خوش آمد آمد آمد عساکر اضطراب چه آبادیها که از قلمرو باطن خراب ساخته
مصرع سفر کردی و من در وطن غریب شدم + حق عز و جل جلباب مفارقت از میان
بردارد و آفتاب جهان آرای جمال با کمال زودتر از زود سر از مطلع وصال بر آرد
شعر آن قدر منتظرم در ره شوق + که اگر زود بیایی دیر است + زیاده چه نوشته آید
بمعارف آگاه شاه سعد الله درویش قواعد مناقب نجابت و مبانی
مناصب نقابت بتایید الهی و تاکید فیض نامتناهی مؤکد و مشید باد عاطفت نامه که
مطاوی آن یاد از اشفاق باطن میداد مصرع رسید ز آینه دل زدود زنگ ملال +
در ماده استرضای خاطر خان ... فیض الله خان که از ارادتمندان آن مهربان
است قلمی شده چه به ازین که کاری در خور خواهش احبا از دست معتقدی بر آید انشاء
الله تعالی حتی الامکان بتقصیر نخواهد شد ترصد که در اوقات اجابت سمات بدعای
خیر فرایاد خاطر عاطر باشد بعمده خوانین بلند مکان مختار خان فرد
دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران + چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست + وقت جمعیت
از هجوم غم و الم قصه راز نهانی و حکایت سوز نهانی همچنان بخاطر ماند و گزارش آن
که آتش افروز خرمن طاقت و برهم زن خانمان افاقت بود میسر نشد دانای نهان و
آشکارا آگاه است که در دل پر غبار از ترکتاز تاسف چها که نمی گذرد فرد یکی حرف

بکامِ دل خود با تو گفتم * هنگام سفر گریه مرا قفلِ دهن شد * بهر حال این فضائل

بقال و مقال بپایان نمیرسد مسبّب مطلق سببی سازد که عمر سفر کوتاه شود و دولت

دیدار بهجت آثار که حاصل حیات مستعار است نصیب مشتاقان گردد زیاده بجز شوق چه نگارد

بحقائق و معارف آگاه شاه عبد الله پیرزاده بیت کو قاصدیکه پیش تو

عرض ما کند * شرح نیازمندی اهل وفا کند * با معتقدان تازه ساختن و از یاد بردن

ارادتمندانِ دیرین رایت استغنا برافراختن از استقامت مزاج وحدت امتزاج

بعید مینماید توقع از اخلاق جمیله این است که بعد ازین چنین تغافل بفعل نیاید و اشتیاق درین مدت ناحد [illegible]

که شمه از آن برنگاشتن آب دریا بمشت پیمودن است و ریگ صحرا بانگشت شمردن *

فرد جهان حسرت خاکِ درِ تو می میرم * که آب زندگیم در نظر نمی آید * حق تعالی

سببی که در ضمن آن حصول مامول بخیر و خوبی میسر شود و از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهور آرد زیاده

عمر باد یا بارت و ایالت مرتبت صلابت نشان فرد بچشم ما سر اگر

رخصت تماشا نیست * نه بسته است کسی شاهراه دیده ما را * الحمد لله که مکاتبهٔ جمال

باکمال در عالم خیال میسر است و مواجهه دولت دیدار در همه حال بتصور متصور ساغر مراد

بیاد آن سرلوح نسخه وداد بکف دارم گل همیشه بهار اتصال روحانی در حدیقهٔ

باطن میکارم شکوه استغنا شعار فرد ما بیگانگان جهان آشنائیم ما آشنا [illegible]

شیوهٔ نارسیدگان منزل محبت و ولا فرد از تلاش قرب ظاهر با خیالش [illegible]

لفظ از سرشک خواهی باش مضمون از منست * ترصد که در همه حال اخبار خود را نوشته

بحسب ظاهر هم اگر گاه گاهی بیاد آرند گنجایش دارد [illegible] صدر

الدین محمد خان فرد از دست غیبتِ تو شکایت نمیکنم * تا نیست غیبتی نه دهد

نسبت حضور + اگرچه مفارقت ما جانکاه است لیکن مواصلت روحانی همراه بالله والله

که سنجیدن صفا منزل‌ها از صدمه جدائی هرگز غبار آلود ناخوشیها نبوده و اصلا قدم بر مشاعر

شکایت نفرسوده حق تعالی آن بهار گلشن اقبال را در مهد عافیت داشته کامیاب

صحت و سلامت دارا د دیدها و از شاخسار مواصلت گل چیدنها بوقت خویش میسر

می آید فرد گر نبودی محنت هجران و درد اشتیاق + کس نمیدانست قدر دولت

دیدار را + بصاحبزاده والاقدر محمد خلیل فرد یار را گر سر رسیدن بار غم

ست + گوییا خوش که نوشتش لفظی می آید + تب محرق از دو هفته هوش ربا و جانگزا

ست و معالجه منجر بشدت و استیلا خدا کند که انجامش بخیر باشد لیکن از شنیدن این

این همه خاطر را می خراشد که خواب از دیده رمیده و از غلبه حرارت کانون بدن آتشکده

گردیده باید که بدیدن این خط زود تر از زود روانه اینصوب شوند و بر سمت یلغار

خود را برسانند تا باشد که دیده را آن نور باصره بصیرت تدارک چشم گریان تشفی دل

بریان نماید و جراحت بیماری به اندمال گراید فرد بلبم رسیده جانم تو بیا که زنده مانم +

پس ازان که من نمانم بچه کار خواهی آمد + بعمدة الملک غازی الدین خان

فیروز جنگ فرد پس از سی سال کوشش میروی میخواهم ای قاصد + که بر روی نگاه

اولین از چشم من باشد + اصرار شوق مواصلت اگرچه ما فوق طاقت بشریست لیکن

عالم بندگی مقتضی بیچارگی و فرمان پذیری لاجرم مبالغه و اغراق را بمناسبت مغایرت

معنوی از خاطر اخلاص‌ها انگاشته بدعا می گراید که بعد حصول رخصت از سامی

خدمت بنابر تنبیه سرکشان بغی و انتزاع قلعه دیوگده بموجب حکم معلی عازم مقصد

گردیده در ظاهر قصبه پونا به توقف گزیده بهی سنگه راجه و همراهانش و جمعداران و خویشان

بر وفق احکام مطاعه لازم الاطاعت بفوج ملحق گردیدند پس از انجمار دهم شوال بعزم
استیصال کافر بدسگال کوچ کرده و بطی هفت مرحله پای کوهی پنج که آن حصن متین بر قله
اش سر بفلک سوده با بندهای پادشاهی بترتیب فرود آمد چون کافر بد سرانجام پیرامون
قلعه آلات و ادوات توپخانه چیده کمین گاه غارها و شگافهای کوهسار را به هشام
بیش از مور و ملخ استحکام داده بود بخدعه و مکر خیال محال در سر داشت باظهار
جواسیس آگهی یافته بمراسم هوشیاری و پاسداری که مناط احتیاط سپاهگری و سرداریست
قیام ورزیده دلیران منصور را از جسارت بی وقت منع نمود بعد از پنج و شش روز که
عاصیان از تقاعد یلان قابو جو مطمئن شدند بهادران شورش انتهاز فرصت دامنه
دامن بکمر زده جان بکف نهاده بنقشه بر آن کوه سپهر ارتفاع برآمدند و رحالت نوم غفلت
بکمر کوه رسیده گروهی انبوه را تیغ کشیدند بقیة السیف سراسیمه و هراسان بپای قلعه
گریختند بندهای فدوی مسامحه نکرده پاشنه کوب بتعاقب شتافتند از شور و غوغا
غنودگان پیرامون قلعه نیز خبردار شده فی الجمله حرکت مذبوحی کردند آخر الامر تاب
مقاومت نیاورده با گریختگان طریق فرار پیمودند و مجاهدان منصور شیوه که مشی
که طریقه عاجز کشی است مناسب ندانسته غنیمت بسیار بدست آوردند و مجموعه توپخانه
ضمیمه توپخانه پادشاهی شد و فتح عظیم نصیب لوای دولت قاهره گردید سرکار رها
عذر آوردند که بخت ازلی از قلعه بدر شده در جنگلستان دشوار گذار آواره دشت ادبار
شد چون قلعه بر قله کوه است صلاحیت نقب کوچه سلامت ندارد صورت انهدام گاه
در الاسعروض داشته بموجبی که حکم شود بعمل آرد بعمدة الملک یار فرهنگ غازی الدین خان
فرد منم که بی تو نفس نیز هم ز بی خجلت + مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه +

آرزوی صحبت مسرت پیرا مرتبه ایست که بمقیاس قیاس در نگنجد و بمکیال خیال
نسنجد ناچار از تسوید تشریح آن درگذشته بدعا میگراید که حقیقت انهزام و اخراج مبحث
فتحی بعون عنایت فتاح حقیقی بیش ازین بر نگاشته چون قلعه دیوگذه بر تیغ کوهی
مرتفع واقع شده که به تعب و کوچه سلامت راه بدان نتوان برد لهذا کیفیت بحضور
پرنور معروض داشته منتظر جواب است بالفعل از سه طرف تعیین تهانجات راه رسیدن
رسد بند کرده تاخت و تاراج آبادیهای متصله خراب میسازد میگویند که ذخیره و
قلعه بسیار است انتزاع آن محاصره قرار واقع میخواهد اگر فوج گران با مصالح توپخانه
کمک رسد با قبال عدو مال کار بر محصنان تنگ گرفته بتصرف اولیای دولت در می آرد آن
عمده ارکان با فرهنگ نیز تدبیری اندیشیده اگر بتقدیس جناب معروض دارند مصلحت
دولت است زیاده عمر باد مبارکباد سالگره وزن بجناب شاهزاده عالی جاه
محمد اعظم شاه هواخواه بلا اشتباه بلطف الله گلهای تسلیمات را افسر فرق مباهات
ساخته بعرض حواشی انجمن کرامت موطن میرساند هزاران شکر بدرگاه مهیمن متعال
که این سال همایون فال از سنین عمر ابد اتصال بدولت و اقبال بانجام رسید و
بتاریخ میلاد میمنت بنیاد در ساعتی که بانوار سعادت قرین میزان فلک احتشام مرتب و مزین
بوده کفه ترازو از وزن عنصر لطیف که از کمال عظمت و فرط ثروت ترازوی رخشان
آسمانش نتواند سنجید برسم معهود و آئین مستمر گرانبار قدر و شرف گردید محتاجان را از
وجوه آن نقد مقصود بدامن آرزو افتاد و عالمی کامیاب موائد فضل و احسان
گردیده زبان بادعیه مزید بقا و ادای مراسم شکر و ثنا برکشاد قطعه مبارکباد سال
وزن بر شاه + که رستم در مصاف اوست روباه + باستقبال و فیروزی و فتح +

بصد اقبال و اَیم جبینم در راه + ضمیرش مُحرم اسرار غیبی + دلش از راه تقدیرِ آگاه

الهی در جهان با فرِّ شاهی + نگاهش دار چون خورشید چون ماه + نیّر عالم افروز

بهروزی از مشرق فیروزی تابنده باد بجناب شاهزاده والاگهر محمد بیدار بخت

بهادر خیرخواه بلا اشتباه لطف الله بعد ادای آداب بندگی بعرض ملتزمان

بساط مکرمت مناط میرساند درین زمان مسعود ... و وزن بیگرمت

آمو سامع افروز هواخواهان گردیده سرور و شادمانی از حد گذشت و ازین مژده

طرب پیرا نوید طلبان فی ربالی مرادات ظاهر و باطن بحصول انجامید ایزد بیچون

همایون گشاد و رشته سالگره را به سررشته عمر ابدی منعقد گرداناد رباعی این سال

که سنین عمر تو فزود + از عقده کارها کشایش فرمود + تا عمر ابد بفضل داور صمد باشد

رشته عمر منعقد خواهد بود + رباعی در وزن تو زر گوهر و زر و سیم نقود + بر روی

جهانیان در فیض گشود + از آینهٔ امید حاجتمندان + با صیقل جود زنگ افلاس زدود

زیاده چه عرض نماید کوکب دولت و اقبال از اوج حشمت و اجلال تابان و درخشان باد

لعمدة الملک فیروز جنگ مشتمل بر تهنیت فتح و عطای گرامی خطاب

سپه سالاری از پیشگاه خلافت و جهانداری قهرمان خوش خبر کجا است

کز فتح مژده داد + تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم + لله الحمد و المنة که

بیُمن نصرت و تایید الهی و نیروی اقبال عدو مال بادشاهی تعاقب تنبیه پراوخ

سپه بهای شقیه که با حشر انبوه مراحل گمراهی بگام جرأت پیموده در لعصامی

آلوده غبار فساد انگیخته بود با تیغ لخواه بقتل آمد و خیل کفره ضلال در ربع بیامنی

تعقیب و غارت نیافته از صدمه سطوت افواج فیروزی شعار تعقیب و نهب باشد

[illegible]

دلاوران تیغ گذار گوشمال سخت یافته مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردیدند حق
اینست که با وصف طول مسافت بسرعت سریع تر رسیدن و کار فرمائی بنیل مقصود
برگردانیدن کار رستم و اسفندیار بهم بنود قطعه خیاط زمانه بی تکلف ✦ بر قد تو دوخت
جامهٔ فتح ✦ نام تو در ابتدا نوشته ✦ منشی قضا بنجامهٔ فتح ✦ در جلدوی این فتح نمایان
عطای والا خطاب سپهسالاری از پیشگاه سلطنت و شهریاری که در آرزوی این منصب کامی
حبیبا نامو ان و سرداران بتلاشهای شایان نقد عمر باخته حسرت با خود بردهاند بهزاران تهنیت
مبارکباد و همواره سواد شوکت و اقبال بفیض فضل مهیمن متعال روز افزون شواد ✦
مبارکباد پسران توأمان نجابت الاشان معمور خان نخل برای
ریاض روزگار آن سرو جویبار همیشه بهار گلشن ارجمندی را سزاوار تهنیت و سربلندی
داراد درین هنگام نزهت فرجام گلبانگ شگفتن گل و سنبل در خیابان امان آن نخل
برومند حدیقهٔ اقبال مشام آرزو را بروائح روح پرور معنبر و دماغ جان را نکهت
مشک عنبر معطر گردانید آفریننده روز و شب این نعمت غیر مترقب فرخنده گرداد و
آن هر دو نو گل حدیقهٔ زندگانی را بآبیاری فضل خویش بالنده و سرسبز داراد
مثنوی شکر ایزد که یافت سطح زمین ✦ تحلی زینت دو رکن دولت و دین ✦ چون
دو چشم از برای زینت و زین ✦ مایهٔ عمر و نور دیدهٔ عین ✦ ملک صوری و معنوی آباد
باد پیوسته زین دو نقش مراد ✦ تهنیت الملک فیروز جنگ بهادر سپه سالار
مشتمل بر فتح قلعهٔ دیوگده تا جلوهٔ ماه و مهر بر اوج سپهر روشنی افزای تهنیت
سنجی سراست بزم دولت و کامرانی آن محی مراسم قدردانی مشید ارکان سپهسالاری
جلوه افروز دیدهٔ نظارگیان باد شکارین نامهٔ مواخات شمامه متضمن توجه عساکر

فیروزی بسعادت مظاهرت غلام بارگاه عظمت و جاه عزورود فرسود اطمینانی وافر
بخشید چون جلادت مرتبت راجه اتم چند کنور که بموجب حکم قضا امضا با فوجی
از موکب همراه آن عمدهٔ عمد باعجاله رخصت کمک یافته بود بوقت رسیده آماده
مرافقت و معاضدت گردید چون باغی حشران شعار بعزور صعوبت طریق وافزونی
گروه و مغاک هوای نخوت نمرودی در کاخ دماغ افگنده بود هر روز بتوپ تفنگ
از طرفین هنگامهٔ رزم و پیکار گرمی داشت فدوی درگاه باستحکام تهانجات و بستن
مسالک محاصره قرار واقع شد طریق عبور و مرور قافله و راه رسیدن رسد مسدود
گردانید چون چندی بدین وتیره گذشت و حسن کوشش لاوران صف شکن چند
سوفورهٔ بهادران خصم افگن در آن کتلهای دشوار عبور و سنگلاخ صعب المرور
سود مند نیفتاد و تندبای فدوی تاب تحمل نیاورده بصلاح و صوابدید همگی تصمیم عزم
یورش نمودند و دست توکل بحبل المتین تائید الهی و اقبال عدو مال پادشاهی زده غرهٔ
ذی الحجه که ساعت سعید بود از دایره گاه برآمدند و تحریک عرق غیرت و همت لسان شعلهٔ
جواله بران کوه آسمان شکوه متصاعد گشتند اگر چه در اثنای تصاعد از کشتها پشته‌ها
گشت اما پردلان ریزش بان و تندورق را بتن برداشته بدار و گیر تهورانه و نبردهای
های مردانه خود را بپای قلعه رسانیدند و بسلم و نردبانهای چوبین از هر طرف بر بروج ارتفاع
گزیده بضرب تیغ سرافشان بار سر از دوش مخذولان برانداختند و رایت غلبه و استیلا
برافراشتند و حصن متین که سر بفلک اطلس میسود مفتوح گشت مفصل این مجمل از نقل عرضداشت
مفهوم میشود امید که کلید فتح باعرضداشت مرسل بوساطت آن نوئین والا تمکین ارسال
حضور گردد و مراتب و مناصب بهادران تهورکیش در خور حسن ترددات و تفاوت درجات

افزایش پذیرد زیاده عمر باد و مژدهٔ آن مستزاد بجناب حضرت خلد مکان مشتمل بر
فتح قلعهٔ دیوگڈه خانه زاد فدویت نهاد علی مراد لطف الله بعد ادای آداب تسلیمات
و کورنشات موقف عرض ناصیه سایان سدهٔ سماوی برکات و جبهه افروزان عتبهٔ مسجود
کائنات میرساند درین ایام فرخنده فرجام که اولیای دولت ابد قرین را اسباب استیلا
تسخیر و احتبا سلطنت جمشید آیین راهی بخت بفیروزی مسخر بود قلعهٔ دیوگڈه که حصنی است
انبوه جی از حصار چرخ برین و ساکنانش از آفات منجنیق نیرنگ سپهر فیروز رنگ نهایت
گزین قطعه گشته حصنی ز رفعت و وسعت * بهره ور چون حصار چرخ برین * غوطه خور
دلو آسمان بجهیش * ثور چرخش بجای گاو زمین * بعون نصرت و تائید فتاح مطلق و قلاوزی
اقبال عدو سوز دشمن که از پیر و مرشد برحق مفتوح گشت و از نیرنگی تقدیر الهی و سگر
کارهی و قفل نامتناهی نقش مراد بر کرسی نشست تفصیلش آنکه بعد رسیدن راجه اتم چند کنور
با جمعیت شایسته و سامان توپخانه محاصره قرار واقع نمود بسبب مغولهای کهسار و شعاب و
تنگنای کتلهای دشوار گذار یلان جنگجوی و دلیران شعله خوی را مستعد برق افگنی و
آتش افشانی نموده متمکن گردانید و قلعه نشینان از بالای بروج هر روزه به تیر و تفنگ
رزم افروز بوده بهادران نیز از کمینگاه برآمده ممانعت و مدافعت می نمودند چون چندی
برین وتیره بگذشت گشایش کار غیر از کوشش جانبازی که فدویان را سرمایهٔ سرخرویی
و سرفرازی است ندیده و انتظار رسیدن فوج عمدة الملک فیروز جنگ نکشیده همه بیکبار
در فقا ول نهاده این مصلحت کردند و تن به تقدیر داده غرهٔ ذی الحجه پیاده از دایره گاه
برآمده و جان بکف نهاده برق افگنان و جنگ کنان بر فراز کوه روان گشتند پیش
قدمان مصاف عدو سوزی نیز از کمینگاه برآمده جزایر ضرب زن و زنبورک خصم افگن

پیش گذاشته متوجه تصاعد و صاعقه افروزی گردیدند توپهای رعد خروش تفرقش آمد
و تفنگها از زمین باران شعله باریدن گرفت و روی هوا از دود تیره تر شد و در میدان معرکه
سوز و ارتحالی گردید و هنگامه رستخیز آشکارا گشت **نظم** ز هر سو فرو ریخت توپ و تفنگ
ز آتش نهان گشت میدان جنگ * باندازه خونریز از هر دو سو * نشستند برق اجل گل بلند
ز هر بره * درین جرأت مردانه بسیاری از بندهای پادشاهی از نقد جان نثار کردند
و گروهی انبوه تیغهای مردانه ورزیده و موردی مشهور رانه نقد شجاعت را مسکه زخم و جرا
حات بسیار گردانیدند با اینهمه دلیران معرکه قتال از مجروحان و مقتولان حساب
بر نداشته بارش ناوک بلا و ریزش حقه‌های باروت اجل را چون تقاطر ابر بهار درمی‌یافت
چمن را انگاشته حیرت افتان و خیزان بپای قلعه رسانیدند **نظم** چو دیدن از هر طرف
نشستند بروج و دیوارها عروج کرده با مدبران بگزلک و خنجر دست و گریبان گردیدند
مقارن اینحال همه سپاه و حشم با طبل و علم از پی هم بزنگ ابرهای متراکم متصاعد گشته و به
فصیل و بروج حمله برده جمعی غفیر را به تیغ کشیدند و رایت استیلا برافراشته جمعی کثیر را به
جهنم واصل گردانیدند و فرقتی دل باخته از بیم پا شناخته از فراز دیوارها بتحت الثری نشیب
افتاده پیمانه ممات چشیدند و بقیة السیف اسیر و دستگیر گردیدند و کمبخت شقی قرین خوار
و رهین شرمساری خائف و هایب براهی که عقب سر قلعه برای روز سیاه خود ساخته بود
بدر رفته بجنگلهای جهنم اساس گرفته با دیه گشت و حصن مستقیم با توپخانه عظیم متصرف اولیای
دولت قاهره در آمد کلید فتح ارسال داشته امید وار است که بندهای جان نثار و فدویان
تیغ گذار بتفصیل علیحده بنوازش پادشاهانه و مراحم خسروانه سرفرازی یابند تاریخ
نهضت شاهانه را استخراج نموده **قطعه** قلعه گر بلندی و وسعت * کوس عظمت ببام چرخ زند

فصل بروز

۶۴

مثل آن حصن آسمان پایه + در متانت فلک ندارد یاد + چون بفرمان شاه عالم گیر
شد مسخر بزور تیغ جهاد + هاتفی گفت سال تاریخش + دیوگڈه فتح شد مبارکباد + زیاده
حد ادب نمیدانم آفتاب عظمت و جهان آرائی از مطلع عالم گیری و کشورکشائی طالع باد +

بجناب حضرت خلد مکان مشعر بر ورود فرمان و گزارش شکر مواهب گوناگون در جلدوی فتح قلعه دیوگڈه

فدوی بلا اشتباه بلطف الله ناصیه عبودیت بتقبیل سده سپهر تمثیل نورآما ساخته بعرض مستمسکین زمین بوس جناب گیتی ملجا و مستفیضین آستان آسمان ارتقا میرساند درینگامیکه بانوار آثار سعادت قرین و سپهر اختران را چشم تفضل برزمین بود ورود مسعود توقیع عالم مطاع جهان مطیع که جان قدسیان سپند هر حرفش و روح کروبیان نثار هر نقطه شکرفش باد چون وحی آسمانی چهره ارادت و اعتقاد نورانی نمود مواهب خلعت خاصه و عطای اضافه پانصدی ذات و سه صد سوار از پیشگاه خانه زاد نوازی در جلدوی فتح قلعه دیوگڈه تارک اعتبار ذره بمقدار بذروه فلک دوار رسود بیت گر بر تن من زبان شود هر موئی + یک شکر تو از هزار نتوانم کرد بخط خاص تقدس اختصاص ارشاد شده که از مکان اقامت ادبار باغی خاکسار متحیر بوده در حالت غفلت بایلغار قزاقانه رسیده دمار از روزگارش برآرد و عمده فدویان بکرنگ خان فیروزجنگ را بحسن موافقت همرا فقت از خود راضی دارد انشاء الله تعالی بر طبق هدایت قدسی سرایت که فهرست هدیه سعادت و سربلندی دکتابه پیش طاق دانش و هوشمندی هست بعمل خواهد آورد تا منتظر چرخ اخضر جولانگاه شهسوار مهر انور است سر سلطنت ابد بنیاد بلبوس شرف خدیو دین و داد غیرت بخش مشرق خورشید و بامارت و الا یالت منزلت اعتضاد خان مد تعزیت امیر الامرا فرد حملهٔ چرخ ستمگر باد

ویران تا ابد + کاندر و خورشید راحت هست دایم در کسوف + باستماع خبر سپری شدن
ایام حیات مستعار نواب غفران پناه خلد آرامگاه چه خون جگرها که بر خود نه ننموده و چه قدر
لد و تنها که خاطر غمناک را د باغت نغز سوده لیکن چه سود که در عالم حدوث مخلوقی
خلعت دوام حیات نپوشیده و متنفسی شربت بقا و ثبات ننوشیده مشرب مسرت
از شوایب مضرت صافی نیست و نوشش راحت از نیش جراحت خالی نه شمع کرد از عمر
یکشبه گذاشتنی است و گل تا سال لقا ریکروزه فروختنی لازم که نظر بر درجات صبر که از
اخبار و آثار بران معیار همه دانی هویداست رضا بالقضا داده طریق شکیبائی اختیار
نمایند و آن راه یافته جوار رحمت آفریدگار که مثل آن سرو سرفراز گلشن امارت
خلف الصدق نامور و نام بردار دارند فی الحقیقت همیشه حی و قائم اند بیت
گر نخل رفت میوهٔ او پایدار باد + دریا اگر گذشت در شاهوار باد + بمیرزا محمد لطیف

در تعزیت سیف الدین خان بیت خدا هر چه خواهد کند بنده باش +
رضا پیشه گیر و سر افگنده باش + نوائر قضیهٔ جانسوز و شهنام واقعهٔ جگر دوز خان
مغفرت نشان داغ ناکامی بر دلها نهاد و ازین حادثهٔ قیامت زا آشنایان را
سفینهٔ صبر و قرار بگرداب عقوبت و اضطرار افتاد حیف صد حیف زندگی خوابی ست
تا چشم گشاده رفته است و حیات دمی است تا نفس بر آورده گذشته گل او را خار
قرین است و دل ورا اغیار در کمین بیت هر ذره دل بر دم حیات منه + کس بسته
ست باد را گره + لازم که بعروهٔ وثقی رضا و تسلیم معتصم بوده سلامت برخوردار
از حضرت آفریدگار جهان مسألت نمایند و روح پر فتوح آن چمن آرای ریاض رضوان
را بالفاتحه فاتحه شاد فرمایند بیت گر شور رفت تارون هست + در لاله تا ندیا سمن هست +

بجناب فیروزان کوکب سپهر خلافت شاهزاده والاگهر محمد معز الدین بهادر
خانه زاد درگاه ثریا جاه لطف الله بعد تشیید مبانی بندگی و تمهید قواعد پرستندگی
بعرض حاشیه نشینان بساط فیض مناط میرساند درین ایام میمنت فرجام منشور لفاخر
گنجور با خلعت خاصه متبشر بتفویض منصب جلیل اتالیقی که نمونه تفضلات سترگ خداوند حقیقی
است و تاکید رسیدن بتعجیل تحلیل در رکاب نصرت انتساب تقدیم مراسم فدویت
با انتزاع قلعه پرنالا که عساکر فیروزی لوا به تسخیر آن ماموریت نزول اجلال فرمود
خیرخواه صمیمی از غایت بشاشت و خرمی در پیرهن نگنجیده بعد ادای دوگانه شکرانه
ایزد یگانه همان روز از اسعد نکو چیده و در ظاهر قصبه بهادلی منزل شود بنازم بر
تنگر و نگاری سبب بر حق و نیرنگ سازی مقدر مطلق که آرزوی دیرینه بحصول انجامید
و بهارستان آمال را موسم نشو و نما در رسید انشاء الله تعالی عنقریب شرف
استلام آستان فیض مقام دریافته بنیل مرام لی نیز گردد کواکب ثروت و دولت
از کمن سروری و صولت تابنده و درخشنده باد بحقائق و معارف آگاه شاه
عبدالله پیرزاده در مبارکباد تولد پسر مبنت اثر و بخت نیک بشارت
رسان ماست + اقبال راز پرده امید صد نواست + ایزد مفضل متعال داور
قیوم بیهمال که نقش طراز کارگاه امکان و صورت پرداز کارنامه کون و مکان است آن
آن صدرنشین سجاده صفوت و صفا اوج گزین کرسی مجد و علا را بمطالب اقصی
فائز و اراد درین هنگام فرخنده فرجام نوید تولد گوهری باد ظهور مشتری سعادت
از صدف آرزو سپهر بهنا سامعه پیرا گشته بعلای سرور جاودانی در دادند جمیع
هوا خواهان را ازین مژده فرحت آما نقد مراد بکف افتاد فرخنده لیل و نهار است

بهین نتیجهٔ حیات ابدی وگزین ذریعهٔ لقای سرمدی را بعمر طبیعی رسانادو سایهٔ هما پایهٔ
ایشان را بر تارک مبارکش پاینده دارا د جواب حسب الحکم بجناب خلد مکان
مشعر بر ورود فرمان در مقدمهٔ تفویض خدمت اتالیقی شاهزاده جهان
وجهانیان خانه زاد عقیدت نهاد بعد ادای آداب تسلیمات و کورنشات بموقف
عرض باریابان سدهٔ عرش اشتباه وناصیه سایان عتبهٔ خواقین سجده گاه میرساند
که فرمان قضا جریان مفترض الاطاعت واجب الاذعان مشتمل بر تفویض شغل خطیر
اتالیقی شاهزادهٔ ظفر آماده که با نتزاع قلعهٔ پرناله رایت عنف و استیلا برافراخته دارند
ورود کرامت فرمود سر عزت وافتخار ذره بمقدار باوج کیوان وقبهٔ فرقدان سود
شکر وسپاس این موهبت بقیاس انسان ضعیف البنیان سست اساس چه یارا
که برگزارد بیت از دست و زبان که برآید + کز عهدهٔ شکرش بدر آید + بمجرد
ورود آن تمیمهٔ بازوی سعادت و سرفرازی از مقامات اسعد نگر بما نروز کوچیده
ره نورد جادهٔ مقصد گردید نظر بر تاکید رشادت تمهید بصحرا نوردیها بر باد جهان پیما
سبقت گزید انشاء الله تعالی عنقریب ادراک استفاضهٔ خدمت عالی مینماید و انجام
مهام واجب التقدیم مطابق مضمون منشور هدایت نشور پرداخته مصدر نیکو بندگی
میگردد نیر خلافت وجهان آرائی از مشرق فرمان روائی وکشورکشائی طالع باد +
نصر الله خان خلف لشکر خان فرد در وصالیم بمان خون جگر مینوشیم +
تلخی از دل نبرد قرب حرم زمزم را + بالتفاتات حسنه درین مقامات که مقتضی دوام
دید بهانتیج حصول دولت ملاقات بست گام توجه بمنزل مشتاقان نفرسودن و
عمداً تبار نبالش تجاهل و استغنا غنودن از چه راه بمان مهاجرت جانکاه بر مفارقت

٦٨

۶۹

خاطر خواه ترجیح داشت که در همه حال مشاهدهٔ جمال باکمال در عالم خیال میسر بود و تصور دیدار فایض الانوار زنگ کلفت از مرآت خاطر میزدود و هر حال بقول بزرگی که هر چه بکلی آن نتوان رسید بکلی از آن دست نباید کشید گاه گاهی بدیدار فرحت آثار خرسند داشته با

فرد ترا صد بار گر بینیم همان مشتاق دیدارم * تهی چشمی نگو سر کم نمیگردد ترا از زر را بمجموعهٔ سخندانی میرزا محمد ناصر ایرانی که تازه از ولایت آمده بود بیت عشقت اندر

پس صد پرده مرا مفتون کرد * آنکه دیدار ترا دید ندانم چون کرد * اوصاف شمایل شنیده و اذکار اخلاق گزیده دیدهٔ ظاهر و باطن را آن قدر مولع دیدنها و از حسن زار انتظار چون سرو همیشه بهار آرزومند قد کشیدنها ساخته که خاطر امیدوار از غایت استیلای شوق نقد صبر و قرار در باخته بیت نه تنها عشق از دیدار خیزد * بسا کین دولت از گفتار خیزد * مقتضای جاذبهٔ باطن و کشش قلبی آنست که امروز دیده و بدار طلعت خورشید ضیا مشرق جهان افروز گردد حسب الحکم عالی بامارت مرتبت رحمت خان مقنن قوانین بسالت مدلل براهین ایالت خان سموالمکان من اظهار جواسیس معروض عالی گردیده که گروه انبوه از حزب شقاوت پژوه فراهم آمده در سور جال آن سلالهٔ دودمان مجد و اعتلا از سمت قلعه پونکنده که سرکوب قلعهٔ پرناله است داعیهٔ فاسد دارند لهذا حسب الامر مطاوعت اثر نگارش می یابد که از خدعه و مکر مخذولان مستحضر بوده مدافعت و ممانعت آن فئهٔ باطل ستیزان مطمح نظر دارند و دقیقه از دقایق بیداری و هشیاری نامرعی نگذارند در مقدمهٔ اضافه تهارسیب لائقه مکرر بعرض رسیده مقرر شده که ستیزه بموقت مشت بر درفش است انشاء الله تعالی بعد فتح حصار شاهد تمنا در مرآت حصول مدعا جلوه گر میگردد لازم که از مراحم خسروانه خاطر مستظهر داشته

در کار بادشاهی که سرمایهٔ سعادت نامتناهی ست سرگرم باشند حسب الحکم
عالی براجیه کیشن سنگه تهور و جلادت پناه شهامت و صرامت دستگاه
همواره مشمول عواطف بادشاهی باشند بانهاء منهیان بعرض عالی رسید که در دان
کشتنی از سمت جب سو رجال آن قدوهٔ فدویان ازمردرهای رسد غله بسرباری تمغا
میرسانند امر منیع و قیع صادر شد که ایمنی از آیین حفاظت و خبرداری و قوانین تیقظ و
هوشیاری بعید مود بمجرد ورود درین وثیقه آگهی چوکیها و تهانهای مستحکم سرراه گمراهان
مشاعر عدم تعین کنند و بجاسوسی هرکارهای چندی را بچنگ هلاک انداخته لاشهاے
شان بدرختان شاهراه بیاو یزد که باعث عبرت عاصیان دیگر گردد و درمقدمهٔ اختلال
انتظام وطن التماس حضرت که مکرر بپیام رسیده تقریباً معروض عالی گردید ارشاد میشود
که درینوقت سرانجام کاروبار بادشاهی بر جمیع مقدمات مقدم بلکه اقدم و استحکام
وطن درحق آن جلادت دستگاه بسیار سهم باید که ازراه صلاح اندیشی محال طلبی نکنند
و سرانجام کار خداوندی که ظاهر و باطن که حفظ آبرو و قیام وطن بدان منوط و متمکن است مزید
نمک پرستی لازم شمرد یقین که بدین موجب بعمل خواهد آورد در طلب میر عبدالرزاق
شاعر بیت تا گهر وصف تراشد صدف + سامعه بر ناصره دارد شرف + همهای
ذکر قابلیت و اوصاف اهلیت آن مقبول مشغولان ذکر خفی و جلی و آن سرآمد موفقان
توفیقات ازلی آنقدر مشتاق دیدها کرده که دیده در انتظار قدم رنجه چون زخم آب رسیده
بهم نمی آید و دل بیآرزو لحظه بلحظه بر بیطاقتی می افزاید توقعکه کلبهٔ احزان بفروغ مقدم
آن قدوهٔ اهل سخن چون خلوت فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و بشمائم
اخلاق جان پرور مشام روح و روان رشک صحن گلشن گردد رباعی های انگیز توگوشن ...

گوش آنکه زگوش پای ببر دیده بهی + تو مرد رنگ چشم نه آویزهٔ گوش + از گوش
برون آئی که در دیده بهی + در تهنیت تولد پسر خان عالی شان ملتفت خان

فراوان نیایش مر داور مطلق را سزد که بقدرت کامله و حکمت بالغه اش فرزند دلبند در
ساعت سعید منصهٔ تولد خرامید و قطرهٔ آب بر آفتاب جهان تاب بتفوق گزید کشور صورت
بفیض وجودش معمور و دار الملک معنی از وجود مسعودش رونق پذیر گردید بیت
زین بشارت جمله دلها شاد شد + ملک جانها از طرب آباد شد + ایزد بیچون
آن نونهال نورس بوستان کن فیکون را بثمرات سعادت مندی بهره مند
ارجمندی داراد ظل ظلیل ایشان را بر تارک مبارکش مبسوط داشته بکمال عمر طبعی رساناد

بجناب بادشاهزاده محمد اعظم شاه در تهنیت تولد شاهزاده والا گهر

فدوی خیر سگال بعد تمهید مراسم خضوع و ابتهال بعرض فیض اندوزان انجمن
دولت و اقبال میرساند در وقتیکه دیدهٔ امید بر شاهراه انتظار و ارتقاب ساعت
سعید میلاد خجسته بنیادی بود و خاطر در ترصد وصول این بشارت دل افروز روز
می شمرد لطیفهٔ دلنواز سطوع نیر جهان آرا جهانیان را سامعه پیرا گشته فسحت کدهٔ تمنا را
بلوامع حصول مامول نور آما گردانید و فضای دلها را ببشوارق شادمانی فروغ جاوید
بخشید قطعه لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار + گوهری مجد از محیط عدل آمد بر کنار +
طائری از آشیان جاه و جود آمد فرود + کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار + شکر بعد
بحضرت داد احد و خلاق صمد که نتیجهٔ دولت پایدار در زمان مسعود قدم سعادت توام
بکشور شهود نهاد و آوازهٔ این جشن طرب پیرا در گنبد سبز طارم سپهر پیچیده نغمه سنجان انجمن
علوی و رقاصان بزمگاه سماوی را باستعمال آلات نغمه پردازی و استکمال اسباب

دلفریبی و دلنوازی اذان عام در داد مثنوی چو خلد برین مجلس آراستند + پر رقص
آسمانها زجا خاستند + در عیش جاوید گردید باز + برامشگری زهره برداشت ساز +
چو گل عالمی را ز عیش و طرب + فراهم نمی آمد از خنده لب + امید که این دولت خداداد
و نعمت ابدی بنیاد بهواخواهان مبارکباد و بمیامن قدوم میمنت لزومش مواد شوکت و
مهرورزی روز افزون شواد حسب الامر خان والاشان فضایل خان
حسب فرموده پیشین گوی سحر خلافت علیا و بهین دوحه حدیقه سلطنت ابد اعتلا نگارش
می یابد که آخر شب جمعه نهم ربیع الآخر هیم راو باغی و طاغی که از جادهٔ بندگی جناب
جهانیان مطاف انحراف ورزیده بود با فوجی از هزار سوار و پیاده کرناتکی جنگی و ده هزار
رسدرسان سر بار از دره پای قلعه پرناله میل نمود اتماجی بالیکر که از فدویان پیر درگاه
عتبهٔ سپهر رتبه است بصیانت آن مورچال کار فرماست و میراجل مغلیه با برادر بی
تغرادلی و میرادلی اورانیت پاسداری و هوشیاری برافراخته میداشت خبردار شده
آمادهٔ ممانعت و مدافعت گردیدند و از طرفین در پردهٔ شب به تیر و تفنگ جنگ سر شده
رفته رفته هنگامهٔ دو خورد و چقلیشهای پر بلا افتاد دشمن به نیرنگی قدرت الهی و
شگرفکاری اقبال بادشاهی تیری از شست تقدیر جسته در کله بدبر زیاده سر ترار و
شد و در حال جان بهوا داد از وقوع اینحال دود از نهاد کفرهٔ باطل سگال برآمد و آشوب
و شغب برخاست یلان تهورکیش از پراگندگی مفسدهٔ بد اندیش آگهی یافته جهت بهیا
افروخته از مورچال قدم مسابقت پیش گذاشتند و بشلیک بانی زنبورک و شلک تفنگ
خدنگ بسیاری را کشته خسته تا به رسد تصرف در آورده لوای فیروزی برافراشتند
از آنجا که وقوع چنین مقدمات از آثار فتوحات خدیو کاینات است این عریضه بغنیه از

نظر اکسیر اثر بگذرد آتماجی مذکور با ضافه و خطاب مناسب رفیقانش با فزایش مراتب

و مناصب سرفرازی یابند به عنایت خان در تعزیت خان سعادت نشان

من از سنوح سانحهٔ ناگزیر برادر یحیان برابر من ستمند را اندوه بی پایان درگرفت و از شدت

ملال چه ستمها که بر دل محزون نرفت ع رفت ازین گلزار و خار حسرتش در دل بماند

آخر الامر که تبامل گراسید علاج این مرض فرسن غیر از شکیبائی ندید آن عزیز القدر نیز بصبر

درسازند و آن سالک مسالک ملک بقا را بالفاتحه فاتحه خوشنود کنند که در عالم ... و

کل حادث را این حادثه در پیش است فرد هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ز جام

دهر می کل من علیها فان + بخواجه عبد الرحیم پیرزاده معنی شناسا رقعهٔ رنگین

که نثر و نظمش نافع نثر نثره و نظم ثریاست ورود نمود مضامین شیرینش که لبریز آب حیوان

و رشک مابعین است خضر وادی و داد را حیات جاوید کرامت فرمود از بیطاقتی

... که استفسای خبر عزیمت ... از زبان خامه محبت نگار گذشته فی الواقع ع

آشنائی ... کردن ... مشکل است + نهایتش باید دید ع تا در میان خواسته

کردگار چیست ... اغلب ... وطن صفوت موطن را اثری پدید آمد بطالب

صحبی المدینت ... میرزا حفیظ الله خان مرحوم در تعزیت برخورداران

اقبالمند ... صوریه و معنویه فائز باشند درین ایام ملالت اثر

... واقعه ... برادر بزرگ ... جان ... در قالب نمانده و دل پردرد از هجوم غموم

آستین ... افشاند هر آنم که شما را نصائح و مواعظ بفهمانم با

خاطر افگار ... برضای تسلیم ترغیب کنم بیت عجب دردیست جانم را

نمیدانم که چون گریم + دلا خون شو که تا بر حال خود یکلحظه خون گریم + دنیا

منزلیست که خیرش بشر مختلط است و نفعش با ضرر ممتزج و عشرتش با حسرت قرین و سرورش

بشر و همنشین حبابیست که بنیادش بیک نفس برباد و سرابیست که نهایتش با نومیدی

همزاد لازم که از جزع و فزع بیحاصل که غیر از عذاب مثبت سود ندهد محترز شده بخواهش حق

مستوثق باید بود و از درجات صبر و شکر تخلف نباید نمود **رباعی** ای رفته بچوگان قضا همچون گو

چپ میخور و راست میرو و هیچ مگو + کان کس که ترا فگند اندر تگ و پو + او داند و او داند و او داند

او داند او + **بعمدة الملک فیروز جنگ** **فرد** آنچنان غم که داشت خاطر من +

انچنین غمگسار میبایست + خط طمانیت نمط متضمن پرسش واقعهٔ جانسوز جگردوز برادر

مغفور سبب سرور و رود نمود خاطر غمناک که در بحر ناپیدا کنار اضطرار تلاطم امواج بکا و سوگوار

کار بهلاکت داشت بساحل شکیبائی رهنمونی فرمود **بیت** رفت و نقش غم او در دل

غمناک بماند + سینه سوخته از تیغ غمش چاک بماند + حیف صد حیف که این سر منزل فوات

و فنا گذشتنی و گذاشتنی بهر حالل نزول موعظت نامه تدارک جانکاهی نمود بمطالعه نصایح درج

تسکین و ترجیح دل را بگوهر تسلی برآمود **فرد** هزار شکر که آخر ز لوح خاطر من + بآب

لطف تو شستی اگر غباری بود + **بهندرنانک زمیندار لشکر تحریر یافت** زبدة الاماثل

والاقران عمدة العشائر والاعیان همواره بجلائل عواطف بادشاهی و وفور مراحم حضرت

ظل الهی مستظهر باد عریضه مرسل متضمن گزارش مراسم فدویت و فرمان برداری و لوازم

اطاعت و مالگزاری و التماس بذل توجه در اجرای رسوم بالقول اسناد مرسل بود رسیده

بمطالعه درآمد و مستحسن افتاد اگر چنانچه نوشته بر منهج قویم عبودیت و انقیاد ثابت قدم بوده

دقیقه از دقایق نیکو بندگی نامرعی نگذاشت و اعادی خاسر را دران بوم و بر جا نداده

دست تطاول الفرقه ضاله از تعرض حال رعایا کوتاه ساخت بموجبیکه عمدة الملک بنام

فیروزجنگ قرارداده بودند همان قسم بعمل می آید و بحضور لامع النور نوشته میشود خاطر جمع دارد
و ما را متوجه حال شناسد بنجان والامنزلت محمد امین خان بهادر مواهب جلیله
الهی و مکارم جزیله بادشاهی مقارن روزگار فرخنده آثار آن زیب محفل امارت شجاعت
ایالت سمو المنزلت منیع الشان جلیل المنقبت فسیح المکان باد از روی عرضداشت عامل
تیول آن و کلای سرکار عالی متعالی معروض عاکفان آستان فیض نشان گردید که ابراهیم
عظمت نام با جمعی از اوباش تیره ایام در قصبهٔ اسلام نگر اقامت داشته طریق سلوک نمی سپارند
و از ضلالت فطری در بر هم زنی معاملات سرکار دولت مدار میکوشند امر منیع و قیع صادر شد
که آن امارت مرتبت سر دفساد کیشان را که از حرکات و سکنات آنان علامات تخالف
و عصیان پیداست از قصبهٔ مذکوره اخراج نماید و نگذارد که رشتهٔ دراز یافته بال بر شورش
گشایند یقینکه مطابق امر منیع و قیع بعمل خواهد آمد بمجموعه سخندانی میر الهی همدانی
فرد دل من و تو زهم صحبتان دیرین اند + مرا بظاهر اگر با تو آشنائی نیست + ذکر شمائل
حمیده و خصائل گزیدهٔ آن مخزن جواهر معانی معدن لآلی سخندانی القدر مشتاق دیدنها
ساخته که دیدهٔ انتظار در آرزوی آن گوهر بی بها در بصارت از نظر انداخته بحق صحبت
غایبانه که این عقدهٔ بدون مکالمه جان پرور بهیچ گره گوهر نمی گشاید لازم که زود تر از
زود مجموعهٔ صلت مسرت اسود سه ور گردانند بیت بر خیز بیا دخرمی کن + در دیده
نشین و مردمی کن بخشی الملک بهره مند خان ع بهر شکر دوست هر موی بدن
دارم زبان + جهد موفور و مساعی مشکور که در انجاح امور مطالب ریاالظهور میر محمد ثبت
ثناهی آن فوق طاقت امکان یافته بمقولهٔ ما شکرناک حق شکرک قائل و گویا میگردد
فرد تو فرض دان که چو سوسن شدم هزار زبان + بکجا ز عهدهٔ شکر تو میتوانم آزاد +

بعد دستوری یافتن از حضور پرنور باوردن پردگیان تتق عصمت و جلال ببارگاه
سپهر تمثال لعلی هفت مرحله پنجم شوال فرخنده فال در ظاهر خجسته بنیاد ع که همچو روضه
جنت مدام خرم باد + نزول سعود منهیان خبر آوردند که نتایج دودمان خلافت و
ثمرات ریاض سلطنت غره ماه مذکور از بلده دار السرور برهانپور متوجه حضور لامع النور
شده اند همین که بخیر و خوبی نزدیک میرسند در رکاب ایشان سعادت اندوز خدمت
بوده رهنورد کعبه مقصود میگردد امید که اینمعنی بعرض قدسی برسد بخان والاشان
حفظ الله خان فرد مکن زغصه شکایت که در طریق طلب + براحتی نرسید آنکه
زحمتی نکشید + مکتوب مرسل رسیده خاطر را متوحش گردانید از عقاب سفر که نمونه عذاب
سقرست بقلم آمده اینها از مزاج مستقیم آن سترا و ارتکاب فخیم بعید مینماید مصلح الدین
شیخ سعدی فرماید نظم ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کاراند + تا تو نانی بکف آری و
بغفلت نخوری + اندیشه معاد برکنار فکر معاش که در کرد گوشش ماش است و چه
همت ساخته مطابق حکم مطاع در پیراستن ناخنه و ارخا و جو دهانه بدوشان مردود
عطلت نه در زنند و تعاقب پاشنه کوب در هیچ مکان مجال توقف نداده بکیفر کردار
رسانند که اینمعنی موجب پیش آمد ترقیات است فرد چون لعل هر که خون جگر خورد و
صبر کرد + زیب کلاه گوشه اقبال میشود بخان عالیشان نجابت نشان جان نثار خان
فرد رسید و مضطرب ساخت و آنقدر رنجه نشست + که آشنای دل خود کنم تسلی را + دیر
آمدن عزرود و رفتن لخت جگر را کباب ساخت و آشنایان را سفینه جمعیت بگرداب
اضطراب انداخت یعنی صحبت جان بخش که ساعتی ثمره زندگانی بخشیده بود و نتیجه عمر
تادیب اشقیا به مفارقت انجامید و این آفت ناگهان دل دردمند را با فن حسرت

خراشید فرد من بودم وکنجی وحریفی وکبابی + غم را کشتان داو دمادم که خبر کرد +
چون سنتا سوحشی فوج قاسم خان وخانه زاد خان وصف شکن را تعاقب کرده عرصه فسحت
تنگ ساخته او وخانه زاد فدویت نهاد بکمک مامور شده اگر کشش ما چنین اتفاق
افتاد ازین جهت که طرفین را بهمان راه مسافتی باید پیمود در روز ... آورده دید بنا
از اله حالت کدورتها میگردد بامارت وایالت مرتبت بخشی البارک
روح الله خان وسادهٔ امارت واقبال بوجود مسعود آن صدر آرای انجمن عظمت
واجلال جلیل المنقبت عظیم الشان کریم الخلق عمیم الامتنان زینت پذیر باد دورین
زمان کیفیت تدابیر صائبه وتلاشهای شایان آن عمدهٔ امیران رفیع المکان از
نگاشتهای اخبار زینت بیان پیرایه وضوح والا یافته سرمایه تحسین و آفرین گردیده
غلام بارگاه فلک پایگاه برسانیدن خزانه ... باستیلای ... شرششها
پالیگران بد نهاد که از مور وملخ زیاده واز ذره ... پیشه ... انشاء
الله تعالی تکیه بر فضل الهی واقبال ... بادشاهی ... زیاده پیمایی منزل
مقصود میگردد فرد هرچند دورم از تو که دور از تو ... باد + لیکن امید وصل تو ام
عنقریب هست + بخان والاشان صف شکن پهلوان فرد زسرگذشت چه
اب بچشم + یکی از سرگذشتم چه توانیست + از ضعیفی ودوری صوری ضروری ...
شد ... مجبوری گردید ... آسایش را خیرباد گفته وهم بخواب راحت ...
استغنا روز در راه نامه بیراه ... ودرآرزوی ... و دعا بحضرت کریم کارساز
دوام میباشد الحمد لله تا نقل این مرام خیر انجام بنگارش صحایف سرور افزا مراعات
مراسم ... نیاز مرعی باشد بیت وفا کنیم وملامت کشیم وخوش باشم + که در طریقت

ماکا فرسیت رنجیدن + حسب الحکم نجابت و الاشان امان الله خان

نتیجة الامارت خلف الایالت خان سعادت نشان مشمول تفضلات حضرت خدیو
گیهان باشند باخبار هرکارها معروض باریابان جناب کیوان ارتفاع گردید که جوقی
از تیره بختان نکوهیده کار در نواح اسعد نگر اقامت ادبار داشته باطراف و جوانب دست
اندازی مینمایند و آن خان فدویت کیش از رهگذر کارطلبی بعزم تنبیه آنجماعه وخیم العاقبت
شتافته حکم مقتضا اقتضا طغرای غرای به نفاذ پیوست که چون جمعیت با او کم است تعجیل
نکنند درندوله خان تهانه دار تهنیور را که یرلیغ والاامر افقت او صادر شده رفیق طریق
جان نثاری ساخته بمعاضدت همدیگر دمار از روزگار اشرار فجار برآرد و آن قلاع
و اقطاع را از لوث وجود معصیت آمود فرقه مردود پاک سازد باید که مطابق حکم
قدر توام العمل آرد نجابت و الاشان فضائل خان خان فضائل نشان
من در باب بحالی داماهای جاگیر شرافت پناه خواجه خانی که با وصف سپاهگری بجوهر
قابلیت و کاردانی موصوف است مکرر بقلم آمده هنوز اثر مرتب نشده چون در ایشان
رفیق محرم و مشتاق و سرگرم کارهای خدیو آفاق است کیفیت پریشانی حالش بعرض
اشرف اقدس رسانیده توجه باید نمود که کارش بسامان برسد بمیر کرم الله فوجدار
پیشن ور رسید حقها حرکات فلک حقه باز آن برگزیده عالم آشنائی را
کام بخش و کارساز باد نمیقه نشاط آگین که حروف مشکینش نتائج اتحاد و علی عطر آگین
و الفاظ عنبر بیزش برنگ سویدا دلنشین بود با هفت حقه سفالین ساخت کلال کامل
فن قصبه پیشن رسید هر حقه از آن در طراحی و رنگ آمیزی رشک نقش فرنگ و ارژنگ
بدم کمتی محبت بزم آرا و شوق افزا گردید بی تکلف نقاش سامری تلاش روح را حسد از گل

بجوبی دمیده که آب گوهر از حسد آن سخاک غلطیده هر یکی مصاحبت و همنشینی سزاوار بقیت
مشاغل دوامی را پیام گزار و رواری زرفشان از صفحه صفاایش چون نجوم رخشان و شب تاب
سبوه‌دار و گلهای خوش کارش از نزاکت و نزاهت لبسان نافه تاتار مشکبار هر نفس که بدود
تنباکو فروزنت ممد حیات گردید و هر دمی که بدود عنبر آمودش میل هوا مود مزاج الفرح
فراوان بخشید خانه وستی آباد و رضاجوئی خاطر احبا بر سبیل چنین تحالف ولیس همواره
وجه همت شواد بخان سیادت نشان سید امجد خان محتسب چشم فتنه بیدار
بمیامن احتساب آن مقنن قوانین انصاف ماحی آئین اعتساف قامع بنیان بدع
و ستم جامع اوصاف شرع محکم سر مست خواب عدم باد خط اخلاص بمط مشعر بنهی کم و لقی
از فرنگیان فرستاده سیدی خیریت خان و یاقوت خان در نبکا عقب ... خیرخواه
خلق الله تمکن داشته مرتکب منهیات و متجوز مسکرات اند تاکید و تشدید بآن بدکیشان
سود ندار و بلاحظه ترک و سلوک ناملائم مناسب نیند اند چهره افروز حصول گردیده
اعتضاد اقیام حیات شان مشروط آب حرام است و حرکات و سکنات ایشان پیروی
شرع تند ام در اوائل آمدن اکثری بعلت عدم تخرج شیشه زندگانی از سنگ فنا در شکستند
و متانه سلک نظام عالم لغا گشتند بعد معروض والاحکم قضا امضا نافذ گشت که بنوشتند
یعنی بحکم ضرورت موافق دین و آئین خود عمل نمایند و از فروختن آن محترز باشند
از آن باز چنین رسم مستعمل و معمول است آن عزیز دلها بموجب العمل آرند این مردم را
که خوکرده عالم آبها و قوت آنان اقسام شرابهاست بر اطوار آنها واگذارند فرد
هر کسی وارد درین بازار سودائی دگر + هر کسی بندد بآئین دگر دستار را + لعمدة
الملک نواب فیروز جنگ فرد آن سفر کرده که صد قافله جان همره اوست +

بر کجی هست هزارا بسلامت رارش + ازان باز که قرین غیر و خوبی اعنان بکران عزیمت

بالنصوب معطیف شده شوق مواصلت مسرت آئین در غایت استیلاست و از زودی

صحبت رنگین در نهایت استعجال انشاء الله تعالی که عمر سفر کوتاه شود و دولت دیدار که حاصل

حیات مستعار ست زود زود نصیب مشتاقان گردد تا حصول این نعمت عدیم البدل

بتسهیل مراسلات راحت بشارات خرسند دارند و محب را بیاد را همه وقت در یاد خوبیها

تصور نمایند بنواب والاخطاب خان جهان بهادر فیروز جنگ

کرشت داد منال نواب والا قدر بلند اقبال تا انقراض زمان و حرکات آسمان

بر عارق هواخواهان عمد و مبسوط باد نوازشنامه افتخار افزا با التماس اقمشه و دیگر

اشیاء و یک قبضه شمشیر و یک زنجیر فیل و دو راس اسپ راهوار رسیده داد کام بخشی

و دستگاه نفقدات گوناگون افزون از حیطه تحریر و تقریر ست فرد قطعی نموده که ندارم

زبان عرض + این عذر را حواله لطف تو میکنم + ازجمله عطا با شمشیر ز مردین تن

جوهر افگن با سا ز نه نشان عدیم النظیر ست فرد تماره سبز با عنش خزان عمر عدو

نقش بلهاش رنگ گل صبح ته نشان پیداست + وچند بتان جهیت ملتان نیز در طراحی و

رنگ آمیزی رونق کارنامه مانی و بهزاد ست علی الخصوص فیل کوه پیکر فلک توان خیلی

پسندیده و مناسب الاعتماد خاطر پسند ست مثنوی بوصف او بهم طبع والا + معالی

برهم سم فیل بالا + عجب گردن فراز و سر بلند ست + که گوش او سپهر کند ست +

روند انش بهنگام نظاره + دو صبح از یک شب آمد آشکارا + نه خرطومش بر اوج

سر رسیده + ز رعد و فیل موجی سر کشیده + اسپان هم بسیار خوش جنبش خوش رنگ

از رخ مه برق آهنگ بیت ایاش از صفا خشان تراز نور مه دم از زنده گی چون کاکل حور +

۸۰

بالجمله آداب عطیات مفاخرت سمات بجا آورده تا خورشید زرین لباس بر اورنگ
سپهر قوی اساس جلوهٔ جهان افروزی دارد مدارج مکنت و بهروزی روزی باد
بنواب ظفر جنگ کوکلتاش خان نواب مستطاب عالیان مآب والا خطاب
قدردان فیض رسان سلامت شرف نامهٔ قدر افزا متضمن کدورت خاطر شفقت آمای اصدقای
خیر استغفای مخلص بی ریا ورود نموده مقدمهٔ تواضع محالات چکلهٔ کلبهلک که از تغیر عاجز
بجاگیر سامی تعلق گرفته از محوالیش پیرایهٔ وضوح یافته مواد انبساط برافزود مثنوی
ز هر مو اگر صد زبان آورم * وز هر زبان صد بیان آورم * نیاید برون تا دوام
حیات * دل از عهدهٔ شکر این التفات * درین وقت که چشم مروت و دلداری از آشنایان
زمانه برخاسته اینهمه گرمجوشی بمقتضای بزرگی و علو همت و فرط غمخواری آن برگزیدهٔ حضرت
باریست لیکن چون مزاج مبارک از طرف اینعاصی ناخوش و پر غبار است ازین قسم سلوک
لطف و کرم در حق نیازمند هم ست بل باعث هزارگونه توهم حق تعالی آن مربی مهربان را
دیرگاه سلامت داراد و زیاده برین توفیق قدردانی و دلجوئی روزی کناد در ماده آن
از دو ابدار الخلافت مکرر التماس نموده جوابی صادر نشد ناچار اثاث البیت و دواب
وغیر ذلک به مردم سپاه تقسیم کرده بر چوکی معسکر ظفر اثر در زیر خیمهٔ مختصر بسر می برد تا از
پردهٔ غیب چه رخ نماید دولت و اقبال دایا باد بنواب عمدة الملک اسد خان
بهادر نواب کریم الخطاب مبادی آداب مهربان قدردان سلامت توقیع
کیهان مطاع از پیشگاه فضل و اصطناع متضمن ارشاد تخریب انتهاض آبادی استقیاء
خسران مآب بذبابهٔ ایاب بامواج فیروزی انتساب وجد وجهد بگشایش حصن بنت گده
و تنگ ساختن قافیه عافیت بر متحصنان ورود مسعود نموده غره عبودیت بذروه

گیوان سو بمجرد نزول وثیقه[1] عزت وارجمندی هما نروز تکیه بر اقبال خدیو دشمن گداز

عدو سوز نموده با وجود قلت اعداد و کثرت مناکیب[2] بدنهاد از مکان اقامت کوچ

کرده بطی سه مرحله کنار آب کشنا محاذی قلعهٔ مذکور فرود آمد چون دریا در نهایت[3] طغیان

کشتیها مفقود و کفرهٔ مردود آن روی دریا با آلات توپخانه و تفنگچیان کرناٹکی مورچال را

استحکام داده راه[4] عبور جنود نصرت آمود مسدود ساخته بودند دو روز توقف کرده تفحص

پایاب و تدبیر گذشتن از آب نمود درین[5] ضمن توکوا ولیموکما کشادن خبر دادند که معبر[6] موضع

همیر بور صلاحیت عبور دارد و بمجرد استماع این خبر کوچیده پیش از طلوع آفتاب با فوج منصور

بمقصد رسیده منزل نمود درین اثنای فریقی از جوق[7] هراول تالب بیباکی فرقه لازم

التفرقه نیاورده از غایت شجاعت و کارطلبی بی رخصت و رضا السیان[8] تاب بار زدند چون

باد ازان بحر پرآشوب گذشته بساحل عافیت پیوستند متعاقب آنها مردم توپخانه و

فوج التمش[9] نیز جمعی بپایاب و برخی بشنا عبور کردند کفرهٔ ضلال که از نیرنگی اقبال

دشمن مال غافل بودند آگهی یافته سراسیمه و هراسان گریخته پای قلعهٔ مذکور رسیدند یلان

نصرت لوا و مردان رزم آزما تیکامشی[10] پرداخته آبادیهای پیرامون حصار را در

آتش کشیده آخر روز بر ساحل دریا رخت اقامت افگندند فردا انشاء الله تعالی

با تمامی فوج از آب میگذرد و تدبیر محاصره و تجویز تهانه بندی مینمود حقیقت معروض

میدارد امید که این معنی بعرض قدسی برسد زیاده اطناب[11] نرفت کوکب دولت و اقبال

تابنده باد. نواب عمدة الملک مدار المهام اسعد خان لمعات نیر الطاف

و قدردانی و اشعاعات[12] اختر اعطاف و فیض رسانی نواب والا خطاب ثریا جناب

همواره ناصیه افروز مراد ارباب اعتقاد باد بعد اهدای[13] تحائف سلام و اخلاص بی ریا

و اتحاف شرالف تحیت و ثنای بمنتهای معروض رای فیض پیرای میگرداند یرلیغ قضا
تبلیغ حاوی ارشاد کشایش قلعه رانجور که از معظمات قلاع حصینه و حصون متینه است و بذل
مساعی مشکور و جهد نامحصور درین مهم لازم التقدیم برفاقت بخشی الملک که بانتزاع
آن حصن حصین و تنبیه ملک بسر اللئیم عاقبت وخیم دستوری یافته ورود سعادت نمود
بمجرد ورود آن وثیقه سربلندی با افواج همراه کوچیده سمت قلعه مذکور که راهش زنبورخانه
مساکن و مواطن پالیگاران است تکیه بر فضل الهی و اقبال دشمن مال پادشاهی نموده
روان شد چون مرزبانان آن سرزمین و پالیگاران لعین بدین باستظهار حصون
استوار و کثرت پیاده های جرار و انبوهی جنگلهای دشوار گذار و افزونی کوه و کریوها
مسکن گزین بوده خود سر و خلیع العذار زیست مینمایند چون مور و ملخ از فراز کوهها
و فتالک شعبهای جنگلها نمایان گشتند و سر راه فوج گرفته آماده نبرد شدند از طرفین
نائره حرب و ضرب اشتعال یافت و بارش گولها و ریزش حقها و سنگ و دیگر آلات آتشبازی
از اتقاط امطار درگذشت در هر شلک بسیاری از طرفین کشته و زخمی شدند آخر الامر
دفع مفسدان بجنگ تیر و تفنگ ممکن ندیده برقندازان و تفنگچیان با جزایر و بندوق
و زنبورک و بان بر قلل کوهها ارتقا گزیده نیروی همت و دلیری کار بر متمردان تنگ
ساختند و بعقب آنها جانبازان تیغ زن دلیران صف شکن بی توقف و درنگ از
مراکب پیاده شده سپرها بر رو گرفته مردانه وار بکوه بر رفتند و تیغ انتقام از نیام کین
کشیده بسیاری از مردودان را بیج سر از قلعه تن جدا کرده فرو افگندند و جمعی کثیر را بشمشیر
آبدار تار و پود حیات گسیخته بگو عدم فرستادند تا دو پهر هنگامه رستخیز باگروه باطل تیزگرمی
داشت جمعی غضنفر الشعله صمصام سرافشان بهادران آتش در خرمن زندگانی افتاده و

پیادهای بیشمار از خنجر خونخوار یلان هلاک حشیدند چون شام پردهٔ ظلام بر روی
آنگروه بد سرانجام انداخت از کوشش باطل ستوه آمده بیمناک و هراسان در شعاب جبال
و شگاف کوهستان خزیدند و تبایید ایزد فیروزی رسان و سپهداری اقبال خاقان کشورستان
فتح و نصرت نصیب لیوای دولت قاهره گردید و فردای آن سرها مقتولان بدرختها
سر راه آویخته عازم منزل مقصود گشت انشاء الله تعالی بعد رسیدن آنجا در رضاجوئی
بخشی الملک در تسخیر حصار و قتل و اسیر مفسدان شقاوت شعار سعادت دارین بجا خواهد آورد
بخان والاشان بخشی الملک مخلص خان اوراق امانی و آمال آن معنی
بیت امارت و ایالت و بیت القصیدهٔ دیوان مکرمت و جلادت لشیرازهٔ الطاف الهی و
اعطاف حضرت شاهنشاهی مجتمع یاد شال لازم الامتثال عز ورود فرموده فرق ارادت
بقبهٔ سماک سود لآلی مواعظ هوش افزای که در سلک الفاظ و عبارت منتظم و رقوم نصائح
هدایت پیرا که در خط کلمات تامات مرتسم بود بشاهراه سعادت رهبری فرمود بیت از
دست و زبان که برآید + کز عهدهٔ شکرش بدر آید + احقر در رتق و فتق مهمات بیامن
تربیت خدیو کائنات محتاج بعرض نیست چنانچه کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط و مراعات گذاران
و استیصال سرتابان از نگاشتهای اخبار نویسان بعرض قدسی رسیده باشد ارشاد شد
که چون بجرست دار الظفر بیجاپور و فوجداری نواحی آن مامورست هرجا اثری از بدسگالان
حدود مقبوضه ظاهر شود به ترکتازی قزاقانه طعمهٔ تیغ بیدریغ سازد و نخل فساد آن گمرهان
از بیخ و بن براندازد انیمعنی را فائدهٔ بخت و دولت دانسته در جمیع امور موافق مرضی حضور بعمل
خواهد آورد بمخدوم فیض رسان بحر متواج فضل و احسان شیخ فیروز عثمانی
فرد سپاسها سپاسهای شما چه سود کنم هوس است + خبر این هم ندارم کجا کیاسه شما +

۸۴

شرف‌نامهٔ قدرافزا که عبارتش در لطافت چون جان شیرین و در نزاهت بسان مرجان
رنگین بود و الفاظ و نقوشش برنگ کرشمهٔ شکرلبان شورانگیز و معانی جهان فرایش مانند
طرهٔ سبزخطان دلاویز مثنوی حروفش چو زلف بتان چگل + همه جائی جالست و
ماوای دل + معانیش در زیر حرف سیاه + درخشنده چون مهر روشن چو ماه + در
عین انتظار هماکردار سایهٔ اقبال ابدی و پرتو دولت سرمدی بر فرق مشتاقان انداخت
و قاصد مبارک دست که واسطهٔ ابلاغ این مفتاح فتح الباب مقصود بود بچالاک دستی
لطف و کرم و پای مردی فیض اعم تسلیم آن ذریعهٔ حصول مقاصد نموده رهین امتنان
ساخت فرد قاصد رسید و ساخت معطر مشام من + درچین نامه داشت مگر نافهٔ ختن +
امید که بهمین نهج طریق یادآوری مسلوک باشد چون درین روزها بعد استعفای منصب
در کنج خمول میگذرانم و تکسبی کاری ندارم عزیزان جو فروش گندم نما باغراض دنیهٔ نفسانی
تکلیف مطالب لاطائل نموده ما را تنگ میسازند و اصلا اعتقاد و بر خدای رزاق العباد
ندارند لله الحمد که وظیفه با امنیت رباعی آنروز که کردند شمار من و تو + بردند ز دست
اختیار من و تو + فارغ بنشین که کارساز دو جهان + پیش از من و تو ساخته کار من و تو +
رباعی ای از بد و نیک آمده در جوش و خروش + گه شکر طرازی و گهی شکوه فروش +
مختار مشو تا نشوی بیهده کوش + گاه ره باد باش بار سر و دوش + بعمدة الملک
بلند مکان بخشی الملک بهره‌مندخان جواب حسب الحکم والا کوکب دولت
و اقبال اختر ابهت و اجلال آن مسندآرای بساط امارت بهار پیرای گلشن ایالت
نوائین والا تمکین رکن رکین سلطنت ابد قرین مستشار خلیفهٔ جهان آفرین منظور الطاف
خدیو روی زمین لوح پذیر باد حسب الحکم قضا امضا متضمن ارشاد موافقت بخشی الملک

روح الله خان که به پیرایش اضلاع و انقطاع ولایت کوکن دستوری یافته بنزول ازرانی
فرمود بر وفق ارشاد هدایت بنیاد کوچیده باتفاق همدیگر جاده نورد منزل مقصود گردید
الحمد لله والمنه که بعد دخول دران ولایت آبادی بیدنیان بنجواهر مراکب جیوش مواکب
اقبال پامال اختلال گشت و مزروعات آن نواحی در پای فیلان و دواب لشکریان
تلف شد امچند نامی مردود ضلالت آئین که کالخ و مانقش [illegible] زرایع شوکت بود و
کوس لمن الملک نواخته تصور او یارنجود می نمود باعدت انبوهی تمام و کثرت جمعی فراوان
از انجا [illegible] و بام سدراه نموگشته و جنگلی انبوه دشوار گذار که از تشابک اشجارش گام
هوای آن وادی در زنجیرست و کثرت درختان خار دارش هنگام مرور رباد دراو آویز
پیش [illegible] خود گرفته بغرور کثرت احتشام آماده پیکار گردید جرأت برق افروزی
نمود حربی صعب و جنگی شدید اتفاق افتاد از ریزش گلهای بندوقی که هر دوان از
طرفین سر میداد [illegible] درختان مشبک شد و از سلک تفنگ و جزایر و زنبورک رخنها در پیکر
حیات بسیاری از فرقه بمصادمت افتاد پس از تلاشهای شایان و ترددات نمایان قراولان
راهی تنگ و تاریک که بصد دشواری از آن تنبیه بشواهی گذشت [illegible] غولان
معرکه [illegible] سوری [illegible] از ان مضائق و فرائق بصولت آتش سطوت [illegible] شتند و بشدائد
در راهی تنگ در عقبات مشکله حساب نگرفته [illegible] دران فرقه لازم التفرقه حمله آور شدند از
وقوع انجال خوف و هراس بر بواطن فرقه خدانشناس مستولی شد یکبارگی جوهر همت
در باخته از غایت اضطراب دست از پا نشناخته مانند بنات النعش متفرق و پریشان
گشتند و امچند نکوهیده افعال با خیل ضلال راه گریز پیش گرفت فوج منصور بنیرو و سپه
تائید الهی و معاضدت اقبال بادشاهی بآسانی از ان بیشهای خطرناک و نالهای عظیم

۷ [illegible] ۸۶ [illegible]

و عمیق عبور نمود الحال پیراستن این سرزمین از وجود کفرهٔ لعین و تخریب خرابه آن جمیع
واجب الفتح پیش نهاد خاطرست زیاده عمر باد برب العباد حسب الامر مهاراجه تمرسال
شهامت و صرامت پناه تهور و جلادت دستگاه زبدهٔ راجهای بلندمکان قدوهٔ بهادران
قلعهٔ کیوان نشان همواره مشمول عواطف حضرت خدیو آفاق ستان باشند بانهای
سنهیان معروض جبهه فرسایان بساط بهجت اقتران گردید که ایشان و فاکیش که بنوبت
خویش از وطن مالوف ملازم عساکر فیروزی نشان گردیده توقف کنان و صید افگنان
بمنصوب می آید امر شنیع و قبیح ناقد نگشت که چون کار بادشاهی در پیش و وقت تقاعد
منافی آیین نمک پرستی فدویان عبودیت اندیش است نگشته و درنگ مخالف مرضی
... شته بر جناح استعجال متعلقهٔ تعیناتی شتابد والا عتاب بادشاهی که نمونهٔ عقاب
الهی است گرفتار خواهد شد باید که در عهدهٔ خود شناخته بدینموجب بعمل آرند و تهدید و تاکید
شدید باز مرتکب شود باید که ... ارند بامارت و ایالت مرتبت میرخان داروغهٔ خواصان
در مقدمهٔ فتح قلعه ... ارتفاع مدارج دولت و اقبال اعتلای معارج مکنت
و اجلال بوجود مسعود آن شید ارکان امارت ممهد قواعد ایالت مقرب حضرت خاقان
مطرح تفضلات خلیفهٔ زمین و زمان منوط و مربوط باد درین هنگام طراوت فرجام که جوش
لشکر ابر از ساحت آسمان شورش انگیز است و تقاطر امطار از هر گوشه و کنار ها مون
و نعد و طوفان خیز موج سیلاب لسان سلاسل پای دیوانگان دشت فرسا گردیده خیمه
لشکریان و صحرا نمود از حباب بروی دریا آمده مشاهدهٔ صولت برق زمین از آب
رخ در نقاب احتجاب کشید و از سهم تیرباران سحاب دریا زره جامهٔ موج در بر پوشید
و نالها چون تمردپیشگان سر بطغیان برآوردند و بر مسافرین و مترددین راه تردد مسدود

۸۷

شد حارسان قلعه سر در انگنده و مفسدانی که بر قلل جبال و پای قلعه در تنگنای جنگلها خزیده بودند
از رهگذر انسداد طریق و مسالک و وفور کل و لای رسیدن رسد بالکل متعذر و استیمان
عفو جرایم و جان بخشی فرستادند و از مولت و سطوت رزم آوران خائف و هراسان گشته
در پردهٔ شب تار بدر رفتند و حصن حصین که از رفعت و شان آسمانیست بر سطح زمین بنا بی تجشم
جدال و قتال به نیرنگ سازی اقبال عدو مال با توپخانهٔ عظیم تصرف اولیای دولت ابد
مقیم در آمد کلید فتح ارسال داشته و بالفعل غلام زاده محمد خلیل داخل قلعه شده قبضه کرده از
حضور پر نور قلعدار العتین شود که قابض گردد ابواب فیروزی بر روی روزگار زعمای
تیغ گذار همواره گشاده باد حسب الحکم العمده راجهای عظیم الشان رام ناتهه
الطاف سبحانی و اعطاف حضرت خاقانی قرین روزگار خجسته آثار آن مقتدای مبارزان
خدیوگیهان پیشوای پیش قدمان خاقان جهان عمدهٔ راجهای بلند مکان زبدهٔ نوئینان
والاشان باد خبر روانه شدن آن عمدهٔ راجها بر طبق حکم قضا امضا برکاب درخشنده کوکب
سپهر سلطنت علیا معروض و انتقال انجمن فیض با گردید موجب انشراح خاطر عاطر و مثمر
مرادات تحسین آفرین گشت و بر زبان عالی گذشت که آن نوئین والاتمکین به مزاجدانی
حضرت قدرت ممتاز اند درینوقت که در سیاق قلعه برنالا کار بادشاهی در پیش است
هرچند که خود را به المتعلقهٔ تعیناتی زود و شتاب رسانند مجرای عظیم خواهد شد و برای
پیش آمد و افزایش مراتب و مناصب و استحکام مهام وطن بسیار مفید است باید که حسب الارشاد
بعمل آرند العمدهٔ راجهای والامنزلت کلش سنگه قدر و منزلت آن عمدهٔ راجهای
ونامکیش زبدهٔ فدویان خیر اندیش شهامت و صرامت مرتبت شهور و جلادت منزلت
بمیامن تفضلات الهی و الطاف بی اکناف بادشاهی روز افزون باد چون حصول

قلل بالضم و فتح لام اول جمع قله بمعنی سر کوه ۱۲ ... بفتحتین و سین معجمه ... ۱۲ ... تجشم بالکسر بمعنی ... ۱۲ نوئینان جمع نوئین ... ۱۲ ... مطابق ۱۲ ... ایضا

۸۸

... ۱۲ ... داگرده شده کنایت از مقبول ۱۲ اکناف بالفتح جمع کنف بمعنی گوشه و طرف بی الکناف ای بی نهایت ۱۲

٨٩

رخصت المعمده رجهای بلندمکان انساحبت ولحاجت قدوه نوئینان والاشان تمت جمان

بنا بر انتظام محال وطن از پیشگاه فضل و احسان میسر آمده بود میعاد منقضی شده و معاودت

بدیر کشید امر منیع القدر صادر شد که چون در ایشان با خیل کفره شقاق همه وقت محاربات

و مقاتلات اتفاق می افتد مرضی حضرت خدیو آفاق مطمح نظر داشته و بسرعت عزیمت ممکن

العنایات بر جمیع امور مقدم انگاشته متوجه شوند و حسب الامر خود را با جمعیت شایسته زود بدستان

رسانند و الا عتاب پادشاهی که نمونه غضب الهی است گرفتار خواهند شد باید که بموجب امر عالی

بعمل آرند نجابت منیع الشان عنایت خان صوبه دار برهانپور برادر

عزیز ارجمند نجابت مانند همواره بمراتب بلند و مناصب خاطر پسند فائز باشند درین هنگام

علام والا ارکان عظمت جاه برای آوردن مسند نشین حریم حرمت و احترام پرده گزین نقاب

عظمت و احتشام ملکه ملکی خصال انگه قدسی شمائل که با اکثر محجبات سرادق سلطنت

و مخدرات [illegible] از دار الخلافه روانه حضور [illegible] گردیده عازم منزل مقصود

است چون [illegible] واقع [illegible] همین این عزیمت دولت

بیدار آن [illegible] از غایت بشاشت در پیرهن نمیگنجد بیت

چنین پیشانی نباشد عید آخر کار + چنین صحبت دل غمزده دید آخر کار + هرچند موسم

بارش عشرت است و موسم گل و لالی هم بتواتر تقاطر سحاب که روز و شب لاینقطع میبارد

بمرتبه الیست که بعد مسافت بکمال [illegible] و صعوبت بیهوده میشود لیکن بنا بر استیلای

شوق دیدنها خار رنج و تعب که در راه طلب است زیر پای همت چون برگ شکوفه رنگین

کل نسیم فروردی پا انداز قدوم شکوهبار ساز در تصور نموده بلا فصل مقام طی مراحل

مینماید باید که بنا بر استخبار جواسیس پی در پی فرستاده از هر منزل و مکان خبر گیران

مطلع سازند که توقف درینجا الفقدر بنظر نمی آید که آن قرة العین را ستیز توان دید لیکن
مشاهده بقای راحت افزای که چون نعمت غیر مترقبه حاصل حیات ست انشاء الله تعالی
زود میسر آید زیاده عمر باد مژده آن مستزاد بصدر الصدور سیادت خان حسنات
آمال و امانی آن جامع فضائل انسانی صدر افزای پایه امارت صدر آرای انجمن همداستان
نقاوه اعاظم نجبا سلالهٔ اکارم فضلا همواره مستقر سعادت ازلی و مسبط انظار کرامت لم یزلی
باد سامی صحیفه راحت افزا که از حروف شکیفش دیده جان منور و دماغ روح و روان معطر
مشتمل بر وفور مراحم خدیو صفت کشور نسبت بحال احقر وامیا بدین معنی که چون وقت تربیت
و پیش آمد خانه زادان بمین ست مخلص زاده محمد خلیل از دار الخلافت عازم تقبیل سده سپهر
تمثیل گشته زود بشتاب بخدمت برسد تا مراسم حسن سعی در سرافرازی منصب و تجویز خدمت
او مبذول گردد عز ورود نمود دل دوستی منزل را مسرت بر مسرت افزود فرد بماناد آن
دوست کو دوستانرا + غذای دل و راحت جان فرستد + حسب الاشارت وافر البشارت
بتاکید اکید نگارش رفت یقینکه بعد رسیدن اسبابی خدمت و حصول دولت ملازمت
پیر و مرشد برحق مشمول عواطف مشفقانه خواهد گشت زیاده عمر باد زبدهٔ ان بابلیه
نواب الهام الله خان مرحوم خوشدامن نواب غفران مآب
شرائف اوقات فیض آیات آن قدوه مطهرات زمان اسوهٔ مکرمات دوران ستوده
ات عصمت مطرح ستوارق عفت همواره بتحصیل مرضیات یزدان و تکمیل ریاضات
ایزد منان مصروف باد عنایت نامه که از راه مهر مادری و فرط شفقت و عاطفت
فطری با پانزده تهان پارچه ابریشم و دوبنگی اچار و فواکه مرسول بود رسیده سواد افتخار
برافزود و شکر داوری و کرم گستری از حیطه طاقت بشری افزونست مصرع اینها ز تو آید

91

چنین با تصحیح عرضی مطالب معروضه از نظر انور اطهر گذشت انشاء الله تعالی بدستخط خاص

شرف اختصاص پذیرفته حواله وکیل میشود که اسناد روزینه وابستگان و مناصب اضافه

وخیشان از روفاتر مرتب و مکمل ساخته بخدمت عالیه ارسال دارد ظل رافت بر مفارق فرزندان

و توابعان مبسوط باد بجناب خدام ذوی الاحترام میان محمد صالح استاد

همواره طبیعت حق طویت آن مخدوم مکرم شخص مقدس روح مجسم بر منهج اعتدال راسخ دوام

باد درینولا استماع خبر عارضه ایشان خاطر را پریشان ساخت بلی ضرورت بدلوا یزد ختن

خود را تحفه مشق حکیمان ساختن از صلاح اندیشی و دانش پژوهی بعید مینماید چنان نمایند که

مداومت بتقلیل غذا همیشه وجه همت والا نهمت باشد و از معالجات اطبای متعدده تا قصر

فطرت که از نبض وانی و تشخیص مرض بهره ندارند معالجه شان منجر بعلل متوحشه مضاده

میگردد و آخر العلل آید آنچه معلوم میشود که آب و هوای انجا بشما سازگار نیست بهر حال حکیم

علی الاطلاق ذات آن برگزیده الفس و آفاق را در مهاد امن و امان داشته کامیاب

صحت و عافیت داراد پانصد روپیه راسندوی با قدری قمشه فرستاده آمد به تفصیل

علحده فرد مسطوری تقسیم نمایند و مشتاق اشتیاق تصویر نمایند زیاده عمر باد بسبب العباد

شهامت شیر انداز خان جلائل الطاف الهی و جزائل عطیات بادشاهی شامل حال

و کافل آمال آن شهامت مرتبت جلادت منزلت خان عالیشان اعتضاد دوستان باد

درینولا از پیشگاه عقیده فلک اعتلا و سده آسمان ساحت التماس عمده عمدهات دربار عمدة الملک

فیروز جنگ جراحت صوبه دار الظفر را و شجاعت دستگاه صوبه داری خجسته بنیاد بعهده

دولتخواهی عقیدت نهاد مقرر گشته این معنی از نگاشتهای وکیل آن عمده ارکان با فرهنگ

ظاهر شده باشد لازم که بر جناح استعجال خود را بدار الظفر رسانند و حسب تهیه ضروریات

سفر نموده در انتظار الشان یا به کتاب است زیاده بجز تاکید چه نویسد بهجت و جمعیت دایا باد
به مخدومی شیخ فیروز عثمانی استاد نواب مغفرت مآب ساحت روزگار
فرخنده آثار آن مهر سپهر طریقت قطب فلک حقیقت مقتدای اهل تجرید پیشوای ارباب
تفرید مالک ممالک تحقیق سالک مسالک تدقیق گنجور معرفت الهی منبع فیوضات نامتناهی
همواره مطرح انوار لاهوتی و مظهر کمالات ملکوتی باد گرامی صحیفهٔ تفاخر وثیقه با فرود مطالب
ضروری العرض که سرانجامش نزد همت همت مستفیدان عین فرض است ورود مسعود نموده
سعادت دارین کرامت فرمود و منتخب آن مشروح و مفصل فیض اندوز مطالعهٔ لامع
خدیو بحر و بر خاقان هفت کشور گردید بنام صدر الصدور بخط انور فرمان شد بعد نگارش
حقیقت از سر رشتهٔ دفتر دریا دهی پیر و مرشد کائنات و پذیرائی ملتمسات و مدعیات
جد و جهد شایان به تقدیم رساند خاطر عاطر جمع باد به نخلبند حدیقهٔ هدایت شیخ
فیروز عثمانی معلم نواب خداگانی هدایت قدسی سرایت آن نخلبند گلشن طریقت
قافله سالار شاه راه حقیقت سیاح بیدای ناسوت سباح دریای لاهوت صاعد مصاعد
عرفانی معارج معارج ربانی مهر سپهر افاضت سپهر مهر افادت پیشوای صدق و یقین همواره
رهنمای مستفیدان ارادت آئین باد چون قادر کریم کارسازی بی سهیم و ابنار کار ربا
اهل نیاز که بجناب احدیت دست دعا دراز دارند از غیب السموات سامان میدهد
چنین لطیفهٔ اقبال بی عرض و التماس بر منصهٔ ظهور اساس می نهد تفصیلش اینکه معتقد صمیمی
صمیم و بکلیم بجای خویش استاده بود حضرت ظل سبحانی نزدیک خود طلبیده استفسار احوال آن
مخدوم کرم فرما فرمود حقیقت کدخدا نشدن دختران و پسران از رهگذر تنگدستی معروض
مقدس گشت بر زبان درر نثار گوهرفشان گذشت که در عهد میمنت ما بدولت هم از شیخ استفاده

کرده ایم درین مدت کسی توفیق پادوسی نیافت بهرحال روز دیگر که انجمن دیوان خاص

بتقدیم برکت لزوم رشک ریاض رضوان گردید هفت هزار روپیه برای سرانجام تادیها

از خزانهٔ جود و احسان عطا شد باید که شکر عطیات والاسجا آورده با قبال و حسن تحریر بدعای

دوام دولت قاهره مواظبت داشته باشند و هندوی مبلغ مرقومه عنقریب رسیده داننه

بحاجی حرمین الشریفین بهره مند سعادت کونین حاجی محمد عماد پیرزاده

انفاس قدسی اساس آن مقتدای کاروان مراحل تدقیق پیشوای رهروان منازل تحقیق

عالم معاملات طریقت کاشف مکاشفات حقیقت بحر زخار افادت ابر گهربار ریاضت

معروف بارشاد مسترشدان واثق الانقیاد مستفیضان راسخ الاعتقاد باد باستماع اشارت

عطف عنان بکران عزیمت بصورت هندوستان بهشت نشان بعد استسعاد طواف حرمین

الشریفین و رسیدن بخیر و خوبی در بندر سورت صورت مقصود در مرآت آرزو جلوه نمود و نهال

آمال باثمار مدعا بار ورگشت بیت شادی قافلهٔ مصر بگردش نرسد + هر کرا چون تو

عزیزی زسفر بار آید + خوشا روزیکه سر منزل اقبال بقدوم میمنت لزوم منتظر دیده

انتظار ربدیدار فایض الانوار منور گردد به مخدوم مهربان میان عظمت الله

آفریدگار انام آن زبدهٔ فضلای ایام قدوهٔ علمای عالی مقام جلیس اصحاب کشف و ایمان و

انیس ارباب علم و عرفان جامع انوار معارف سبحانیه فاتح ابواب عوارف روحانیه ناهج

مناهج دین قافله سالار شاهراه یقین را در ذیل مخصوصان بفیضان لطف خاص مختص دارد

نوید معاودت شریف بعد استحصال سعادت زیارت حرمین شریفین در رسیدنها به بلدهٔ

خجسته بنیاد از سوانح و وقائع آنجا بپیرایهٔ ظهور یافته موجب شورش فراوان فرحت گردید بل جانی

تازه در قالب مید بیت از قدم تو دیده روشن شد + سینها تازه تر گلشن شد +

شکر و سپاس فضل و افضال ایزد بیهمال تا کجا نویسد که عشر عشیر آن بدفتر نگنجد سرگاه که بحجیت
از آنجا عازم امیفورب شوند کتب مطلوبه که تاج محمد تحویلدار کتابخانه بتسلیم ملازمان خواهد
کرد همراه آرند به مخدومی افادت منزلت سید محمد فتوح ذات ملکی ملکات
آن انسان عین سیادت عین انسان سعادت سلاله خاندان مصطفوی علاله دودمان
مرتضوی فرازنده لوای تصوف فروزنده چراغ تعرف ناظم معاقد فروع و اصول بانی
قواعد معقول و منقول همواره مستفیضان لطف خاص بادی مسترشدان باخلاص باد
تفقدنامه قدر افزا متضمن کیفیت فضل و کمال و کثرت عیال و اطفال زبده سادات کبار
سید جلال والتماس عطای تصدق فرق مبارک بنابر کار خیر دختران سید مذکور رسیده خورسند
نموده مسرور گردانید حسب الارقام او را بحضور قدسی استاده کرده حقیقت استحقاق
بعرض رسانید یکصد روپیه از خزانه خیرات مبرات مرحمت شد امید که همواره باعلام کارها و
خدمات بصدور عنایت نامجات فرایاد و فاطر عاطر باشند زیاده عمر باد قاضی القضاة
شیخ الاسلام ممهد قواعد احکام دین و مشید مبانی شرع متین برزگر مزرع شریعت بناه
فضیلت دستگاه مجمع حقایق علوم مستنبط دقایق رسوم مصباح انوار ردانش مفتاح اسرار بینش منورا
دم بوده باد اشتیاق سواصلت آن نقش قوانین عدل و انصاف ما آیین جور و اعتساف
برتبه ایست که تا ازان بجمله شرح و بیان در نیاید و استفاده همنشینی و مفارحات علوم دینی
سه وقت بیاد می آید و سررشته صبر و قرار از کف می رباید امید که همان رفاقت قدیمه
و وفاق صمیمه منظور نظر بوده تا دست داد در دولت مواصلت طریق یاد آوری بمرعی و مسلوک
باشد زیاده عمر باد ایضاً مجمع فضل و کمال منبع کرم و افضال ناظم احکام شریعت غرا
مهام ملت بیضا جامع مکارم کونین حاجی حرمین شریفین آراسته و پیراسته باد صحیفه

۹۴

شرفیه مشتمل بر عدم مزاحمت محصول ائمه و املاک شیخ الاسلام شیخ محمد مراد و بهره و وصول الوف فرخنده
صبح افزون شادمانی گشت چون فیما بین جدائی مقصود شب در امداد و اعانت و ارجاع متعلقان
گماشتهٔ شیخ مذکور ساعی موفوره بظهور رسید خاطر من کل الوجوه جمع باشد و دیگر حقیقت
از نوشتجات گماشته مسطور معلوم خواهد شد جمعیت دارا باد عرایض و احکام
اوامر که از عنفوان ایام شاهزادگی تا انقراض عهد سلطنت فرمانروای
جهاندار شاه بهادر بجناب حضرت خلد مکان از زبان بادشاهزاده
و نواب کوکلتاش خان بهادر بجناب بادشاهی و امرای عظام
بتحریر ارقام در آمده عرضداشت بجناب حضرت خلد مکان از
زبان بادشاهزاده کمترین فرزندان عبودیت آئین محمد معز الدین ناصیه عبودیت
نیاز آمود برافروخته بعرض مقربان بارگاه فلک تزیین و باریابان انجمن خلد آئین میرساند
که چون درین ایام از محاصرهٔ عساکر اعتصام بسبب فقدان ازوقه و کثرت قحط غله کار بر تحصنان
قلعه پنالا که علامه تسخیر آن ماموریت تنگ شد بکررییام عفو زلات و امان خواسته برآمدن
عصات ازان زندان بدآفات و التماس عنایات قدسی شد رقم رسید بی آمراج ملاسی
رو نیافتند درین ضمن رام چند و پرسرام نامی مخذولان با سائر کفرهٔ تیره روزگار که تعداد
شان بهشتاد هزار سوار و پیاده بشماری کشید بداعیه کومک و رسانیدن رسد محصوران
فراهم آمده با توپ و ذخیره و جزایر و زنبورک و دیگر الات و ادوات توپخانه قدم جسارت
باین طرف گذاشتند و روز بر پنا و رکنار رنجی بکشتی و بسیاری شنا گذشته بعزم جنگ پنهان
توجه کرده روان شدند و مقر با صفای این خبر ترتیب افواج و عساکر نصرت اثر نموده سر
خان و قاضی خان و شیر انداز خان و میر محمد خان و دیگر مغلیه را القراولی و اهتمام تسلی

و تورک توپخانه بعهدهٔ صف شکن خان داروغه مقرر ساخته رحمت خان را سردار التمش

کرده و لطف الله خان را با فوجی گران هراول و کشن سنگه راجه چاندا را با سپاه او و جوقی

از بندهای بادشاهی را سردار میمنه و راجه چتر سال را با تابینان او و چندی از امرای

دکن را سر گروه میسره مقرر نموده خود با مرید زاده اعز الدین و بندهای چوکی خاص و

علو خاص و حبش خان و عبد القادر خان و غیره در قول قرار گرفت و لشکر فیروزی اثر از

جای خویش بجنبش آمده در میدان معرکه محاذی اعادی استاده نخست به تیر و تفنگ جنگ

سر شده رفته رفته شعلهٔ حرب و ضرب افروخته گشت توپهای اژدها پیکر بجوش آمده آوازهٔ

اجل با واز بلند بگوش مقاهیر در داد بسکه نائرهٔ کین بر افروخت زمین لاله خیز و فلک

شراره ریز گشت دلاوران ضرغام صولت دران موقف پر خطر و عرصهٔ قیامت اثر

که پر دلان روزگار را قدم همت از نهیب آن میلرزید و روان دشمن و روح روئین

تن از خوف آشوبش می پرید با عدا داد دار و گیر داده به نیروی همت مردانه و حملهای

رستمانه به تیغ انتقام از خون شفقهٔ تیره ایام زمین لعل فام ساخته کارنامهٔ شجاعت

و دلاوری بر طاق بلند نهادند درین اثنا تقدیر آسمانی گلهٔ بندوق بر کلهٔ سر اهل مقهور

که سر خیل فئه شقیه و نقطهٔ مقابل رام چند واجب التنبیه بود رسیده او را بدار البوار رسانید

و پای ثبات و استقلال اشقیا متزلزل گشت از وقوع اینحال بهادران اسپان را

سبک عنان ساخته و تیغهای تیز و شمشیرهای خونریز آخته حلقوم رینریا بعدای باطل ستیز در

آمیختند پس از زد و خورد بسیار و گیر و دار بیشمار مدبران طاقت مصادمت و مقاومت

نیاورده راه بوادی گریز آوردند چون دریا حائل بود سراسیمه خود را به آب زدند

جمعی کثیر را دران قلزم طوفان خیز آب بلا از سر گذشت و پیادهای زیاده از شمار

تشبلهٔ صمصام خون آشام رزم آوران اسلام بنار جهنم شتافتند از کشتها پشتها آماده گشت
بتائید الهی و اقبال بادشاهی فتح عظیم روزی روزگار دولت پایدار فرحت آثار گردید
و تمامی توپخانه غنیم و دو هزار رساله و همانقدر بندوق و مادیان و همه اثاث البیت غنیم
بدست غازیان غنیمت آمده توپ رنگله و خزانه و بندوق ضمیمه توپخانه بادشاهی شد زیاده
حد ادب ندید سایه همایایه بر تارک فرزندان الی یوم التناد ممدود باد بجناب شاهزاده
والاگهر محمد اعز الدین در تهنیت تولد پسر اضعف العباد علی مراد بعد تمهید
قواعد عجز و ابتهال بعرض بهره اندوزان بساط دولت و اقبال میرساند در حینیکه
مبشر بخت دم بدم مژده فتوحات میداد و سروش غیبی هر نفس تازه بشارتی می فرستاد
مرادیکه هواخواهان از گردش فلک و اختر می جستند وقتش در رسید و تمنائی که علویان در
انتظار آن دیده بر زمین دوخته بودند بجلوه گاه ظهور خرامید اعنی واسطه استخراج آثار
سعادتمندی و ذریعه استنباط اطوار سربلندی نوگل حدیقه سلطنت و شهریاری
تازه نهال گلشن خلافت و نامداری گوهر محیط ابهت و اقبال چشم و چراغ دودمان
شوکت و اجلال در شکوهی عالی متعالی با هزاران مفاخر و معالی از بطن نخله کریمه ریاض
سلطنت دوحه شریفه حدیقه خلافت ملکه تقدس نقاب صاحبه خورشید احتجاب چون
آفتاب زرافشان و خورشید درخشان طلوع فرمود جهانیان را به بذل احسان و زر ریزش
ایادهای دریا دکان دامن آرزو برآمود بیت مقتضای شرفش باوج آسمانی + نوید حرف
عمر جاودانی + بادشاهزاده عالم و عالمیان باصغای این لطیفه عمر ابدی و نوید دولت
سرمدی از غایت بشاشت در پیراهن نگنجیدند آمر مطاوعت اثر بنظم دو سه کار ردیف
نداند و کار برده از آن فدویت شعار صادر شد که لوازم تهنیت حسب قرار بیش خشنود

۹۷

نیز بسر انجام واده مواد عیش و اسباب عشرت وانبساط مهیا و موجود گردانند چنانچه
پیش سوی دولت خانه اسپک زربفت که از غایت تلمع و ضیا رگش سپهر برین و غرت بخش
سطح سما بود سه با وج فلک الافلاک سود و فرش قالین کرمانی گران بها که از رنگ امیزی
و گلکاری دم مساوات بجنت الماوی میزد در درون آن گسترانیده انجمن خلد طراز باین
شایسته و توزک شاهانه ترتیب دادند هفتم رجب که اهل تنجیم و دقیقه سنجان حقایق تقویم
ساعتی میمنت بخش برای این بزم همایون مقرر نمودند خود بدولت و اقبال مصرع
چو آن مهر که از مطلع انوار برآید + بر مسند حشمت و نامداری و وساده ابهت و جهانداری
نزول اجلال فرمودند غمام انعام شاهی مانند سحاب رحمت الهی بر کشت زار آمال خلائق
باریدن گرفت و شگوفه امید جهانیان بار مراد آورد و پنجاه راس اسپ و پانصد خلعت
و برخی از جواهر و آلات مرصع در خور مراتب و تباین درجات به بندهای بادشاهی
و ملازمان شاهی عطا شد و کاسه امید فضلا و غربا و اهل صلاح و سداد لبریز حصول مدعا
و مراد گشت طائفه محتاجین و درویشان انزوا گزین را نقد مراد و مقصود بکف افتاده و
ظرف خواهش سائلان و گوشه نشینان مالامال شادمانی و کامیابی شد حق تعالی این شرد
نشاط آگین بجمیع خیر سگالان عقیدت آئین فرخنده و مبارک کناد برب العباد ++

عرضداشت بجناب بادشاهزاده جهان و جهانیان در شکر رسیدن خلعت فاخره

خانه زاد علی مراد بعد تشیید مبانی عبودیت و حسن اعتقاد
که شیمه غلامان فدویت نهاد است بعرض میرساند که درین زمان مسرت توامان خلعت
زرین گران بها و تشریف زرنگار بیضا ضیا از کارخانه فضل خداوندی در جلدوی
افزایش جمع تیول عالی نزول ارزانی داشته در هم چشمان سربلندی بخشید و ذره

بمقدار را برنگ مهر انور در زر گرفته کلاه گوشهٔ مباهات بقبهٔ فرقدان رسانید هر تارش عمر
بخش خطوط شعاعی مهر رخشان وقماش خوشکارش بالادست اکسون و ... رباعی
خلعت که بر اطلس فلک ممتاز است + هر تار و را چو مهر انور نازست + ... چو گر قمش عیش
خورشید + گفتا که بر ویم ز خجلت باز است + انشاء الله تعالی بعد نشان جمع مال وجب
سرکار عنقریب معاودت می نماید و تشرف آستان بوس مشرف میگردد کوکب دولت و
بهروزی از کمین فیروزی و دشمن سوزی تابنده باد در مبارکباد عید اضحی
بجناب بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان کمترین غلامان راسخ الاعتقاد
علی مراد گوهر زمین بوس افسر فرق بندگی ساخته بسیمای عبودیت به تسلیمات بندگی
بذروهٔ سماوات العلی برافراخته بعرض میرساند درین زمان خجسته عنوان که خلاصهٔ ازمنه
سنین و شهور و جامع برکات بطون و ظهور بوده روز عید اضحی در رسید و دیدهٔ اهل نظار
از فروغ شادمانی نورانی شود و در هر خانه بزمی بی تکلف بآیین جمشیدی آماده گردید
معاشران را از کثرت شرب و اکل گرمی تازه دماغی و سرخوشی در رسید درین ز
بهجت اندوز چون غلام به تقریب انتظام نیول عالی از قرب بساط دولت مناط دور
افتاده چه خمیازها که نمی کشد و چه دندان حسرت که بجگر فرو نمی برد فرد موالی که به از دولت
دیدار توان گفت + خواهیست که در سایهٔ دیوار تو باشد + آفرینندهٔ چرخ اخضر و نوربخش
مهر انور قدوم فرخنده لزوم عید بر هواخواهان مبارک کناد بهم سن سطر بکه در فنون خجسته
ادای معزز و ممتاز نیست بیاوری بخت احرام بندگی بسته به ملازمت میرسد امید که بعد
عرض جوهر هنر بحسن قبول بهره ور شود آفتاب بنفشه سانی بر مفارق اعالی و ادانی
ضیا افشان باد بجناب شاهزادهٔ عالیشان در تهنیت عید سعید عرضداشت

۹۹

غلام فدویت نهاد علی مراد لوح پیشانی بر قوم تسلیمات و بندگی مرقوم ساخته بموقف
عرض سرفرازان انجمن تفاخر آیین و بهره اندوزان محفل ارم تزیین میرساند درین
اوقات میمنت سمات قدوم متبرک ماه صیام برکت بخش ایام گشته هنگامه آرای مجمع
سعادت و شمع افروز شبستان عبادت گشت برکات عالم علوی جهانیان را بر مائده توفیق
صلای عام در داد و وظائف طاعات و شرائف عبادات ابواب حسنات و دریای
مثوبات بر روی زمانیان برگشاد مثنوی دگر تازه شد رسم عیش و سرور + جهان
گشت لبریز ذوق و سرور + فلک دهر را باده کام داد + طرب دست بیعت بایام داد +
الحمد لله والمنة که بار گران حق پرستی بفضل ایزد سبحان از ذمه ادا شد و جبین طاعت
گزاری بسجدات بندگی حضرت باری نورانی گشت از همت ارباب کرم جمیع مستحقین و محتاجین
دامن دامن گوهر و زر بر داشتند و از بارش ابر جود همه دریوزه گران خزاین قارون
برانباشتند الهی تا آوازه عید سعید در جهان مایه تنعم و تعیش جهانیان باشد هر روز آن
جناب دل افروز رشک افزای جشن نوروز باد بجناب بادشاهزاده جهان
و جهانیان در تهنیت عید سعید خانه زاد با اعتقاد علی مراد بعد ادای آداب
تسلیمات بعرض جبهه فرسایان انجمن فیض سمات میرساند هزاران شکر بحضرت داور حمید
که اختر مراد از مطلع سپهر امید بر دمید و ماه نو چون زهره جبینان غرفه نشین از منظر قصر
زراندود زمردین گوشه ابرو به منتظران نمود و جمیع نیز از فرط شادمانی مانند کودکان
زشت (؟) دو دست از کف الخضیب دست در حنا گرفت و بکلید هلال در های خرمی بر روی
روزگار باز شد زهره مطرب ساز جشن ادا ترانه طراز گشته عشرت دوام با خاص و عام
تیغ و شمشیر امنو ندای تهنیت و صدای مبارکبادی از زبان سر به فرسایان ...

موقف بالکسر جای ایستادن ۱۲ سمات بالکسر نشانها ۱۲ مائده خوان با طعام ۱۲ مثوبات اجرهای عوضها ۱۲ طرب دست بیعت ... ۱۲ ... روشن شده

۱۰۰

... کف الخضیب ... ستاره ... فصل ... اجابت ... خرمی ... ۱۲

آسمان فرو خلق الله از صعوبت صوم وارسته بر بساط نشاط نشستند و جمیع ذوی حیات
از صلای عام حضرت حق نعمت بیقیاس بهره ور گشتند امید که این لطیفه عیش افزا بجهت
دولت ابدی لقا مبارکباد فرد فرخنده بود همیشه عید طرب تا بنیل امل مباد و بهمت
طلبت + زیاده چه عرض نماید ظل پرورش و نوازش بر مفارق غلامان مخلد و مبسوط
باد ذکر رحلت فرمودن حضرت خلد منزل از عالم فانی بدار الملک جاودانی
فرد هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید + ز جام دهر می کل من علیها فان + درین
ایام ملالت انجام زینت افزای اورنگ خلافت و فرمان روائی صدر آرای ایوان
سلطنت و کشورکشائی آیه رحمت الهی مصدر فیوضات نامتناهی غفران پناه عرش آرامگاه
رضوان دستگاه حضرت خلد منزل بتقدیر ربانی و قضای سبحانی از عالم فانی بدار الملک
جاودانی رحلت فرمودند از سنوح این سانحه هوش ربا و وقوع واقعه جانگزا اختلال عظیم
در اقصای ممالک هندوستان راه یافت و مفسدان واقعه طلب از اطراف و اکناف
خودسر و خلیع العذار بوده دست تسلط به نهب و غارت کشودند بادشاهزادهای والا
تبار و امرای عالی مقدار و جمیع بندهای عقیده والا و سائر ملازمان سدهٔ آسمان سا
درین ماتم سخت بسوگواری و بیقراری پرداختند فرد درچنین حالت چو با پیر خرد
کردم رجوع + گفتا مرجع نیست جز انا الیه راجعون + بعد فراغ ما وجب رسمیات ماتم
و تخفیف غلبات غم و الم هر چهار بادشاهزادهای ذوی الاقتدار کمر بمنازعت و مخاصمت
بسته تهیه لشکرکشی و صف آرائی نمودند بادشاهزاده جهاندارشاه بهادر مهین و چهره حدیقه
خلافت و شهریاری را اصلی با این معنی لشکر بر سه برادر والا گوهر را بپیام صلح و تقسیم ملک
محروسه فرستاد ذکر محاربات عساکر ظفر نشان با بادشاهزادهای

والاتبار عظیم الشان بهادر و رفیع الشان بهادر و جهاندارشاه بهادر
چون نیت حضرت قدر قدرت امنیت و رفاه کافهٔ خلائق که بدایع و ودایع خالق اند مصروف
است لهذا تقسیم ممالک فلک نسخت هندوستان بهر خلاصهٔ چهار عنصر بصلاح و صوابدید
امیرالامرا ذوالفقار خان بهادر بعهد و پیمان قرار یافته بود چون وقت در رسید بادشاهزاده
عظیم الشان بهادر بغرور وفور خزانه و کثرت سپاه و لشکر از عهد منحرف گشتند و شیرهٔ
خلاف منشی که نبایستی بچشم خود دیدند بعد ازان حضرت ظل سبحانی بر عظیم الشان فتح
یافته بهر دو برادر دیگر گفته فرستادند که در باب ایفای مواعید هرچه مرضی شما باشد
قبول است هر دو برادر بتغافل ساختند لاجرم شعلهٔ قهر جهانسوز آنگاه که غیرت بادشاهی بانه
زد و شاهزادهٔ محمد اعز الدین را حکم شد که توپخانهٔ رعد هیبت برق نشان در برابر فوج غنیم
صاعقه بار و آتش نشان سازند دریا در یا لشکر چون بحر از جنبش نسیم بجوش آمد و دلاوران
تیغ گذار و یلان دشمن شکار برنگ موج از پی هم برخاستند و نوائرهٔ جدال از طرفین
به تیر و تفنگ و نیزه و خدنگ التهاب یافته تصدیعات رهکله و زنبورک و جزائر و توپهای
رعد خروش اژدهاپیکر صورت رستخیز در نظر مدعیان باطل ستیز جلوهٔ ظهور نمود هوا از دود
باروت تیرگی گرفت میدان جنگ از ناوک و خدنگ نیستان زار شد و بعد تلاش مردانه
و جهد دلیرانه امیرالامرا ذوالفقار خان بهادر و کوکلتاش خان بهادر که در رهنوالی خان
جهان بهادر مامور شده با فوج گران بر قول جهاندار شاه حمله برده و داد شجاعت و
دلیری داده فیل مرکوبش را تحی کرده آوردند درین ضمن رستم دلخان و جانیخان و دیگر
عمده های مدعی که با مردان کار آمادهٔ پیکار استاده بودند بر قول بادشاهی اسپان
جلو ریز تاختند و از طرفین حمله آور گشته کار به تیغ تیز و خنجر خونریز کشید عرصهٔ وغا از جوش

خون نمود از طوفان جیحون گردید در اثنای اینحال هر دو ارکان دولت بسرعت عطف
عنان نموده فوج غنیم را هزیمت دادند و فیل مرکوب مدعی را که بر جمهای کاری کارش
تمام شده بود به نظر انور درآوردند بعد از انجام این مهم چون شام شد مجاهدان به
ملاحظهٔ خدعه و مکر مدعی سلاح از بر بکشادند ناگاه پاسی از شب گذشته بود که شور و آشوب
از سمت لشکر پادشاه زادهٔ رفیع الشان برخاست خبر رسید که پادشاهزاده انتهاز فرصت
نموده با سپاه خویش که همه تن سنجیده جبه و جوشن آراسته مسلح و مستعد استاده بودند از قلت و
کثرت نیندیشیده بر لشکر پادشاهی که از تواتر حرکات و توالی رکضات و تجشم محاربات و
مقاتلات دست خوش خواب غفلت بودند یکبارگی یورش کرده مقارن این حال
تیر و تفنگ و جزائر و بان بر ان از نیسان باریدن گرفت و برق بندوق از دامن
هوا بگریبان سما در رسید توپهای آهنی دل در خروش آمده آوازهٔ جان خراش
بگوش پردلان رسانید بهادران بیخبر خبردار شده همت بمدافعت و ممانعت گماشتند و از
جرأت بیوقت غنیم چون کوه بصدمهٔ سیلاب از جا نرفتند لیکن از پادشاهزادهٔ رفیع الشان طرفه
جسارتی که نظیر کارزار رستم و اسفندیار است بظهور رسید یعنی چون قافیهٔ جنگ تنگ شد بقصد
نیل شیر خردولی و سرفرازی با سپر و شمشیر از بالای فیل جسته کوششی دلیرانه که منتهای مرتبهٔ
شجاعت و مردانگی باشد بظهور رسانید سر که با او دست بشمشیر شد بزبان تیغ جواب داد
بالجمله دران موقف خونخوار که شیران روزگار را زهره آب میشد مردانه وار نقد حیات
درباخت و آبرو با خود برد **ذکر جلوس مبارک حضرت ظل سبحانی جهاندار
شاه بهادر بر تخت صاحب قرانی** فردای روز جهان افروز جنگ سلطانی
که مجسطی گشایان رصد بند و اخترشناسان خردمند برای جشن فرخنده فرمان سودای

هفت اقلیم سزاوار تخت و دیهیم ساعتی سعید اختیار کرده بودند کارپردازان کارگاه
سلطنت و منتظمان بارگاه خلافت ایسک مخمل زردوزی با ستون نقره که در نفاست
و ندرت از کهکشان نشان میداد باوج کیوان برافراختند و اندرون آن سایبان
مروارید دوزی مرصع بجواهر ثمینه بیش بها و مزین بآویزهای جگرگوشهای کان و
زادهای ابر نیسان که از غایت تکلف و صنعت گری نقش طرازان رشک افزای نگارخانه
چین و تماشاگاه صنعت ایزد جهان آفرین است با ستون طلا نصب نموده سرکوب کره
فلک الافلاک ساختند دران انجمن ارم آیین و دولتخانه بهشت تزیین بزمی دلکشا
و جشنی بشاشت پیرا شرف انعقاد یافت که چشم نظاره از مشاهده آن بحیرت و شگفت
درماند و فلک جهانگرد از حسن تزک و آیین پسندیده ترک خرامش کرده بتفرج استاد
نعره کوس شادی و صفیر و نفیر مبارکبادی آهنگ ذروه افلاک کرد غلغل کلبانگ دعا
و شور زمزمه تحیت و ثنا با خروش اذکار و بیان بهم آمیخت و شعله آواز خنیاگران رقاصان
در خرمن طاقت ناهید در گرفت مضراب ساز مطربان تار صبر برجیس گسیخت و نوای طنبور و قانون
و نغمه نای و ارغنون تا وا ز چنگ در یک پرده کوک شد بعد انقضای یک پهر و چگهرے
که ساعت فرخنده اشاعت بود اورنگ شاهنشاهی بجلوس حضرت اشرف خلیفة الله
مشرق آفتاب درخشان گردید و دیهیم زرنگار پر انوار که عمری در انتظار این لطیفه
شگرف بیک پا استاده بود به مراد خویش رسید نظم برآمد براورنگ شاهنشهی +
شرف دادش از فر ظل الهی + چو از پایه تخت افسر گرفت + با فلاک خود را برابر
گرفت + ز شاهنشه نوجوان تازه شد + تن ملک را باز جان تازه شد + قدسیان
دفع گزند را کواکب بخت بدخواه سپند بر مجمر گردون سوختند و علویان از جواهر خانه

۱۰۵

افلاک دامن دامن در و گوهر بهر نثار اندوختند سپهر و اختران شادمانی کرده داد
بشارت کامرانی در دادند و زمین بر آسمان تهنیت گو گشته زبان به مبارکباد بر گشادند
زر و سیم نثار بسان شگوفه از باد بهار ریزان بود و دامن امید نظارگیان لبریز نقد عطای
احسان ارکان دولت ابدی بقا و اعیان سلطنت سرمدی اعتلا در کریاس فلک اساس
آداب مبارکباد بجا آوردند و بحکم مراتب و مناصب هرکدام از بهار تفضلات حضرت خدیو
انام شادابی پذیرفته عالی القدر خلاع و افیال و اسپان و جواهر و نقود و بندهای آستان
فیض نشان در خور حالت و تباین درجات مرحمت شد که حصر عشر عشیرش از حیطه امکان
و اندازه شرح و بیان بیرونست چون تفرج عمارات خلد آیین و تماشای بساتین بهشت
تزئین و سیر و شکار آن سرزمین فردوس آیین مرغوب طبع خلیفه جهان آفرین بود رای
عالم آرای که مقالید کنوز ملک و ملت و مرآت اسرار دین و دولتست چنان اقتضا فرمود
که بعجاله این جشن بهجت اساس رد بشاشت پیرای طبع خدیو جهانگیر آفاق ستان باشد
بعد از آنکه قرین خیر و سعادت دولتخانه دار الخلافت به نزول اشرف مهبط انوار عز و شرف
گردد جشن دیگر بآیین شایسته و سزاوار که معمول این دولت پایدار است بفعل خواهد آمد
در تهنیت جلوس اشرف و اقدس فدوی راسخ الاعتقاد علی مراد ناصیه
نیاز بر زمین اطاعت سوده و طریق بندگی بکام طاعت پیموده موقف عرض سعادت
اندوزان محفل خلد شاکل میرساند که درین خجسته زمان میمنت آمود بشارت مسعود
جلوس اشرف حضرت خاقان جهان خداوند کون و مکان بر اورنگ جهانبانی و سریر
صاحبقرانی صلای شادمانی و آوازه فیض رسانی و بخشش جهت آفاق افگنده جهان را
برونق جاودانی و جهانیان را سرمایه بخشش و کامرانی میسر گردانید فرد بامید زین نشاط تن

تخت بر زمین + تا گذشت زین نوید سر تاج ز آسمان + نوای نقارهٔ شادی و صدای
کوس مبارکبادی در گنبد فلک دوار پیچید و زمزمهٔ تهنیت و آهنگ تحیت از مقدسان
مجامع ملکوت بر زمین و از ساکنان عالم ناسوت بچرخ برین رسید امید که همواره
روزگار سلطنت خداداد رشک افزای صبح عید و قوانین خلافت ابد بنیاد غیرت بخش
آئین جمشید باد **بجناب حضرت ظل سبحانی در تهنیت جلوس براورنگ**
جهانبانی عرضداشت فدویت نهاد علی مراد لوح جبین را بنقوش بندگی نورانی
ساخته و فرق عبودیت بسجدات غلامی تا ذروهٔ فرقدان افراخته بعرض بهره اندوزان
پایهٔ سریر عرش نظیر و جبهه افروزان بارگاه خلافت مصیر میرساند که درین هنگام فرخنده
آغاز میمنت انجام که بسبحان خطهٔ خاک را بحضرت کریم کارساز دست دعا دراز و تقدس
طارم افلاک را زبان باجابت مدعا دمساز بود نوید جلوس حضرت خلیفهٔ الهی و انتعاش
بخش اکلیل شاهنشاهی براورنگ صاحبقرانی و سریر عالمگیری و کشورستانی غلغله
گنبد مینا رنگ سپهر برین انداخته و بدین بشارت فرخنده ساکنان خطهٔ خاک مقیمان
عشرتکدهٔ افلاک را نواخته جهانیان از سیم و زر اشیا رنقد مراد و مقصود بکف در آورده
پهلوی عنا بقا ردن زدند و گوشه نشینان دامن دامن جواهر و درر فرا اندوخته کیسه
فراخ امل را پر کردند صفیر و نفیر کامرانی و گلبانگ تهنیت و شادمانی از پردهٔ هفت آسمان
در گذشت زهرهٔ طرب ساز قانون نواز در انجمن فلک سومی برقص در آمده با دف و چنگ
باین ابیات مترنم گشت **ابیات** شهنشاه شد زینت افزای تخت + وطن کرد
اقبال بر پای تخت + چو از پای او تخت افسر گرفت + بافلاک خود را برابر گرفت
مراتب شکر و سپاس حضرت واهب العطیات موظف و مرتب گردانیده تسلیمات مبارکباد

بعرض میرسانید لوای دولت قاهره بعد از نصر من الله مظفر و بارگاه جهان ملجا عالیانرا
مقرر و معین باد بخواجه بادشاه پیرزاده صحیفه مراد آن مرجع ارباب صدق و سداد
عنوان جریده لایزالی و طغرای منشور مفاخر و معالی نسخهٔ جامع همه دالی بر قوم الطاف
سبحانی مثبت و مرقوم باد لله الحمد که بمیامن تائیدات آسمانی بوستان خلافت جهانبانی
از خار و خس وجود مدعیان دعوی کار و مغروران نخوت شعار پیراسته گشت و دولتخواهان خیر
اندیش را نقش مراد بکرسی نشست تفاصیل تفضلات ایزدی را طومارها باید و اگر مو بمو زبان
شود از عهدهٔ ادای شمهٔ شکر و سپاس برنیاید یاد شریف همیشه بر زبان الهام بیان
میگذرد و مراتب حسن اعتقادشان روز افزونست انشاء الله تعالی بعد نزول رایات خلافت
حصول مواصلت که عین مدعاست جمیع مطالب و مآرب بر حسب معمول متمشی میگردد
زیاده بجز شوق که تحریر و تقریر در نمی آید چه برنگارد توجه رایات ظفر آیات
بصوب دار الخلافت و ذکر سیر و شکار دلفرج بساتین نزهت
آگین و شکارگاهای ارم تزیین چون طبع مقدس حضرت خلیفهٔ الهی بسیر و
شکار بسیار مالوفست عزیمت دار الخلافت که بساتین نزهت آگین و مساکن ارم آئین
آن غیرت افزای قصور فردوس برین است پیش نهاد خاطر دریا مقاطر گشته حکم قضا شیم
صادر شد که عنان یکران اقبال بدان صوب معطوف گردد پس از قطع منازل و طی
مراحل دولتخانه اینجا که روکش جنت الماوا است به نزول اشرف بیت الشرف کوکب
گردید بعد از دو روز بعزم شکار سوار شدند و اروغه توپخانه و بندهای جلو قدیم و جلو خاص
و چیکی خاص و خانه زادان منتخب جنگ آزما و یکه تازان معرکه وغا برسم مقرر و آئین
معهود در رکاب ظفر انتساب عز اختصاص یافتند آن روز دولت افروز شکارکنان

و صید افگنان توجه بسیر گشت بوده بسیاری از جانوران را از پا درآوردند و تماشائیان را که
اصلا چنین هنگامه صید افگنی بچشم خود ندیده بودند بمشاهده اش سیر چشم ساختند و بعد از ان
سیر باغ و بساتین و تفرج بنفشه و ریاحین و اقسام گلهای رنگین و درختان موزون
سروقامت طوبی آئین که غیرت بخش بهشت برین است و مشاهده آبهای روان و رود
خانهای عذوبت نشان که گرد بیرونقی بر چهره چشمه خضر بیخته و صفائی زلالش آب آئینه
بخاک بر آمیخته مسرت افزای طبع مقدس گردید روز دیگر خدیو هفت کشور را که دقیقه سنج
رموز انفس و آفاق است بر ضمیر آفتاب اشراق چنان پرتو افگند که بشکارگاه پالم که بتعریف
خضرت و نضارت و طراوت و خرمی آن نهال خشک خانه سرسبز بهار جاودان و آب
در جوی مسطر روان گردد توجه فرمایند و منازل پاک و سرچشمهای فیض ناک آنجا که بخیه
آفتاب تاب نیروی آن ندارد مشاهده نمایند و دران روز متصدیان بارگاه خلافت
بموجبی که حکم شده بود بعمل آوردند و هنگام شب دولتخانه شکارگاه که انموذجی است
از قطعه روضه رضوان باستراحت خلیفه روی زمین رونق پذیر نگارستان چین شد
صباح آن که رایت خورشید از اوج چرخ کبود درخشان و طلیعه طلبا شیر صبح از شکارگاه افق
سپهر تابان گردید باغ جنت نهاد اغرآباد بقدوم میمنت لزوم رشک افزای گلزار ارم و
کامیاب نضارت اعظم گشت دو روز در عمارات آنجا رحل اقامت افگنده بسیر و شکار
پرداختند نخچیران نواحی دلپذیر را از پا درآوردند و بعد از ان عنان توسن اقبال
بدار الخلافت عز انعطاف یافته که منتظمان مهام سلطنت و کارپردازان بارگاه خلافت
لوازم جشن دیگر بآرایش بزم کیقبادی و آئین جشن جمشیدی سرانجام نمایند عرضداشت
بجناب عالی متعالی بورود فرمان فدوی عقیدت نهاد علی مراد بعد ادای

آداب عبودیت و انکسار بعرض حاشیه نشینان بساط کرامت نشور و مستفیضان آئین
آفتاب ظهور میرساند درین هنگام میمنت مناط که عرصهٔ جهان بهارستان عیش و نشاط
و بزم گیتی نگارستان عشرت و انبساط بود نشان خجسته عنوان مبشر مراحم بیکران و ارشاد
این معنی که بالیستی از هر منزل و مکان بنا بر رفع حالت منتظره عرضداشتی می فرستاد ورود
مسعود و نزول در اراستی این بنده غلام نواز بیاگر جان و ایمان نثار خاکپای قبلهٔ دو جهان
سازد از عهدهٔ عشر عشیر شکر و ثنا بر نیامده باشد فرد هر دمش با من دل سوخته لطفی
دگرست + این گدا بین که چه شایستهٔ انعام افتاد + بعد حصول رخصت از جناب جهانبانی
درین منازل طولانی اتفاق افتاد در ارسال عرایض مقصر شده انشاء الله تعالی سیر باز
خاطر جمع از امور ضروری تحول عالی فیض اندوز قدسی ملازمت جناب که اکسیر سعادت
لایزالی ست میگردد زیاده چه عرض نماید نفائح مراحم خسروانه و روائح مکارم بادشاهانه
طیب افزای مشام فدویان باز بجناب عالی متعالی بورود فرمان
.... را دستاویز اعتقاد علی مراد بعد تقدیم لوازم دولتخواهی و خیرسگالی بعرض باریابان حضور
.... عالی که مهبط انوار فیوضات لایزالی و مظهر استفاضهٔ مفاخر و معالیست میرساند که آنچه حسرت
.... سرمایهٔ تفاخر نامتناهی اعنی نشان کرامت نمیان از آغاز تا انجام مشتمل و محلّی بخط
.... ارقام که جان انسانست غذای هر فرشته روح مقدسیان سپند شرح نقش یاد وارد و مسعود
.... مباهات از حضیض خاک بذروهٔ فلک الافلاک رسانید فرمایش جنس پشمینه و قماشه
.... کشمیر موجود عارضخان از رهگذر انسداد شوارع در ارسال آن عاریست همین که
.... بند سروقت ارشاد عمل می آید کوکب دولت و اقبال تابان و درخشان باد عید
.... خانان در مبارکباد عید سعید میامن برکات صائمان و مآثر دعوت

۱۰۹

۷۵

ایشان باوقات میمنت سمات نواب فلک جناب عالمیان مآب خداوندگان قدردان
فیاض جهانیان واصل باد درین زمان عشرت نشان که فضای گیهان نشاط انگیز سپهر
وامتران بهزار خجستگی قرین بود ایام همایون ماه صیام بسر رسیده و عالمیان را از بار گران
طاعت وحق پرستی سبکدوش گردانیده و غرهٔ جبین افلاک نور بخش خطهٔ خاک یعنی هلال
مبارک فال خوشتر از ابروی ماهرویان ظهور نموده عالمی را بعیش و شادمانی اشاره
فرما گردید امید که داور بیهمال قدوم فرخندهٔ عید سعید بهواخواهان سال بسال مبارک کناد
وچون رویت ماه نو پیشانی نورانی بخت بیدار نواب نامدار بترقیات اشراقات فیروزی
واشعات لمعات بهروزی فائز داراد بامارت وایالت منزلت مهابت
خان در استدعای نسبت صاحبزادهٔ علی مراد خان پیرایهٔ دولت
واقبال زیب قامت آن صدرنشین چاربالش امارت واجلال باد چون قلم قدرت
مقدر مطلق برای استبقاء نوع انسان که بدایع و ودایع ایزد برحق اند رقم ترویج ستوده
سیرتان باعفت منشان بر صفحات اطوار و اوضاع جهانیان کشیده و واسطهٔ ایجاد کون
ومکان در ترغیب این سنت سنیه بامر تناکحوا و تکثروا احد نقیهٔ جهانیان را رونق صحن گلستان
بخشیده هواخواه دیرین مطیع ملت متین میخواهد که فرزند دلبند را بفرزندی آن عالی حسب
گرامی نسب بهره مند سعادت جاوید گردانیده بوسیلهٔ نسبت قرابت و وصلت ارجمندی
بین الاقران سربلندی شود و صحائف اخلاص صور را بآیات لامعات پیوند معنوی
نورانی ساخته کامیاب عزت و ناموری گردد از انجا که ذره را نوازش شعار آفتاب تابان
وبحال نامرادان پرداختن شیمهٔ کریمهٔ بزرگان است مهر منیر بد برای مدعا بر ساحت آمال
احبا پرتو افگن گردد زیاده ابرام نرفت مرام خیر انجام بر وفق مامول و بنهج مسئول الله

۱۱۰

بخان عالیشان خواجه حسین خان خان مهربان من مضمون مکتوب مرسل
مشعر بر اجتماع نانک برستان در اضلاع جنگله کلبهلک و التماس تدارک بدفع آن بدنیان
معروض بندگان آستان فیض اقتران گردید و به مقتضای غلام نوازی دو هزار سوار
و همانقدر پیاده سه بندی مرحمت شد باید که در صیانت صوبه مفوضه و حراست محالات
متعلقه مساعی موفوره بظهور رسانند و جمعی شایسته همراه گرفته اطراف و اکناف آن
نواحی را از لوث وجود معصیت آمود کفره مردود پاک سازند بیت سر چشمه شاید
گرفتن به بیل * چو پر شد نشاید گذشتن به پیل * گروی سیه رو از آن فرقه ضلالت
جو که به حسن تردد جلال خان و سادات باره گوشمال سخت یافته بسیاری را کشتن
و خستن داده رخت فرار بکوهستان شرقی برکشیده در رفقایش مانند بنات النعش
متفرق و پاشان گردیده لب ح الیشان رسیده باشند زیاده جمعیت باد عرضداشت
بجناب عالی متعالی در جواب ورود نشان والاشان خانه زاد
فدویت نهاد علی مراد بعد تقدیم مراتب ضراعت و افتقار و تتمیم مدارج خضوع و انکسار
بعرض ملتزمان آستان فیض اقتران میرساند نشان کرامت عنوان مبشر تفقدات
باطن اشراق مواطن با تحاف امتعه و ارشاد این معنی که بعد استعداد ملازمت بهمرهی
دیگر افغانان هدایا فرق افتخار بندو رثریا میساید نزول اجلال فرمود مصرع شگفت
دلم چو غنچه از باد نسیم * ادای شکر و ثنا و گزارش وظائف دعا از حیطه طاقت خواهش بست
اساس و اندازه وهم و قیاس بیرونست مصرع از تو غریب کی بود رسم غریب پروری
چون غلام بمکت حسش مواند فوائد حضوریست و خو کرده مکالمه و محاربه و مواجهه خوارق
ظهور امید وار است که زود و شتاب طلب حضور شود و بشرف دوام استسلام سده عالی مقام که

حاصل زندگانی و سرمایهٔ حیات جاودانی است اعز امتیار داشته باشد زیاده چه عرض نماید
تا میدان سپهر آسمان عرصهٔ جولان شهسوار آفتاب تابان است عنان ابلق خوشخرام ایام
بقبضهٔ اختیار رتبه افروزان آستان فلک احترام مفوض باد بنواب الاحباب
مستغنی الالقاب اسد خان بعد ادای آداب تسلیمات معروض رای مهر ضیای
مهر انجلای عاطفت اقتضا میدارد درین هنگام فرخنده فرجام که روزگار در عین
سعادت و کامرانی و زمانه هم آغوش شاهد آمال و امانی بود تفویض امر جلیل وکالت مطلق
از عنایات و تفضلات پیر و مرشد برحق بقبضهٔ اقتدار نواب نامدار بستر گشایش کار خلقت
آمرزیدگار و افتتاح ابواب فیوضات بر روی روزگار گردید بیت من امروز زین مژده
شادم چنان + که گویی به ملکی شدم کامران + تبارک تعالی مبارک کناد و الی یوم القیام
خیرخواه آن جناب مقبول خاص و عام و بدسگال بد انجام محروم و ناکام باد بخان
سعادت نشان میرزا محمد اعظم خان در مبارکباد تولد
برادرزادهٔ بهتر خجسته و مسعود مهربان اقبال نشان ترقیات صوری و معنوی
مأثر باشند بیت بروزی که دولت برومند بود + نظر با مه او رهنمون بود +
ثمرهٔ وصلت ارجمند نیر عالم افروز با ماه جهان آرا و قران برجیس سعادت اندوز با ناهید
طرب افروز ساعت سعید سامعه پیرا گردیده صحیفهٔ خاطر از آیات شادمانی منور و حدیقه
باطن از نفحات کامرانی منضر گردانید بیت ازین شادمانی جهان تازه شد + دلها
افسرده گشت و روان تازه شد + مبارکباد و برکت قدوم آن شگفته خانهٔ دولت
آباد و امانت الهیت جمعیت روز افزون شود بخان والاشان خواجه
حسن خان نائب صوبهٔ ملتان مشتمل از فتح سرباد شاهزاده کامبخش

۱۱۲

خان مهربان من درین اوقات فیروزی سمات ظاهر دار الجهاد مضرب خیام گردون

احتشام گردید چون مزاج حضرت قدر قدرت برحم و کرم و الطاف اعم مستغنی است

نظر بر جان بخشی و عفو جرائم بادشاهزاده محمد کام بخش ملتفت شده به نصایح ارجمند با بیضایی

که کنایه بیش طاق دانش و آگاهی است مکرر سلطان و مستمال فرمودند اصلا بگوش هوش

نشنید و بگروه از شهر برآمده در برابر اوپه کشورکشا بعزم محاربت و جدال صف آرا

گردید بیت چو پروانه خود را زند بر چراغ + بمیرد چراغ او بمیرد بداغ + مثوب

کواکب حشم و عساکر نصرت علم بفرمان خدیو قمر حذم از هر طرف بهیم چون سحاب

... شدند پس از مقابله بجنگ توپ و تفنگ و بارش ناوک و خدنگ نوائر

قتال و جدال اشتعال یافت آخر الامر غازیان همت بلند به تحریک عرق جرات و

دلاوری یورش نموده در محاصره گرفتند و با عیال و اطفال دستگیر سرپنجه تقدیر نموده

بدرگاه ... بصیب اولیاء دولت قاهره گردید معاودت رایات

نصرت آیات ... جنت نشان نیم ریحه ... یافته باید که مراتب شکر و سپاس

مواهب حضرت واهب العطایا بتقدیم رسانند و بار اعنقریب رسیده دانند بخان

والاشان رضاقلی خان داروغه توپخانه بیت حسب حالی ننوشتی

شدم ایامی چند + محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند + دیریست که ورود مکاتبه

جانفزا ... خانه دلها نه گردیده سوی نقش غیر از کارفرمائی نگارستان اقبال

و تحمل ... ازانجا که بمقتضای خلوص اخلاص هماوده و فرصت و

ولا همه وقت در انتظار اخبار مسرت آثار میگذرد من بعد پاس مراتب یگانگی بعنب

تعیین آن رابطه روابط مهر پیوری باشد فرد بسرعت نامه را نسیم ... گن

وگرنه قاصد جان بید رنگست + زیاده خوبیها باد بسلّم شهامت پناه خدایار خان

حسب الامر واجب الاذعان شهامت پناه جلادت دستگاه محفوظ باشند

حقیقت استخلاص تهانه سیولی از تصرف افاغنه ملاعنه تبلاشهای شایان و ترددات

نمایان آن شجاعت نشان با بنهای سهیان بعروض عالی گردید در پیشگاه فضل و

احسان شرف استحسان یافت مصرع این کار از تو آید و مردان چنین کنند + مراحم

عالی متعالی در جلدوی این خدمت آن سزاوار مکرمت را بعطای خلعت و شمشیر خاصه

مورد نوازش فرمود شکر و سپاس عواطف گوناگون بجا آورده در حفاظت حدود متعلقه کوشش

مراسم هوشیاری و بیداری بیش از بیش بتقدیم رسانند و نیز بعرض رسید که نانک [illegible]

بیدین با گروهی از کفرهٔ لعین سر بشورش برداشته اراده ناصواب بالطرف دارند امر

منیع و قیع نافذ گردید که آن شهامت پناه [illegible] با جمعیت شایسته تردد شعار

عوالی پناه خواجه حسین خان ارسند که تا رفع فساد [illegible] باشد

باید که مطابق ارشاد بعمل آرند و تاکید دانند [illegible]

خان ابن [illegible] خان خانصاحب مهربان مشفق ملاذ مخلصان سلامت سامی

صحیفه لطف آگین که حقایقش چون خط خوبرویان دلنشین و عبارتش مانند زلال کوثر شیرین

بود بورود راحت آمود زنگ کلفت از مرآت خاطر زدود و فرح زا ابیات

مکرمت و لطف بصحیفه [illegible] عمرم در [illegible] ولتفاصیل

حسب ارتها مترادف از خارج معروض مقربان [illegible] آگه دید چون انتهاض

مواکب گیتی کشا بنا بر انتقاد آتش اعمال نکوهیده عاصیان بسمت [illegible] مقرر است باستقبال

شتافته باصفیه نیاز بانجلای سعادت ملازمت نورانی سازند که انشاء الله [illegible]

[illegible]

115

جمیع مطالب و مرام بر وفق خواهش سرانجام میباید بحب دریا در عالم دوستیها بتقدیم
اسم ما و حب علی الاحبا، آبرو حاصل می نماید فرد کار باینت بجز بیروی خاطر تو + مالیم
هر کس که بلالست ترا + حسب الامر بنام محمد یوسف متصدی حویلی
دار الخلافت رفعت پناه شجاعت دستگاه محمد یوسف محفوظ باد در ینولا معروض
واقفان انجمن فیض ما واگردید که آو از راه سفاهت و وقاحت قرب جوار دولتخانه
عالی محور بدبخت ممنوعات و مرتکب منهیات و مسکرات گشته برای خود اسباب ندامت
[illegible] میسازد امر منع و تقیع صادر شد که بمجرد ورود حسب الامر مطاوعت اثر ابادی
مرتکبان شنائع اعمال و خانهای مردم نکوهیده افعال را خراب ساز د و آینده از
ارتکاب چنین امور محترز و مجتنب باشد و الا النعزل و مذمت و عتاب پادشاهی که [illegible]
[illegible] گرفتار خواهد [illegible] مطابق ارشاد هدایت بنیاد عمل نموده جواب
[illegible] در [illegible] بریدنجان عالیشان خواص خان داروغه
فرد نوسفرانیم توشه ره مالبساز + یک دو گرامی نگاه بازپسین را + مهربان من
قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید حق علیمست که درین دو روزه جدائی چقدر
خون جگر که خورده نمیشود حیرانیم که آینده چون گذرد هر دو حاصل حیات یعنی نور چشمان
بهتر از جان [illegible] و به [illegible] تا همیشه استخبار احوال لازم و اکثر اوقات
طلبید [illegible] از بیقراری و سوز سینه چه نالم و چه گویم بیت
تا نظر از چهره گلفام شان پوشیده ام + خار در چشم اگر روی فراغت دیده ام +
لایضا همواره توفیق کام بخشی رفیق باد از ظهور اثر سفارش نسخه جامع [illegible]
عماد خاطر متفق گردید و حدیقه دوستی را آب و رنگی بهم رسید بسیار بمناسبت و مراعات

مردم بغایت خوشنما از انجا که از قدیم آشناست و بوصف قابلیت مستثنی هر گونه تفضلی که
در حق او مبذول شود و منع منت بر مخلص است فرد گر کند دعوای اعجاز مسیحا دور نیست
هر که بر جا مانده را دستگیر پیا کند + حسب الحکم والا به دلیر خان عرف خواجه
نصر الله نایب صوبه ملتان مشتمل بر فتح باغیان خان عزیز القدر سعادت
نشان من حسب الحکم اشرف الاقدس الاعلی علمی میگردد که درین ایام فیروزی انجام که همای
فتح و ظفر بر چتر رایات عدو بحر و بر نهران میمنت سایه گستر و عرصه گیتی بفروغ نیر اقبال
خاقان هفت کشور چون طلعت صبح با نوار مهر انور منور است محاربات عظیم که جگر گسل
شیران روزگار و زهره گداز رستم و اسفندیار بود با دعیان نخوت شعار که از غرور فرط
لشکر و انبوهی اعوان و انصار بخار استکبار در سر داشتند اتفاق افتاد بفضل فتاح حقیقی
در هر جنگ غازیان نصرت مند دست استظهار به الهتین تایید الهی و اقبال عدو
بادشاهی زده روی اعادی به طلل آهنگ بضرب تور [illegible] خدمت
بر تافتند و زهراب تیغ خونخوار [illegible] شعله ور و شیوه سر [illegible] راهنما
بعد و جور د مردانه و حملهای دلیرانه رایت غلبه و استیلا بر افراختند بالجمله بفضل الهی فتوحات
متوالیه و متواتره روزی روزگار اولیای دولت پایدار گردید بیت صبح طرب از
مطلع امید دمید + تیغ ظفر از گلشن اقبال وزید + سر بر گردون نظیر و چتر ملک فرسا
بجلوس قدسی بر شتره و نظم ثریا تفوق [illegible] بادشاهانه [illegible] قرار انعقاد
یافت عالمی را کامیاب موائد مواهب عطایا [illegible]
واهب حقیقی تقدیم رسانند و شادیانه شادی بلند آوازه گردانند حسب الحکم به امارت
مرتبت جعفر خان ناظم بنگاله مشتمل بر فتح حضرت و استقلال خدمت

۱۱۶
سگنیش بالفتح والضم
مغفور
بالفتح
دعوای اعجاز

117

مواهب جلیلهٔ الهی و مکارم جزیلهٔ بادشاهی قرین روزگار فرخنده آثار ان مهر سپهر اقتدار
سپهر مهر اقتدار امارت و ایالت مرتبت ثروت و جلالت منزلت باد درین هنگام بهجت
انگیز که سطوت و شکوه خلیفهٔ رب العالمین زهره گداز معاندین و صمصام انتقام اولیای
دولت ابد قرین سر انداز مخالفان روی زمین هست فتوحات متواتره روزی روزگار
اولیای دولت پایدار گردیده و سریر مرصع سپهر نظیر که در انتظار جلوس اشرف از جواهر
شب تاب و گوهر های فروزان همه تن چشم گشته بود به آرزوی خود فائز شد حکم محکم
قضا شیم عز نفاد یافت که آن سزاوار مکرمت و احسان شادیانهٔ شادی بلند آوازه
گردانیده و انتظام مهام آن صوبه بدستور مستمر متعلق بخود دانسته در حراست و بند و بست
و ضبط و ربط زیاده بر سابق مساعی شایان و مجاهدهٔ فراوان بکار برد و زر های ناب
دار الضرب اقبال بسکهٔ بادشاهی مالک رقاب مسکوک ساخته در اضلاع و قطعات
صوبه [illegible] سوغاتی ارسال حضور دارد لازم که بر وفق شال و [illegible]
[illegible] مان والاشان و خلعت [illegible] ره و جواهر و دیگر مواهب و عطایا که
مصحوب گرز برداران مرحمت شده متعاقب رسیده دانند حسب احکام والا
بنواب سید عبد الله خان بهادر ناظم صوبه اله آباد نواب صاحب
مشفق و مهربان سلامت گرامی مفاوضه متضمن [illegible] سیدن فوج هزیمت اثر از پتنا کنار آب
[illegible] قدسی سعی و زین الدین احمد با فوج گران بمحافظت و حمایت
و [illegible] عالیجاه [illegible] عالمگیر متقرری به مردم و وصول نوشتجات مخالفت
سمات زمینداران معتمد رود نمود به مطالعه لامعهٔ قدسی در آمد یرلیغ قضا تبلیغ عز نفاذ
یافت که پیش از تفویض صوبه داری الحکام استمالت آمیز بنا بر عدم شورش زمینداران

واقعه طلب فتنه انگیز صادر شده بود الحال که انتظام آن صوبه بالسیادت و امارت مرتبت

تفویض یافته خود را صوبه دار مستقل و مختار انگاشته در ضبط و ربط و استقبال استر بابان

و محالات و مراعات احوال مالگزاران سعی و کوشش شایان و فراوان بتقدیم رساند و

در صورت قرب وصول فوج مخالف بالشکر گران و همعنان نصرت از آب گنگ گذشته

بسزای کردار رساند و نگذارد که احدی از فرق طاغیان جان بسلامت برد یقین که

برونق حکم محکم عمل خواهد آورد الیضاً نواب صاحب مشفق و مهربان سلامت صحیفه شریفه

مشعر بر رسیدن زین الدین احمد با فوج سنگین پنج کروهی بنارس و انهدام جمعیت ...

از صولت آمد آمد فوج پادشاهی و گذشتن ازان روی آب از غایت سراسیمگی و

اضطراب و گزارش مراتب حزم و هوشیاری که ... سپاهگری و سرداریست ...

اینکه برای بودن متعلقان ... تور ناظران ... قلعه و ...

باشد چهره افروز وصول گردید از ... اثر فیض گستر بهار

مسرت قدر توام نفاد پیوست که استیلا فوج آن امارت مرتبت و هزیمت جمعیت

اعادی داخل واقع نماید و در صله وی این خدمت یکراس اسپ و خلعت خاصه و

جواهر مصحوب گرز بردار مرحمت شده و در باب تسلیم قلعه حسب الحکم ... الملک نگاشته

رفت لازم که قدر تفضلات والا دانسته مراسم ... جانفشانی ... بتقدیم رساند و

بمجرد قرب وصول عساکر جهان کشا شرف ملازمت ...

مخالف مامور اند دریافته شرط فدویت بجا آرند ان شاء الله تعالی بعد تقدیم لوازم

رفاقت زیاده بر تمنا مشمول تفضلات والا خواهند شد حسب الحکم

والا نواب سید عبد الله خان بهادر همواره نسیم فتح و ظفر بر پرچم

119

علم نصرت اثر ان رافع اعلام سیادت و امارت صاعد مصاعد مکنت و جلالت عمدۀ خوانین
بلند مکان قدوۀ نوئینان عالیشان مفرز باد گرامی مکاتبه متضمن جسارت عبد الغفار
به نهب و غارت در کره و مانک پور و گزارش اینکه معاندان بعرض قدسی
رسانیده اند که آن نشر آمد مجاهدان خلعت و نشان مخالف را باستقبال گرفته در جواب
عرضداشت نمود و عذر درین مقدمات که سماعی و قیاسی نسبت نمی وصول افگنده
بعضیه از نظر از نیر اظهر گذشت در باب اجتناب بیجایی و عدم مداخلت در اقطاع صوبه
مفوضه ایشان حسب الحکم واجب الاذعان بنام عبد الغفار صادر شد و بر زبان
... بیان گذشت که ظهور مقدمات وقوعی از ان خیرخواه یکرنگ چه ممکن بحرف و سخن
لاطائل باد هوائی غمازان ارتجاز ... و تفضلات قدسی مجال خود روز افزون انگاشته
در منهج قویم خیرخواهی مستقیم باشند ... نذارد که جمعیت بی حمیت اعادی از دریا عبور نماید
... الاعجل خواهد آمد انشاء الله تعالی عنقریب حسبی که
... داده در دل معاندان ... مطالب شریف صورت سرانجام یابد
حسب الحکم ... الابنا سید عبد الغفار رفعت و معالی پناه شجاعت و
عوالی دستگاه عبد الغفار محفوظ باد از روی وقائع و سوانح معروض بهره اندوز ...
... خلد طراز گردید که او باجمعی از اوباشان ... و غارت گران در کره و مانک پور ...
خود را ... بسته ... به نیابت صوبه داری اله آباد بدنام ساخته جرأت
... و از حرکات نا ملائم که بی حکم قدسی از و سر بر زده
دست از شورش فساد بر نمی دارد و حکم آفتاب ضیا از مکمن عز و اعلا شرف اصدار یافت
که صوبه داری اله آباد از پیشگاه سدۀ سپهر سیادت و امارت مرتبت سید عبدالله خان

بهادر بدستور سابق بحال شده دخل بیجا برای او مضرت فاحش دارد اگر جعفرخان
خود را بان خانمان میخواهد بجبر دور و داین حکم محکم دست از مداخلت بردارد و برای نون
اضلاع و قطاع متعلقه آن صوبه نگردد والا بغضب بادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار
میشود و گزربرداران رفته او را کشان کشان و خفت رسان به حضور پرنور می آرند
باید که بدین موجب بعمل آرد و پنبه غفلت از گوش برآورده نبرود و بشتاب جواب
معروض دارد که بعرض اشرف اقدس ارفع واعلی برسد پنجم اول جمادی سنه احد
جلوس والا اعلی شد عرضداشت بجناب شاهی خانه زاد درست اعتقاد
علی‌مراد متعلقه اطاعت و فرمان برداری بر میان عبودیت و خدمتگاری بسته
جبهه سایان جناب کیوان قباب میرساند در زمان میمنت آثار مظهر سواد استبشار
مورود ورود افتخار اعنی نشان مهر انوار برفرق ذره بیمقدار پرتو سعادت گسترده
سرمایه عزت و اعتبار ارزانی فرمود فرد سر و کاتب ...
دیده او بر بیاض دیده حور رقم الحمد لله که فدوی جان ...
از تشخیص نشان مالواجب محالات تیول سرکار فراغ حاصل نموده بپیش از روز پیشتر
تفاخر اسود جلوه نمود منزل مقصود است انشاء الله تعالی در سعد و دوالایام دولت
استلام سده عالی مقام درمی یابد زیاده چه عرض نماید آیات نامداری و آثار کامکاری
برجبین روزگار و الواح اعصار ثبت ... باد ... لحکان ...
حکیم رضا خان فرد جهان زرا ... د ...
دانا یا معطر باد ... حکمت و حذاقت دستگاه افصد و صلابت مرتبت حسب تجویز آن سرآمد
حکیمان افلاطون ذکا مقید افتاده مزاج مشخص ساکه از شدت ضعف و ناتوانی ...

گر ابنار نامه خوشیها بود ما فاقه آورد حکیم شافی آن مظهر معجزات عیسوی را که وجود ایشان
درین عصر و زمان بسیار غنیمت است بسلامت دارا و در مقدمه پرهیز و غذا که چه مهم
مفصل نگارش رود و چون چندی در انتظار تشنیت مطالب ضروری العرض برچوکی
عسکر والا دائره دار داحوال هر روزه اطلاع میدهد من بعد که به منزل مقصود روانه
شود و سیم معجونهای مشتهی و مقوی لطف شود تا در سفر بکار برد زیاده عمر باد الفقیر
توفیق شفابخش خان مسیح الزمان سرآمد حذاقت نشان فرد آن که در قدوم مبارک و
این قدوم اوست + هر ناتوان بصحت کل امیدوار + همواره روز افزون باد فراوان
ستایش و نیایش به حضرت مسبب حق که به معجزات بخشش بواطن مشتاقان امریکه
در ضمن آن دوام دیدنها و از فیض نها بگل چیدن انها متصور است از گلشن غیب جلوه ظهور
نمود اعنی پریغ قضا تبلیغ مبشر لمعان احضار مکان اقامت و رسیدن بسرعت سراج
[illegible] الا [illegible] یافته لهذا انتظار آمدن امارت مرتبت صف شکن خان
[illegible] قلعه پرنالا و دیگر [illegible] اجتماع این اضلاع از غبار وجود کفره
[illegible] قدوسی درگاه مامور شده می برد [illegible] آمدن بعزم ادراک شرف تقبیل
این فیض ممکن گام فرسای طریق مقصود میگردد و به جناح استعجال خود را بحضور دولت
[illegible] عرضداشتی محتوی بر این معنی ارسال داشته از نظر فیض اثر خواهد گذشت
خود را [illegible] است [illegible] مطالب تا رسیده بقلم آید تا آن حذاقت
[illegible] حکیم [illegible] تدابیران رفع امراض بدنیه و دفع عوارض
زمانیه محسن الدوران ارسطاطالیس زمان همواره شفابخش بیماران و مصلح مزاج
جهان جاودانی است که [illegible] نیست [illegible] آن سرآمد اطبای آفاق شمر سعادت

۱۲۱

صدور اهل وفاق تنگ گشته مو انغش غیر از عیش و عشرت مباد فقیر و میر و دار خاطر مرتب اختیار
گر نویسی بر زبان نام مرا + چون آب و هوای نواحی ولایت گوکن از کثرت برودت
سودایی و مرض خیز ست درین روز ها ضیق النفس طبیعت استیلا یافته شبها خواب بهیچ
وشدت آمد و شد نفس رگ جان منغص ساید هر چند صعوبت پرهیز انگیز می نماید تحقیقی در دفع
مرض بظهور نمی آید امید که دوای صحت افزا هرچه موجود و مهیا باشد زود بفرستید
ما را مشتاق دانند پانصد روپیه برای میوه خوردن به نور چشمان و کیل محب خواهند
گذرانید بمقتضای بی تکلفیها دست رد بر آن نگردد به **مبشر خان نجومی**
وقت شناس استخراج ساعات میمنت سمات برای رزین وخرد صیب
گزین آن محرم اسرار فلکیه دقیقه سنج سرائر ملکیه برگزیده ارباب تنجیم یگانه اصحاب زیج
و تقویم مستمر بهروری و منتج فتح و فیروزی باد مسوده ساتحه موش ربا و وقوع واقعه حسرت
افزا یعنی استتار روح پرفتوح حضرت قدر قدرت ... بیگم ... جهان ... بنابر
دررالملک جا و دانی بسمع شمار ... سده باشد ... تنبیه جنگ ... آبائی باد ستسلو ...
دار الاستبار باهم دیگر در پیش ست و درین وقت بنا بر استخراج ساعات آمدن شما در حضور
ضرور باید که بمجرد ورود این حکم برسم ایلغار شتافته شرف تلثیم عتبه سپهر تکریم دریابند
زیاده تاکید دانند به **میرزا محمد شاه** شعرای صبا سوختگان بر سر ره منتظر اند
ای پیک از آن یار سفر کرده پیامی داری + از آن مایه که از گردش فلک حقه بازعنان
اشهب عزیمت بدان سمت معطوف شده چشم حیران ... دیدار ... باران ابر نیسان
گریان می باشد و خاطر پرآزرو چهره حال را ناخن کدورت و ملال میخراشد هر و
بهر منزل که رو آرد خدایا + نگهدارش بلطف لایزالی + خبر خیر و عافیت و سلامت

[illegible]

۱۲۲

[illegible]

ز هر منزل و مکان نگارش رود پیام راحت التیام زبانی هر قاصد و نامه بر که در طی
آصل و خورد گزارش یابد دو بهنگی میوهٔ تر و خشک و قدری لوزیات فرستاده اند
انا الله تعالی مذاق اخوت را محظوظ و متلذذ گردانند زیاده عمر باد ایضاً بیت
نت و طبع خوش ما را حزین کرد + برادر با برادر کی چنین کرد + رقعه مسرت مرقع
من رسیدن به ستولا پور و خوشی مزاج اخوت امتزاج در عین انتظار رسیده سرمایهٔ
ور و انتهاج گردید چون تا وصول بخیر و سعادت به مامن مقصود خاطر خیرخواهان
وقت متفکر و متردد خواهد بود باید که احوال هر روزه بقلم می آورده باشند ازانجا
درت ... الی النعمت وصال همیشه میسر و متصور ست مرا با خود دانسته دل اخوت منزل
شوقت دارند و مشتاق را مشتاق دانند بیت فرستادم به همراهی او دل +
... مت کند منزل به منزل + زیاده ایام ثروت سعادت دارین حاصل و
... تا بد

فصل دوم مشتمل بر عرایض و مکاتبات و رقعات از طرف خود نگاشته به جناب فیض بخش ملک مرزا اصفوی خان

راقم این صحیفه عامل جاگیر الیشان بود فدوی عقیدت اعتصام
... هو رام ناصیهٔ کربت باستجلاب سجدات بندگی برافروخته بعرض مستفیضان
... فال حضور اصطناع ظهور نواب فلک جناب جهانیان مآب والاخطاب که
... ت سما با تحت عالم قدس و اقتشامش تنگ تر از دیدهٔ مور ست و ثروت ثریا با
... آستان عالی مقامش بسبب پاکی مشهور میرساند درین ایام میمنت انجام که
... سینان با شاهد مقاصد هم آغوش و آسمانیان در انتظار لطیفهٔ شکر برمناظر
... ایا گوش بودند که نسائم نفوذ خدمت بخشگری ... [illegible]

۱۲۳

و تحصیل بهروزی و برتری است از بهارستان تفضلات خاقان گیتی ستان

بر ساحت آمال نوید طلبان وزید و نفحات خلوق این بشارت مشام جان

و دماغ روح روان را معطر گردانید بیت امروز بخت نیک بشارت رسان ماست

اقبال راز پردهٔ امید صد نواست + امید که حق عز و جلّ این مژده سراپا امید

به جمیع دولتخواهان مبارک و فرخنده کناد و حدیقهٔ مرادات و ترقیات آن جناب

غمام مکرمت خداوند کائنات به سرسبزی و شادابی مقرون دارا د به مجموعهٔ خوبیهای

رای پتنبر داس محرم خانی درین هنگام بهار پیرا نسیم مقدم میمنت

بر فضای آمال احبّا وزید غنچهٔ دلها را شگفته گردانید بیت مژده بود و دم بهی

دل نواز آمد مرا + بار دیگر جان از تن رفته باز آمد مرا + شکر خدا که شام ناکامی

رسید و صبح کامیابی بر دمید صورت مراد بچشم انتظار معاینه افتاد و هبوب خرمی

از مهب طرب وزیدن آغاز نهاد و آب رفته بجو آمد و زنگ بسته بر بیت ای خوش

از بهار رفتن لاله زار عمر + روزی که بخت بی گل رویت بهار عمر + راقم صحیفهٔ الاتحاد

از تنگی که دارد غیر دل تنگ است بل باعتقاد خود در قید فرنگ فکر جمعیت برادر

عاطفت اثر باشد به مجموعهٔ خوبیهای نهال چند همواره بهار جمعیت و شاد

در جوش و شادی مقصود هم آغوش باد و درین وقت خرمی افزا نوید عطای منصب

بآن ملاذ الاحباب به توجه دستگیری نواب کوکلتاش خان بهادر سامعه پیرا گردیده

مضطر الجعیف و لشت سمت را لتقویت بخشید شکر خدا که وجود فیض آمود شریف

نواب دریادل بحر نوال از مغتنمات عظمی است مخلص بسبب بادشاه گردی و بیماری

تا حال در نجسته بنیاد متوقف است و چند اشعر بر احوال به جناب عالی که قدر

۱۲۴

125

مردم قدیم الخدمت انداز رسال داشته امید که بذریعهٔ الطاف سامی از نظر کیمیا اثر بگذرد

و جواب به مرحمت شود که خود را به حصول فیض گنجور رسانیده سعادت اندوز ملازمت کیمیا

خاصیت گردد به نسخهٔ جامع قابلیت شماکر لوک من ود خانی بیت

عجب ورد لیست جانم را نمی دانم که چون گریم + دلا خون شو که تا بر حال خود یک لحظه

خون گریم + این جدیدهٔ الم کشیده خانهٔ تاب رسیده از ورد دل چه گوید و چه نویسد

که به مرگ راضی است و نمی آید و حواس ظاهر و باطن از ارکان ثبات اختلال پذیرفته

جراحت خاطر چون زخم آب رسیده باندمال نمیگراید نصایح غمخواران بدفع توزیع [illegible]

مانند سیماب نقش بر آب است و اندرز و اغفان با ستشفای این مرض باعث مزید پیچ و تاب

فرد زمر دلش چون به مردم چه لاف مهر زنم + که خاک بر سر من باد و بر محبت من + در

مقدمهٔ [illegible] نور چشمی مکرر ترقیم یافته چون خاطر از سنوح سانحهٔ جانگداز گرفتار سوگواری

و شکایت عزاخانهٔ ویران لسان عیش گردوم و اثره با جگر می خلد لاچار به لاله گلاب [illegible]

نوشته که ازین امر خطیر فراغ حاصل نماید از انجا که او خرد سال است و حفظ مراتب و

رضا جوئی و خدمتگاری بزرگان امر لیست محال امید وار است که سهو و خطا با عفو و عطا

مقرون گردد فرد چگونه سر زخجالت بر آرم از بر دوست + که خدمتی به سزا بر نیامد

از دستم + ایضاً فرد این شکایت نامهٔ التفاتی های تست + قصه درد جدائی

را جدا خواهم نوشت + صاحبا فراغت شعار امطاعا فراموشکار اعمان عمان [illegible]

و نیستان نیستان قلم اگر میسر آید به تسوید حکایت شکایت فراموشی لانهایت کفایت

نمی نماید این همه خود را کشیدن و با وصف توشیح اخلاق و تکاثر اشفاق بداد شتافتن

حسیمن منافی آئین انصاف است و یک مرتبه لوای تغافل بر افراختن و بیاد [illegible]

١٢٦

نه پرداختن ناشی جور و اعتساف **قطعه** طرب سرای دل کز سر لطف تو معمور است + چراغ غم دل امیدوار من باشی + گلی بشکل تو نه شگفت در بهار جهان + روا بود که همه خار خار من باشی + غلط کردم لفظ درازی ذره بجناب آفتاب عالمتاب بی ادبی است و شکوه طرازی بهای بحضرت ماه جهان افروز محال طلبی لیکن مصرعه سلیمان با همه حشمت نظرها بود با مورش + اگر گاه گاهی سحاب لطف و احسان آن دریادل مهر نورز به کشت زار مراد بار دهاد ارد به رای تُهاکر داس خالصا ماند

بیت پس از عمری چشم پت یک نگاه آشنا دیدم + بحمد الله نه مردم تا ترا بر مدعا دیدم شرف نامه عاطفت آمود ورود مسعود نمود شکر یاد آوری ها از حیطه شرح و بیان بیرون است و گله فراموشیها که بر زبان قلم گذشته نیز بجا بر رای ضیا ضیای ظاهر است که در تعاقب شولاپور مدتی در ایام خان سامانی محمد علی خان مرحوم هم نشین و همکار بوده و از فیض صحبت شریف استفاده معقولات نموده قوت رسمیات نه از رهگذر تفاوت میان اخلاصهای ست بل نسبت باطنی نصب العین آینده مقصر نخواهد بود و کورنش و بندگی که در حاشیه خط بجناب نواب والاخطاب مرقوم بود بعرض رسانید و خط از نظر اکسیر اثر گذرانید بسیار خط کردند و ذکر قابلیت و کاردانی ایشان مکرر بر زبان آوردند اگر عریضه علیحده می رسید جواب هم صادر می شد به سخن شناس تهاکر کشن داس

بیت گر دورم از تو نقش تو ام در نظر بس است + دل عیش لست دولت من این قدر بس است + از ان باز که مراتب لاحقه ضمیمه ارادت سابقه گردیده لمحه لمحه بر خود می نازد و لحظه لحظه اسباب مفاخرت الموده می سازد و لله الحمد که چمن زار قدیم بندگی را آب و رنگ هم رسید و با بهاری پیوند ارجمند گلستان سر اصحیت مجدد منظر گردید **بیت** از کیمیای

لطف تو زگشت خاک من + آری به یمن لطف شما خاک زر شود + عزیمت محبت بنیاد
برای سرانجام شادی سکلاوه عاجزه مرکوز خاطر بود بسبب وقوع حادثه متوحشه طبیعت
اقبال نه نمود از اخلاق حمیده و سلوک پسندیده توقع است که شادی مرقومه بآیین
بهین و تدبیر گزین متمشی گردد و در استرضای بزرگان غفور لازم نباید زیاده مهربانی باد

به میرزا محمد علی شاعر متخلص بجرأت سحبان زبان حسان اوان

سلامت دیروز بیتی از تصانیف شریف سامعه افروز گشته بیت آمد آن آینه
دلها بغارت داده + خود قیامت قامت عکس قیامت زلوه + بارک الله
دادِ سخن داده اند و کارنامهٔ تازه کاری بر طاق بلند نهاده حق اینست که وصف عکس
کسی از شعرا بدین ندرت نگفته و هیچ سخن گزاری چنین گوهر بی بها نسفته امروز قطعهٔ از
نتایج افکار آن ارسطو ذکا مشعر بر حسن طلب صهبا از راه بی تکلفی بهار سیده تیر بسیار
بر جسته و اکثر مضامین تازه دارد جوابش بقلم آمد و قرابه می همراه است امید که مزاج
مسرت امتزاج را سرخوش سازد **نظم** ای محیط کمال را گوهر + وی تجلی طور را
مظهر + شان اقبال و کان عز و جلال + جان حضرت جهان فضل و هنر + ای نکلب تو
عندلیب نوا + نخل طبع تو آفتاب ثمر + لطف کردی که از رقیمه مرا + به بهشت کرم شدی
رهبر + بی تکلف زلال مضمونش + رشک تسنیم و غیرت کوثر + هر سخن از کلام شکوهش
همچو آب حیات جان پرور + آنکه کردی ز درس حسن طلب + نسخهٔ بی تکلفی از بر +
بهار سرخوش این خجسته کلام + دار و از گرم جوشی تو خبر + نیست بی جا بطبع معنی زا
لازم افتاده بادهٔ احمر + آفتابی ز مطلع مینا + طوف بزم ترا کند اکثر + تا کنند عاملش
شگفته چو گل + زنداند ربیاس همدم آدمیت

سخن شناس رای تیز برد اس

روزگاری شد ز چشم اعتبار افتاده ام + چون نگاه آشنا از چشم یار افتاده ام + عنان
عواطف مواطن از حرکتی نا ملائم که در عالم پریشان خونی و صغر سن بظهور رسیده این همه
مغفور است هر چند نامه اعمالم از اشک پشیمانی(?) شست و شو یافته اما همت شریف برهان
بر جرمی مقصور قطعه چه بودی ار دل آن ماه مهربان بودی + که روز ما نه چنین بودی
از جهان بودی + برای خوشدلی ما چه کم شدی یا رب + گرش تفقد این زار
ناتوان بودی + از انجا که خطیئات عباد در حضرت ایزد بیچون پس از ندامت و استغفار
بعفو مقرون است این عاصی نیز از کرده و رفته رهین شرمسار است امید که قلم بخشایش
بر صفحات تقصیرات جاری گردد فرد ما جرم و گنه کنیم و او لطف و کرم + هر کس
کاری که لائق اوست کند + به لاله تلوک چند بیت ز رواق منظر چشم
من آشیانه تست + کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست + فرد عزیمت از احمد نگر ۱۲۸
خجسته بنیاد قانون دل ما را به نوای شادمانی نواخت و فضای خاطر را اشک صحن
… ساخت الحمد لله که کشش باطن بجائی رسید و از غنچه سحری و نسیم شبی باجابت …
رباعی برگشتن عمر را نمود آمدنت + بسیار بکام شوق بود آمدنت + از آمدنت
که نوبهار عمر است + حقا که چه خوشتر است زود آمدنت + قدمی که در قطع مراحل
بر می دارند منت بر چشم مشتاقان میگذارد و غبار بقدم که در طی مسافت بر می خیزد
در دیده منتظران کحل الجواهر بصیرت سیر زرد هر چند که منازل طولانی اتفاق افتد
بسیار نجابت و هر قدر که در عرصه سیر بیک صبا سبقت رود پسندیده و تحسین
فرد پیش ازین بتو زندگی ستم است + می ترسم گر به مشقت می آئی + نتیجه دودمان
فضل و کمال خلیفه حسن علی صحائف امانی و آمال آن نتیجه و …

کمال برقوم الطاف ابدی و به نقوش اعطاف سرمدی منقش و مرقوم باد از هنگامیکه
مصور تقدیر صورت فراق بر لوح جبین منقش نموده دل برآرزو چون پیکار و موی قلم بر صفحه
خیال بندی میگردد و بگوناگون رنگها آمیزش دارد و لهذا از آن رنگ بخش نگارخانهٔ محبت بود لا
چشم آنست که به نگارش نگارین نامجات نگار فرمای دست یکرنگان باشند به لاله سرسبز دو
دوحهٔ حدیقهٔ مراد ثمرهٔ شجرهٔ فواد و لاله هر سبزه شاد و هموار رهشا دو باکتساب هنر و تهذیب اخلاق
دل نهاد باشند خطی که سواد مشق خط خوبان پرنزاد و بیاضش عزت بخش کارنامهٔ مانی
و بهزاد بود در وقت خوش نزول نمود ابواب راحت بر رو خاطر کشاد خط و عباراتش از حسن تلاش
و جهد بقیاس خبر داد بارک الله تعالی بعد ازین همین قدر غره نموده نظر بر فرزند دارند و اوقات خود را
باجتماع معقولات و منقولات مصروف داشته همت مکتسب کمال برگمارند فرد کسب کمال کن که عزیز
جهان شوی + کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من + به مجموعهٔ خوبیهای لوکمن و دود حاتمی
رباعی دیریست که دلدار پیامی نفرستاد + صد نامه نوشتیم و سلامی نفرستاد + فریاد که آن
ساقی سرمست شکرلب + دانست که مخمورم و جامی نفرستاد + چشم انتظار در راه نامه بران
سفید شد و دل از توقع یاد آوریها نا امید این همه فراموشی دلیل واضح جفاکوشی است هر چند
نسبت معنوی محتاج رسمیات صوری نیست لیکن در عالم صورت رعایت روابط صوری یعنی ترسیل
مراسلات که استکشاف راز نهانی و استدراک خصوصیات اسرار پنهانی و امتحان جوهر محبت و ولا
و انتظام معاملات دنیا بدان مشروط و مربوط است بسیار مستحسن داشته اند و مقدمهٔ معنوی خرقی نتیجه
نیست که دوستان دغل بعرض خود اظهار یکجهتی و یکدلی نموده از جادهٔ خلوص بخلاصه بدفرسنگها
دور و جل مانده اند چنانچه الظاهر عنوان الباطن مصداق این مقال است لازم که ظاهر و باطن با
هر یک و تیره کار فرما باشند فرد به مکتوب حیات رفته من باز می آید + مرا مور [illegible] است از تیر

خانه لبس باشد + عرضی بجناب نواب لطف الله خان بیت

ای سروی که از تو بود سر فرازیم + وقتست گر ز راه کرم بر نوازیم + فدوی غلام که در زیر بار
پریشانی پشت طاقتش و تاب ثبات و قامت استقامت احوالش از لباس جمعیت شعرا خجستش
از وحل گذشته و دخلش استحقاق فضل بهم رسانیده امیدوار نوازش و التفاتست فرد
درد جهان را علاج دگر تدبیرست + از نفس روح بخش عیسی دوران توئی + به مجموعه
خوبیهای رای تیغ زواس بیت سینه مالامال درد ستای در نیغام همی + دل
زتنهائی بجان آمد خدا را همدمی + واجب الوجودی که هفت کره سپهر یک ترنج جیبن زار
اعتراعشق مرشای مآب یک نقطه حلقه زرنگار ابد احتش تواند بود آگاه ست که محتجبا از لواسخ
احراز صحبت رنگین حبیب دامن آرزو آن قدر ملو و مشحون دارد که استقصای آن بذریعه
آلات متانت فهم و فطرت خیال فاسد و توهم کاسدست فرد نه چنان شعله کشیده است
که خاموش شود + آتش شوق من از دامن صحرای کشی + کم وقتی خواهد بود که زمزمه ریز
تفقدات باطنی نیست اگرچه صدور رنمائق نامیه در شفای صدور به بیضای نماید لیکن
دیده دیدار طلب چون زخم آب رسیده بهم نمی آید فرد شوق لیلی کم نمیگردد ز چشم
آهوان + این خماری نیست کز هر جام صهبا بشکند + خدا کند که بعد بقربت انجامد
و عطش هجران بزلال وصال اطفا پذیرد + به مجموعه سخندانی مرزا بهروز شاعر
افضل الشعرا اکمل البلغا سلامت قدری تنباکوی سورتی که مفید برودت هوا و مزیل
رطوبت فاسد بدنیه است فرستاده آمد امید که دود عنبر آمودش مشام جان را معطر و بوی
عطر انگیزش حواس ظاهر و باطن را مشک اذفر سازد قطعه که درین موسم بهار طرح غزل انشا
بزبان خامه میگذرد قطعه صاحبا مشفقا سخن فهما + بانی نظم و ترجمان پرور +

دو تا کنایت از غنچه ۱۲ معلا بالفم و تشدید ۱۲ کنایت از سینه ۱۲ استحقاق بالکسر ۱۲ واجب الوجود ۱۲ ... ۱۲

۱۳۰

ابر با من ستیزه دارد سخت + برق سازد کباب لخت جگر + چون تغافل کنی مگر هیچت
نیست از موسم بهار خبر + در چنین وقت از ندایت حق + جم وقتی چو می کشی شاعر +
بهر دفع خمار مخلص نیز + لطف کن لطف بادهٔ احمر + بسرمایهٔ فضل و کمال
میان نور الله خلف عصمت الله درین هنگام مسرت آما نوید طلب
حضور آن شرف دودمان عز و علا فخر خاندان مجد و علا را برای تفویض پیشکاری
خالصه والاسامعه پیرا گشته مسرور و منبسط گردانید پیداست که چون فضل ایزد کارسان
بنده نواز اقتضای آن فرماید که وسعت آباد فیض عامش به بسط انبساط کام بخشی رونق
پذیرد و از موائد خوان الوان احسان بیکرانش عالمی بهرهٔ معاش ابدی فراگیرد چنین
لطیفهٔ اقبال بر منصهٔ ظهور جلوه میدهد الحمد لله محب دیرین که شریک دولت و حشمت
است چشم بر شاهراه تفقد دارد و یاد دهی فضول میداند فرد عرض حاجت در حریم
حضرت محتاج نیست + راز کس مخفی نماند بر دل دانای تو + آفتاب فیض رسانی بر ساحت
آمال اعالی و ادانی نور فشان باد به لاله نول رای عاقد معاقد سعادت ساعد
مساعد شادی عزیز الوجودی بعافیت باشند کیفیت تبدل توجهات لا تحظی بحال
گماشته خیر خواه عز انجلا یافته سرور افزای خاطر گردید جزاکم الله بیت هر که بود معنی و
ظاهر در رو + آب لال است و جواهر در رو + لله الحمد که عنصر آن عزیز القدر مسرت الصدر
به همین اوصاف ستوده مجموع و موصوف است خیر خواه بعد سر انجام ضروریات عازم
مقصد میگردد لازم که در جمیع امور گماشته مذکور بیش از بیش مشمول عواطف موفور
بوده شکر گذار باشند به سخن شناس ٹھاکر نرمل داس بیش دست
و از نخعه دکن قطعه گر بد التسمی گرفت تو + این چنین ضعف باشد و جانسوز

۱۳۱

از تو دوری نه جستمی هرگز * از تو غائب نبودمی یکروز * ناوک دل دوز فراق به پهلوی دل چنان می خلد که زندگانی مشتاق ست و جاذبهٔ اشتیاق صحبت بی نفاق بخوبی میکشد که طاقت تحمل طاق **رباعی** بی مهر رخت روز مرا نور نمانده ست * وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده ست * صبرست مرا چارهٔ هجران تو لیکن * چون صبر توان کرد که مقدور نمانده ست کاش دست بیعت بمهر و محبت ندادمی تا لبسان لاله داغ حسرت بر دل نه نهادمی و از اوج فراغت به حضیض جانکاهی نیفتادمی **بیت** بدرد دل گرفتارم دوائی دل نمی دانم * دوائی درد دل کار یست بس مشکل نمی دانم * بهر حال در عالم اسباب بمراد خویش رسیدن محال است ایزد متعال سببی سازد که جمال با کمال چون آفتاب تابان از مطلع اقبال طلوع فرموده دیدهٔ مشتاق را نورانی سازد به زبدهٔ ارباب سخن **ٹھاکر لوکمن داود خانی** ابلق ایام رام رائض بخت آن اکرم الانام عالی منش والا مقام باد دیر است که صدور نمائق نامیه و ورود صحائف سامیه فرحت افزا نگشته موجبش غیر از گرمی هنگامه نشاط و کثرت اشغال عیش و انبساط مباد **قطعه** آن قدر ها که یاد ما نکنی * آن قدر یاد کرده ایم ترا * کوه و صحرا پرست از نامت * بسکه فریاد کرده ایم ترا * چون سامعه در ترصد خبر خیریت همه گوش و خاطر به چمن آرائی اوصاف حمیده لسان بهار درج صحت میباشد امید که تا بیاری ترسیل رقائم زمین دلها را بگلکاری طراوت منضر داشته باشند تا نسیم سحری در کشایش گلها سحر سامری دارد خاطر عاطر مانند گل شگفته و سر دشمنان چون بیخ شجر در زمین نقمه باد به **لاله تلوک چند خدمتگار خانی** در تلازم سجع منتظم زمام انجام مهام ایام بقبضهٔ اقتدار آن مرجع خاص و عام مفوض باد و بعد از شوق غرام و ادعیهٔ اجابت التیام توسن خوشخرام خامهٔ مشکفام بعرصهٔ مدعا طراز ی سرگرم میگ

ز دو سوابق ایام خطی مشعر ابر استعلام خبر خیر انجام خدام ذوی الاحترام بهیا بینی زام بحر ارقام
در آمده جوشش با وصف مبالغه و ابرام به تغافل آن سلیم الطبع موزون کلام منتج جمعیت و
آرام گشته آفریننده ارواح و اجسام علیم و علام است که ازین رهگذر خاطر مستهام مورد
اقسام تردد و آلام میباشد اگر باهتمام توجه متمم مرام اجوبه رقائم نیاز انجام مرسد باعث
طمانینت تام فرخنده فرجام خبر قرب وصول رایات نصرت اعتصام از روی احکام لازم
التعظیم والاکرام موشح نبام متکفلان مهمات این بلده فیض مقام در باب تخلیه و تنقیه
عمارات دولتخانه و نشیمن خاص و عام و مرمت حویلیها برای شاهزاده جمشید فر فریدون
اعلام و عمدة الملک مدار المهام و دیگر امرای عظام بظهور انجامید و این معطل بی انجام
را که از دیرباز بهدف سهام انتقام ایام است سرمایه تقویت تام گردید اما چون نسیم
بارش متوجه استقبال و استقدام موکب فیروزی اعلام است به تقدیر توقف خیام گردون
احتشام تا انصرام ایام تقاطر غمام زود اعلام بخشند که عازم حضور گردیده بدیدار آن
نیکوکار نیکنام کامیاب سرور دوام گردد عیش مدام بفضل ملک منعام مستدام باد به لاله
ملکند رای جان من عزیز من مکتوب مفرح القلوب با سرشق مرغوبی که سوادش نسیم
افروزی نظارگیان سرد و بیاضش حسرت افزای ریاض صیوان از رز و رسیده سرور
خاطر را افزود والحمد لله که خط و عبارت را نسبت سابق بی مبالغه و اغراق تفاوت از
زمین تا آسمان و از زهر تا تریاق است لازم که در استکمال این بضاعت دیرپا و اتصال
این چنین دست مایه دست بالا جهد رسا و کد لا یحصی بکار برود و در همه وقت و همه حال
استماع این گرامی فن و استدراک صحبت اهل سخن وجهه همت سعادت همت باشند زاده
عمر باد بر رب العباد به سخن شناس رای چتر داس ببت دلم زخار

۱۳۳

عمت صد هزار جان بشن است + کسی که با تو بود دوست دشمن خویش است + چه گوید از درد
جدائی و چه نویسد از شکست تنهائی که لمحه بلمحه سپاه غم با دل تیر الم می ستیزد و لحظه بلحظه طوفان
سرشک از دیدهٔ خونبار فرو می ریزد نمی دانستم که نیش افعی فراق اینهمه زهرناک است و ناوک
انداز هجران در خونریزیها این قدر بیباک **فرد** فراق و هجر که آورد در جهان یا رب + که روی
هجر سیه باد و خانمان فراق + بهر حال چون حدیث شوق و بیان فراق وقتی و محلی و فرصتی
میخواهد لهذا ازین وادی درگذشته بمدعا می گراید نگارین نامهٔ روان آسا که بیاضش گلگونهٔ
عارض ارم و سوادش سرمشق لوح و قلم بود خضر وادی وداد را بسرچشمهٔ حیات ابدی رهنمونی
فرمود و غواص محبت و ولا و مکنونات ضمیر آفتاب ضیا که چون نجوم درخشان در شبهای یلدا از
حروف مشکینش هویدا بود دیدهٔ لیلای دلتنگی بهار البرئه وفا و توتیای الوف اصلاح صبا
نورانی نمود **رباعی** ای شیخ قلم تو چشمهٔ آب بقاست + انفاس خوش تو نفحهٔ باغ وفاست +
این نفحه و رشحه را زمن باز نگیر + زیرا که دلم زنده بدین آب هواست + از درو حسب الحکم
والا جاه و ی بطلب حضور خانصاحب قبله خدایگان و تاکید عزت رسیده بنا به کمترین اخوان
نگارش رفته انشاء الله تعالی عنقریب از طیاری کاغذ مطلوب فراغ حاصل نموده بملازمت
میرسد و در رکاب خانصاحب قبله عازم حضور ساطع النور که از نو نگاه جوهر قابلیت و محک
امتحان لیاقت و شعور است میگردد زیاده مهربانی و قدردانی باد **لقدوهٔ اهل سخن**
خلیفه حسن علی بهار طبعان گلشن مزاجا جلد عالمگیر نامه حسب الطلب فرستاده اند
شروع در استکتاب باید نمود و بکاتب باید فرمود که زود تر از زود نقلش بردار دیر بروز که
طرب اندوز صحبت رنگین و دگر اشعار متقدمین و متاخرین مسرت پیرای دلهای غریق بود
زبان سحر بیان سخن آفرین به فرمایش رباعی به تضمین این مصرعه باد سحر از میانه برخاست علی

گویا گردید چنانچه دو سه رباعی که بخاطر ناقص گذشت بقلم می آید جای اصلاح خالیست +
رباعی ز ونالهٔ در وبلبل از کاهش تن + گل داد بوصل خود مرادش بچمن + گفتم سبق
وفا که تعلیمش کرد + باد سحر از میانه برخاست که من + رباعی میکرد فغان وناله بلبل
بچمن + گل گوش بآن نکرد و نشنید سخن + گفتم که بیاموخت بگل بی رحمی + باد سحر از میانه
برخاست که من + رباعی شد خاک چمن ز بوی گل مشک ختن + بلبل نشنید چشم
تنها روشن + گفت آه بجابان که رساند خبری + باد سحر از میانه برخاست که من +
به لاله گلاب ای فرد روی تو زنده میتوان بود ولی + این زندگی از هزار
مردن بترست + جان عمر اغذ تنگ جان شگاف فراق بجگر می خلد وسیلی گردون شکن
بحرمن شرنگ این جان می گسلد کاش در عالم تعلق فکر معیشت بمیان نمی بود تا بیخ افریده
ز نور دیده خود جدائی تجویز نمی نمود گلها در نظر مغارست و روز روشن در دیده
بوی خانهٔ خیالم بر لوح دل سرگرم صورت سازیست و دل در آرزوی دیدار از
۱۳۵ رخنهٔ چشم مشغول نظربازی از ناتوانی مو بر تنم گرانی میکند و آتش اشتیاق در کانون
سینه آغاز سوز نهانی دیدهٔ دریا باریست که از نائرهٔ آتش بریده اند و دل
کان سیمات فروشیست که متاع اضطراب در وچیده بیت دل بامید وصل تو
بدم جان نمی شود + جان بهوای کوی تو باد چمن نمیکند + چمن آرای ریاض آفرینش
که زیبا نهال خلقت انسان از دبستان کن فیکون نشانده و تخم مهر و محبت در مزرعهٔ دلها
فشانده بنو بهار فضل و کرم خود سببی سازد که گلهای مراد در گلشن تمنا بشکفد و نسیم
بوی دلگشا لیش کار تنگ دلان اعجاز عیسوی بکار برد رنگین نامه که بنامش
فتوح دلکشا و سوادش مانند مشک تتاری عطر سا بود خوش دل نمود اگرچه خط و

عبارتش نسبت بسابق تفاوت کرده لیکن مقتضای سعادت مندی آنست که نظر بر مزید
داشته رخش کوشش در میدان کسب هنر بتازند و به مزاولت خط و ممارست املا در
همچشمان لوای تفوق برافرازند هنر درختیست که دولت بارآرد و لعل ابریست که باران درّ
و گوهر بارد ابیات هنر است آنکه زو رسد یاری + همه داری اگر هنر داری + هر که
ز آموختن ندارد ننگ + در برآرد ز آب و لعل از سنگ + از هنرمندی بگردد بخت + بی
هنری رسد بتاج و تخت + لازم که این سخنان را آویزهٔ گوش هوش سازند و به تحصیل
چنین نعمت پرداخت رند به سخن شناس ای بهگوانداس گلشن مزاج بهار طبع
رقیمهٔ عاطفت ضمیمه متضمن بر هذا رام بکه خاطر اخوت ماثر از وقوع آن اصلا متوحش و متالم
نبود در ره رو به بیکه استقامت مزاج بهادر میان و آفتاب محبت معنوی بر ساحت خاطر
نو افشانست بهیج ظلام کدورت بتاجیه امکان دارد ابیات گر ز دست زلف مشکینت خطائی
رفت رفت + ور ز هندوی شما بر من جفائی رفت رفت + در طریقت رنجش خاطر نباشد
می بیار + هر کدورت را که بینی چون صفائی رفت رفت + سیر گل زمین قصبهٔ انور اکه مرکز
خاطر است با وصف قرب این همه دیر امتناقب آن مکان متبرک و معابد مظاهر الهی بسمع
آن نکته دان دقائق آگاهی رسیده باشد بیت اگر فردوس بر روی زمین ست
همین ست و همین ست و همین ست + امید که ارادهٔ صواب آماده زود بفعل آید تا به گلگشت
آن مرغزار ارم تزئین وقت خوش گذرد و چشم انتظار بفروغ مقدم شریف مردم نشین گردد
فرد براه دوستی هر کس که بی منت قدم ساید + بهر گامی که بگذارد دریا چشمی از و یابی
به سخن شناس رای هتیر داس اگر بگوهی تو باشد مر اصحاب دخول + رسد بد
وصل تو کامرا حصول + رقیقه انیقه که هر حرفش تفسیر غوامض محبت قدیم و هر لفظش

۱۳۶

منبع زلال کوثر و تسنیم بود غرور و دنمود در مقدمهٔ خدمت خبریه مکرر بقلم آمده هر چند فی الحقیقت
خوب است در ظاهر معیوب انشاء الله تعالی بعد ترتیب طومار روانه خجسته بنیاد میشود چون
خالصاحب قبله برای کامیابی فقیر غائبانه فرموده اند در رکاب ایشان عازم حضور پرنور
میگردد زیاده عمر باد — الا ای نسخهٔ محبت دلم بی وصالش صفائی ندارد + چو
بیگانه کاشنائی ندارد — سانحه که از مفارقت میگذرد نمیتوان گفت و نمیتوان نهفت
زیرا که گفتنش وقتی و فرصتی میخواهد و نهفتنش جان و تن می کاهد ناچار بدعا میگراید خط حسرت نمط
که بیاضش غازهٔ ناصیهٔ ماه رویان و سوادش وسمهٔ ابروی مرغولهٔ مویان بود رسیده
دیدهٔ دل را نورانی نمود چنانچه نوشته اند میل خاطر ما بکتاب هنر بیشتر داشته باشند که این
کالای دست بالاضاعتی است پایدار و نفعش بسیار یعنی هر چند به خرج درآید در دخل بیفزاید
و از گزند سرقه در معرض خطر نیاید و هنرمند هر جا که رود داخل دول معزز و محترم وارند و قدوم
او را مغتنم شمارند بنابرین این گوهر بی بها قدر افزا در گذشت است لازم که طالب این
گرامی فن وقت را از دست ندهد فرد تا غم نخورد مرد نیفزود قدر مرد + تا لعل خون نکرد
جگر قیمتی نیافت + **هر مرشناس سخن ٹھاکر مدن موہن وکیل نواب**
داود خان فرد دل پیش تو دیده از جمالت محروم + ای کاش که دیده تیر با
دل بودی + اگرچه ترسیل مکاتیب گوهر حسن بندگی را آب نیفزوده مالک دلها آگاه
است و سوز نهانی بر صدق مقال گواه که در هیچ حال از استحصال مراسم حفظ الغیب غافل
نبوده لله الحمد که از اشتعال دیه تجلی مکاتبه قدر افزا که ذریعهٔ استخراج بهجت مندی و وسیله
استنباط سربلندیست وا نمود مزاج محبوب را ترغیب بگرم جوشیها فرمود ترصد که بعد
ازین هم سواد دیدهٔ بسواد صحائف شوق افزا روشن و خورشید تفقدات باطنی بر ساحت

دلها پر توانگر باشند مشفقی میان نور الله که استکشاف احوال عاجز می نمودند و بمقدور
رفاه منهم البدل شغل معهود موعود میفرمودند فقیر بالفعل بکار بی ممدوح مامور است و باشاه
جمعیت باده پیمای عیش و سرور اگر برای مخلص زاده بکاری مناسب توانند گرفت
یاد دهی باید کرد زیاده عمر باد مجموعه اهلیت میان نور الله بیام راحت
الیتام از رقیمه رفرشناس سخن تماکردن مومن پیرایه ایضاح یافته مشتمل بر
موفور داطمینان انحصور گردید و شمائم مکارم اخلاق مشام ارباب وفاق را معطر
گردانید عیب خدا شسته دل آن صحیفه انگشت که حق صحبت دیرینه را نگهدارد
اختر شناسان اسرار آسمانی آثار ثروت و اقبال را که از لوح پیشانی تعریف میدلال
میمودند بچشم ظاهر معاینه افتاد و سواد خوانان صحائف پیش بینی اطوار ترقیات که
از ناصیه احوال ایشان استخراج میفرمودند آغاز جهره ری نهاد امید که همواره لب بین
آمال به بشجات سحاب بکرمت ایزد متعال منفر باشند چون مخلص علاقه خدمت
فوجداری پر لیه الور از لقران مغز زیست و کسوت حال البطر معیت مطرح خاطر
جمع باشند زیاده عمر باد به لاله تلوک چند خدمتگار خانی مشتمل بر ملازم
تیر و کمان بیت ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ❊ چون شاعرت پر است
بنوشان و نوش کن ❊ از آن باز که گردش چرخ معکوس من ناتوان را هدف تیر
هجران ساخته و ناوک انداز فلک ناساز چون تیر از شست مفارقت دور دست
انداخته پشت طاقتم از غم کمان وار خم گشته چشم ناتوان از تیرباران الم نشانه کرد
بگذشته پهلوی جان به پیکان لقا دلهای ان محنت آن انگار و دل حیران
چون خانه کمان از ذات البت جمعیت سکنار از آنجا که مزاج ان تیز فهم زود رس

پ سفینه اسبابخانه ۱۲

۱۳۸

[illegible marginal glosses]

تیر آسا بکشش راستی آشنا و خیابات رسم کمان از جبال کج اندیشی و کج اندیشی مبراست اگر
گاه گاهی چله نشینان سحر را بیاد رندی نیش دارد حقیقت معطل نیشی و رزنگ کمان
بی زه بی دریی با لعمر بیگانه است که خود را بسان تیر به هدف مقصد رسانند
لیکن بسبب کسل آن امیدگاه اخوان که چون بیلک زهر آب داده بجگر می خلد بیشتر
حالا که ایشان جاو شده اند عزم سیر دارد فکر بیت فقیر که چون کمان تقریبان پیوسته
جا بحلقه ممکن است تیر کرشمش تحریر اهتزاز ده و که یار البس است گوشه ابروی التفات + این
صیدرا مرا کمان نتوان گرفت + ... از حلقه استغنای گرشش زرین بر کمر دارد
کمان راستی در تفنگ آن سر آمد راستان باد تمثیل این شناس راسی تلقیه ز ۱
صاحب سیدگاه برادران سلامت درد دل را اهل صفا منزل آگاه است چاشنی خا
اخاط ملکوت نا گواه صعوبت علل متعدد که بر مزاج وهاج طاری خون جگر گلابش
این غم از دیده دل جاری و الغرض که آن قدر افزای پایه اخوت را از عارضه بیقراریست
چشمه چشم را حالت ابر آذاری بیت یارب برسش حکیم و دانا تو بست + تو ربه هر شفای
او سببی تفرست + مناجات بحضرت باریتعالی عزاسمه رباعی ای آنکه دوای
درد مندان دانی + روحی بدمی و زتن سبحان آنی + گر یک نظر افگنی بحال بیمار +
مشکل شود ش بدل بصد آسانی + رباعی ای از گرست خزان بدل شده بهار +
و رساحت دهر محیط تگرفت کنار + بیحال مریض با نظر کن که کند + علت ز مزاج او
نفر سنگ فرار + رباعی ای افسر زر فشان بخورشید دهی + وی جام جهان نما بجمشید
دهی + مشکل همه حل شود بفضل تو اگر + بیمار مرا شفای ما دیده دهی + رباعی
ای از فضل تو درد ... + ... سرو یار ز سر پائی بخشند + و درد دل بیمار ...

۱۳۹

میگذرد + امید که لطفِ تو شفائی بخشد + بلاله تلوک چند خدمتگار خانی

اقبال مند دلبند سجان پیوند همواره در اقران معزز و در همچشمان سربلند باشند + خبر سپری شدن ایام حیات مستعار نهال بزرگوار نمک بر جراحت پاشید و خار ملال را بناخن ناکامی خراشید حیف که صاحب لانزاد در سیل حوادث روزگار غدار اقامت دشوار است و مقبل انزاد درین سرمنزل فنا همیشه بدل خار خار **فرد** گلستان عمر را در غبار روزگار + نوبهاری خالی از باد خزانی کس نیافت + از بیطاقتی خاطر رنجور بار ما مدتی آن مبرور چه نویسد که همیشه در آتش مصیبت بریان و با اشک خونین گریان میباشند و نالهای جانسوز و فغانهای حسرت اندوز رخنه در دل فلک سنگین کینه نمیکنند الله تعالی توفیق صبر کرامت فرماید ترکهٔ متوفی که نزد رحمت خان امانت است رو بقبر ستند که سعی در حق بیوه ما فوق مراتب اعانت و امداد است زیاده عمر باد **منشی الملک**

رتی رام **فرد** مردم دیده بهای قلم افتد بردم + که مرا نقطهٔ حرفی کن با نامه بست + اظهار شوق را حواله بدلها کرده بمطلب میگراید منبقه طمانیت پیرا بهوش فزا محتوی بخبر رحلت نهال بزرگوار که در جوار رحمت آفریدگار با حوران جنت الماوا هم آغوش و همکنار باد وارد شده اگرچه هر فردی را از افراد موجودات به پیک اجل لبیک اجابت باید گفت و هر صنفی را از اصناف کائنات سر بگریبان عدم باید نهفت لیکن بیکسی وابستهای متوفی رقت می آید بهر حال **فرد** بدست ما چو ازین حل عقد چیزی نیست + نعیش ناخوش و خوش کن رضا دهیم بنا است + خیرخواه ترک خدمت خبریه نموده در خجسته بنیاد متوقف است رباب عزیمت لشکر ظفر پیکر باستطلاع عزیز القدر رحمید لاله تلوک چند جو بلند نگاه لعل ور آید محبت معنوی مترایدباد بلاله تلوک چند **فرد** سواد دیده با مردم ته

بودی کی بود یارب * که این ویرانه بار دگر مردم نشین گردد * حق آگاه ست و مالک

ولها بر صدق گفتار گواه ازان باز که از علاقه خدمت خجسته آستین افشانده و خجسته بنیاد و تمکن

بست کشش و بیابی اختیار با حراز دولت دیدار مسرت آثار میکشند تخلیند ریاض آفرینش سببی

سازد که چمن برا از صحبت رنگین رسید بها وار نسیمه بهار رویدها گل چیدنها میسر آید سعادت

مندی و سربلندی روزافزون باد سخن شناس راهی بهگوان داس ثبت سواد دیده

حل کردم نوشتم نامه سوی تو * که در هنگام خواندن چشم من افتد بروی تو * داستان

شوق چون زلف مشکین کاکلان دراز ست و زبان خامه در تسوید ان بعجز و کوتاهی دمساز

لا جرم مطلب پیرداز که رخصت از خدمت کثیر المنفعت بسبب عجلت بدرقه میسر نیاید

جنده ربا بد واشت شکر خدا که قرین عزت به لشکر ظفر اثر رسید و بدستگیری نواب لا جواب

کوکلتاش خان در سرکار بادشاهزاده جهان و جهانیان جهاندار شاه بهادر تعلق خدمت منصب

بخشی گری مورد نوازشها گردید امید واثق ست که عنقریب شاهد جمعیت چهره کشاید و کتابیها

تدارک مافات نماید لیکن خار مفارقت به پهلوی دل می خلد و صدمات مهاجرت عروق

جان میگسلد غبار کدورت بر صفحه آن بمعتقله کوشش امریست دور از کار بلکه از

کلفت چهره احوال من * روئی می مالد خاک آئینه از مثال من * صنع پرداز حقیقی

تصاویر مخلوقات را صفحه هستی کشیده و از اجزا رنگ دوستیها امتزاج بخشیده نقش

مثال بدلوح مثال کشیده ودیده دیدار طلب چون چشم تصویر سزاوار حیرت نه پسندد

باده عمر باد به سر آمد اهل سخن بها گرلوکمن فرد دریچه نظر رهگذار دیده من *

خیال تو از هر چه هست سد دوست * خبر غربت سمت قرین این طرفها الجواب

... دلها گشود خضر مشربان وادی طلب را بخشد سار حیات ابدی بدین ...

خوشا وقتیکه صبح وصال از مکمن اقبال دمیدن گیرد و شبستان آمال به مصباح قدوم [illegible]

لزوم روشنی پذیرد. بیت کی بود آیا که شود بهره ور + دیده ز دیدار چو گوش از خبر

و مستدام الی الیوم در قصبه عنبرپور بکار نشسته چون در رکاب شریف [illegible]

خبر به برآمدن آنها موقوف امید که بدولت و اقبال بر جناح استعجال تشریف ارزانی [illegible]

بیت بیا که آمدنت از خدا همی خواهم + بیا که گوش بر آواز و چشم در راهم

بالاله تلوک چند چند [illegible] غنائی بیت می زنم هر نفس از دست فراقت فریاد

آه گر ناله زارم نرساند بتو باد + اگر از شوق حرفی از بعد الشوق بقلم درآید [illegible]

از بیداد فراق و فریاد کند عرضه آنان شور محشر پذیرد ناچار [illegible] امید [illegible]

[illegible] که بیاضش چون رخساره خوبان منور و سوادش مانند مشک ختن [illegible]

[illegible] بود [illegible] نیاز به لشکر ظفر اثر [illegible]

مضطرب گردد [illegible] دیدار میسر نشود و الله اعلم [illegible]

ان شاء الله تعالی [illegible] فراغ یافته به مقصد [illegible]

تا رسیدن مشتاق [illegible] بیت مردم از غم سخن از رفتن خود چند گنی [illegible]

[illegible] که گویی [illegible] + پیر آمد اهل سخن [illegible] امیر

و فوجدار بیت [illegible] ای خدا از [illegible] وصالی بده + شوق [illegible]

قدر ما [illegible] + اگر در طریق شوق قلم [illegible] اول قدم [illegible]

از زمین [illegible] عبور [illegible] گردید [illegible] عمر [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] وصول [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible] قصبه عنبرپور رسیده [illegible]

مصباح بالکسر چراغ [illegible]
۱۴۲
[illegible]

واقعه طلب در مجسته بنیاد هنگامه آراسته گردد بقلاده سخن سنجی می سپارند و چون سکان

جهان عنقا صفت کار دارند از انجاکه پرواز گنجشک تا لب بام است و ستیزه بازرگان

خیال خام بندآکنده آرزوی نا تمام آن فریق بدین سرانجام بجائی نرسد که مراعات شرف

ترین آرزو و استیلای روز بهتر مقصود اتفاق افتد بیت یارب آن آهوی مشکین

بختن باز رسان + وان سهی سرو چمن را به چمن باز رسان + بلاله ملوک چند

بیت صد اعتبار بیت الحشم باز رسانند بهر میان ما و صبا این غبار خاطر ماند + مطر

خاطر از حد گذشت و بعلت عدم طیاری کاغذ دیده نهانی گشت حیف که با وصف قرب

مسافت آرزوی دیرینه بدل ماند و بیک حرمان مشتاق را نشانه وار نجات نشانید

بهر حال اگر چندی مجسته بنیاد توقف است افتان و خیزان میرسد والا رضای مولا

اولی زیاده بجز شوق چه نویسد رقعه ملازمت فرد رخ تو در نظر آمد مراد خود

یافت + چراکه حال نکو در قفای فال نکوست + استعداد آن دل الدضاعت هم

الاستطاعت از آن قبیل نیست که دنگ اسمان آن ارسطو فطرت ... چون زبان کالی

عیار برآید لیکن اگر بیاوری بخت و ولادت دل منظور نظر اکسیر اثر گردد برانیه آنچه

کم نظری و فرومایگی برآمده بر اوج فلک اختری چون مهر و مشتری صعود نماید قطعه

از وجودت مسند اقبال زینت یاب باد + ور ترقی بدرت حاسدان در خواب باد

بنده می خواهد هر چه از تو رنجیده ... الهی بفضل حق ترا باغ امل شاداب باد

رقعه ملازمت واسپ ... و رازی ... بفضل ... دوست

خواقین باوج عظیم ... برافرشته ... اصناف موجودات بر بساط ارض

مهیا داشته چون خواهد که سر به گردن ... پریشانی ... طریق مهیا ...

بهبود رساند التیام جناب دولتمندان عالی مقام وجه همتش سازد و نیز نظر بر این مطلب
ارجمند صورت حال نیازمندیست از انجا که برهبری سعادت روی ارادت بقبلهٔ
حاجات آورده امیدوارست که باستفاضهٔ انوار تربیت زنگ زدای آئینهٔ مقصود
گردد مصرع [illegible] هر مس که بکیمیا رسد زر گردد + ایضاً بیت الهی تا جهان را نام
باشد در جهان باشی + بدولت کامیاب و کام بخش و کامران باشی + مقصود الاستدعا
که بمساعدت بخت و معاضدت طالع راه بدر دولت سرای والا جاهی برد و حلقهٔ در
گوش منت بخشی آرد [illegible] بیمن قبول و برکت اقبال آن صدر آرای انجمن جاه و جلال
از حضیض [illegible] برآمده بفراز پایهٔ نام آوری و روشن اختری صعود نماید مصداق
این مقال صورت حال نیازمندیست که باستجلاب سعادات جناب جهانیان مآب تا حسب
کربت برافروخته امیدوارست که بنظر الطاف ملحوظ گردد بیت گر بی هنرم و گر
شرمنده [illegible] امیدم از خداوند عرضی بجناب لطف الله خان مرحوم
فرد [illegible] قیمتی از در شکستن بیش است + نه که بر سنگ زنم گوهر بی قیمت خویش
همچشمان [illegible] اضافه امتیاز یافتند و فدوی در مقام سر بزیر [illegible]
حسرت [illegible] از کانون سینه شعله خیز پیداست که تعمیر ناتوان بنیان کار [illegible]
رسید [illegible] در پیش نقش خود شرمنده [illegible] و مصدر تقصیری که سزاوار این همه
تغیر [illegible] باشد نشده از پیشگاه انصاف امیدوارست که مورد نوازشها گردد و با حفظ آداب
بیاید که کنج عزلت بدعاگوئی بسر برد فرد آنکه از چشم تو انداخت مرا بی تقصیر چشم
دارم بهمین درد گرفتار شود + بجناب نواب بخشی الملک میرزا اصغر خان
عرضداشت [illegible] غلام [illegible] تارک نیازمندی را بگلهای تسلیمات [illegible]

برافزوده موقف عرض مقتبسان انوار حضور نواب کریم الخطاب والاجناب عالی‌مکان
باب کریمانیش ارتفاع سراپرده دولتش بحفظ شعاعی مهر منیر عذر رسیده است و عالمی بریزه
چینی خوان الوان نعمتش منتفع مستبشر میرساند که فدوی بعد حصول رخصت از خدمت
اکسیر خاصیت به تقریب خدمت امانت فوجداری پرگنه راجپور نوزدهم ربیع الاول بمکان
خدمت رسید و زمینداران آنجا هم از چنین موافق ضابطه پیش آمده حاضر را دیدند چون تحصیل
این محال بسبب آمدنی محصول تمام سال دوازده ماه جاریست موافق ضابطه معمول
عمل نموده مبلغی که موجود بود ابلاغ حضور نموده آید کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط
انتظام پرگنه از خارج بسمع عالی خواهد رسید ظل عالی بر مفارق ادانی و اعالی لایزال و
ایضاً فدوی خجسته عقیدت اعتصام ماه و رام ناصیه نیاز بر زمین عبودیت سوده و درج
۱۴۵ خاطر لآلی حسن اعتقاد بر آموده بعرض بار یابان حضور نواب مستغنی عن الالقاب
خدایگان قدردان که دل فیض منزلش بکام بخشی ناکامان روزگار چون موج بحر لجی
اضطراب رسیده و کف گوهر آمود جود پرورش در عطا پرستی لسان ابر نیسان گهربار میرساند که غرض
شهر حال کفره ضلالت سگال با جمعیت کثیر در این ضلع آوازه وحشت اندازگشته قصبه انور
و اکثر دیهات جید و سیر حاصل را قتل کرده دست جسارت بنیت غارت برکشوده مدتی
عافیت و تردد کشتکاری بر ساکنین و قاطنین تنگ نمودند فدوی با وصف قلت سپاه
و کثرت غنیم پای اقامت در زمین کین افشرده به ممانعت و مدافعت پرداخت و در حفاظت
قطعات مزروعات و کومک و صیانت دیهات قرب جوار ساعی موفوره بظهور رسانیده
دست تسلط مداخلت آن فرقه لازم التفرقه کوتاه ساخت در این ضمن امارت و
ایالت مرتبت مغل خان ناظم صوبه خجسته بنیاد با موج گران به تقریب زیارت روضه

سوره ردی عزیمت بانسطرفها آورد و ازآوارگی غنیم تهم مقیم ضبر یافته فوجی به تنبیه و
تادیب تعین نمود عاصیان قرین یاس خذلان خائف و هراسان روبوادی فرانهادند
و به نیرنگی اقبال نواب نامدار جمهور سکنه و عموم متوطنه از دیب کرابان شقاوت شعار
محفوظ و محروس بوده زبان بدعای دولت برکشادند هندوی ده هزار روپیه ارسال داشته
قبض خزانه فرحت شود سایهٔ هما پایه بر تارک بندهای جان نثار تا گردش فلک دوار مبسوط باد
بجناب نواب بخشی الملک مرزا صفوی خان عرضداشت فدوی
ارادت انجام ما دهور ام که صفحهٔ دل را بر قوم لوعیه خلود عهود دولت و اقبال و دوام ایام
مکنت و اجلال مرقوم دارد بعد تقدیم قواعد تخشع و ابتهال بعرض فیض اندوزان پیشگاه
فضل و افضال نواب دریا دل سحر نوال قبلهٔ امانی و امال میرساند درین اوقات میمنت
آیات خبر ولادت اختر برج سعادت و فیض ساری نوباوه باغ دولت و کامرانی ثمره شجرهٔ
حیات و زندگانی سامع افروز گشته غنچهٔ قلوب نوید طلبان رطب اللسان شکوفهٔ نوبهار راز
نسیم اخبار شگفته گردانید و شمائم حصول عمر ابدی که عبارت از تسلسل اولاد و احفاد است
بمشام جان رسانید بیت مبارک طالعی فرخنده فالی + بباغ زندگی زیبا نهالی +
مبارک و فرخنده باد و ایجاد این همایون بخت والا اثر او جمیع ملتزمان جناب فیض قرین
را واسطهٔ حصول مآرب و مقاصد شود الیضاً فدوی ما دهو رام تقدیم آداب
کورنش و تسلیم را ذریعهٔ سعادت و وثیقهٔ عبادت انگاشته بعرض حواشی محفل
فیض منزل نواب عالی خطاب سپهر جناب مرجع مآرب جهانیان جلیل القدر
رفیع الشان فیاض عالم و عالمیان دستگیر بیتوایان و ناتوان می رساند که
که درین خجسته زمان دولت اقتران مژده اضافهٔ منصب و مراتب آوازه

۱۴۶

کام بهجت و شادمانی به مسامع اعالی و ادانی در داد و ناهید عشرت ساز نازنین نوید مسرت
ها از غایت نشاط و نهایت فرحت انبساط در انجمن فلکی برقص آمده کوس شادی و
مبارکبادی بر بام سپهر نهاد بیت از این شادمانی جهان تازه شد + دل آسوده گشت و
روان تازه شد + چمن آرای ریاض آفرینش فرخنده و همایون کناد و نخل ترقیات
روزافزون را در جویبار بهروزی بالیده و قد کشیده داراد احقر در سرانجام کار با محتاج
تنباکو نیست کیفیات جز رسی و دولتخواهی و کفایت آرزوی دل تشخیص که متعاقب بسر سید
تعرض خواهد رسید زیاده حد ادب ندید کوکب دولت و اقبال تابنده باد مجموعه
خوبیها بیتنبر داس محرم خانی بیت ما در خیال یار پریخانه گشته ایم +
یوسف خجل شود چو در آید بخواب ما + رقیمه کریمه متضمن گله فراموشیها رسیده خاطر
را مشوش گردانید نگشت به ترسیل صحائف نه آن بود که نسبت گاه دوستی را الغرض
سردمهری زمانه آفتی رسیده باشد در عالم البشریت گاه گاهی هم چنین اتفاق می افتد
و گرنه در عالم خیال همه وقت دیده بر جمال مهر تمثال محو تماشاست و از سیلای
شوق لوح دل آئینه خانه لقای خورشید سیمای خود انصاف فرمایند که مستغرق
محبت معنوی را شکوه فراموشی چه کار است و سالک مسالک باطنی را از رعایت
رسمیات ظاهری چه ضرور فرد در و دیوار من آئینه شد از کثرت شوق
هر کجا مینگرم روی ترا می بینم + امید که حاضر و غائب با خود تصور فرمایند
بر همین طریق خاص که مقبول و مختار برگزیدگان عالم اخلاص است اختبار نمایند
نتیجه دودمان فضل و کمال خلیفه حسن علی خلیفه منا
من ... اکثر عزیزان خندان که بجاشی نطفه و فرزند اخانه جان تسلی

۱۴۷

اشناست به تقریب دعوت تقریب خانه محفل آرا بود بذار اشعار متقدمین بلاغت
شعار سحبان ذکا و از نتایج افکار متاخرین سخن گزار افاصت آمات مطارحه میر رفت
رضوان شاعر که کلام دلپذیرش مقبول مقبلان و سخن بلندش مرغوب صاحب
دولت بیتی از اشعار ملک الشعرا عرفی شیرازی برخواند بیت جام یاقوت و می
لعل بهم بالاید + اثر یاسمیه چون لاله و داغش به مثل + گفت که مثل لاله بجام یا
مسلم و مناسب لیکن تمثیل داغ که سیاه ست بامی که لعل فام ست تناسبی ندارد هم
موشگافان دقیقه رس درین مقدمه جواب ندادند و مهر سکوت بر لب نهادند آن
کاشف رموز سخنوری و کشاف دقایق نکته پروری در نیاب ... منظر باید خو
بیست که فانیر در وصف لاله بیتی چند گفته الحق که گهرهای مناسب در رشته نظم سف
و این ابیات از دست ابیات سواد گلشن خیالی آرد + ازین لاله که بر د
داغ دارد + سیاهی در درونش ساخته جا + در آغوش شفق شب کرده ماوا + چو نیکو بنگ
داغ دل وی + سینه سوز افتاده در وی + شده داغ دل وی جلوه آرا + بر
آتشی کرده زحل جا + درون آن به بین داغ سیه تاب + مگر زاغی میان چار سوخ
فلک تمثال او را چاره سازد + اگر خورشید را صد پاره سازد مجموعه خو
شیخ نور الله ابیات این یک نامه برکه رسید از دیار دوست + آورد
جان ز خط مشکبار دوست + خوش میدهد نشان جمال و جلال یار + خوش میکند
حکایت عز و وقار دوست + سامی مکتوب جمعیت اسلوب شعر بر تقریب کار
جزئیه ممالک محروسه از پیشگاه جناب جهانبانی بعهده آن بانی مبانی قدر دانی
وصول افگنده مواد سرور و شادمانی افزود شکر خدای حق بمرکز قرار گرفته چو

۱ نتایج افکار کنایت از کلام باشد ۱۲ ۲ تقریب نزدیک کردن کسی را با کسی ۱۲ ۳ معارضه بالعصم ... سخن ... کردن ۱۲ ۴ ... ۵ ... رضوان ۱۲ ... ۱۲

۱۴۸

شریعت غرا و ملت بیضا بکار فرمائی شریف رونق پذیرفت مراعات مراسم آشنائیها که
نظر بر قدیم ارتباط مکنون خاطر آن ملاذ احباست از خارج جلوه ظهور یافته محررات
وثنا سپاسی آن فائق از شرح وبیان می داند به مقوله ما شکرناک حق شکرک قائل و
گویا میگردد مصرع دولت ندهد خدای کس را بغلط + بالفعل خدمت امانت و جدا
پرگنه اثور امحال جاگیر بخشی الملک میرزا منوچهر خان مخلص تعلق دارد و هم آغوش شاهد
جمعیت است خاطر عاطر من کل الوجوه جمع باشد به مجموعه خوبهای رای تیز
بیت ستم اولش نیست گر بالی جمعیت در میان باشد + دل از دست تو زخمی خورد گفتم
نوش جان باشد + دوستان ما حاصل رضاجوئی احبا بر همه کار مقدم انگاشته در
هیچ حال مراعات این رابطه مهمل نمی گذارند ان مهربان باندک لغزشی در سلوک
امر سهل که ناگزیر عالم بشریت است آنقدر نفرت گزیده اند که از وضع و آئین ایشان
هرگز رائحه التفات به مشام جان نمیرسد و غیر از نفاق که منافی اطوار ارباب اشفاق است
از ناصیه احوال شریف معاینه نمیگردد از انجا که لطف و کرم بهترین صفات انسانی
بل حاصل عمر و زندگانی است لازم که بعد ازین تدارک مافات بعمل آید فرد از عهده
کریم گره زود و اشود + یک لحظه بار خاطر دریا بود حباب + هرچند میدانم که آن
توفیق یافته اخلاص باطنی را بهمان ارتباط دلپذیر بر خاطر رسید منظور است اما در عالم
صورت حفظ رسمیات صوری که عبارت از ترسیل رسل و رسائل باشد نیز بسیار ضرور
بقول بزرگی رباعی زان می نگرم بچشم سر در صورت + زیرا که ز معنی است اثر در صورت
+ این عالم صورتست و ما در صوریم + معنی نتوان دید مگر در صورت + به مجموعه
خوبیهای رای تیز اس چمن پیرا لے بساتین آفرینش ریاض آمالی د

آمال آن مجموعه دانش و بینش را برشحات سحاب فضل و احسان منضور و ریان دارد مکاتبه

فرحت انگیز که بیاضش چون طلعت تباشیر صبح صفا خیز و سوادش مانند کاکل عنبرین مویان

غالیه بیز بود ورود نمود و زنگ کلفت و محبت از مرآت خاطر زدود و تهیه عزیمت لشکر و تاکید

رفاقت با این برادر ایما رفته هر چند پروانه طلب حضور به مهر عمدة الملک نواب فیروز جنگ

سپهسالار بنام احقر رسیده لیکن مرافقت شریف را بر اراده این صوب فضل ترجیح است اگر اتفاق

افتاد زود میرسد و الا انتظار نخواهد کشید مبیت کرده ام عزم سفر حفظ خدا یار تو باد همت

اهل نظر قافله سالار تو باد * مضمون شقه در ایام ترک منصب بجناب نواب

غفران پناه لطف الله خان در دیوان قضا و قدر بکلک قدرت قادر

مطلق چنین ثبت گردیده که چون خواهند که برگزیده عنایت یزدانی بمرتبه دولت

عظیم و منزلت رفعت فخیم برسد بصعوبت صوری و شدائد ظاهری بیازمایند هرگاه

ایام ظهور مواد اقبال و شیوع ارکان اجلالش مقترن گردد مکروهات سریع الزوال

و ناخوشیهای قریب الانتقال بچشم عبرت بینش جلوه و بهند و چهره کشای این مطلب

ستگی حال و دولت مآل نواب کریم الخطاب منبع فضل و احسان معدن لطف و

امتنانست امید واثق از حضرت واهب مطلق که موهبت مملکت و دولت سلیمانی

و عطیت جاه بلس وزارت و کامرانی کمترین مواهب جلیله اوست جنابت

که در کمترین مرتبه عالی بشمول برکات دولت و محاسن تدبیر و فطنت نواب

ارسطو فطنت بکام دل فائز گردد ان الله قریب مجیب بکاشف رموز

سخنوری میرزا محمد رضا علی شاعر فرد از دیده غبار رفت

و زدل کلفت * این جانب بسعادت و یا نامه تو * بشارت افزایش مراتب الشان

150

از مطاوی آن خبر جان سمت تبیین والیضاح یافته انشراح وافر بخشید و ارتیاح قلوب
احبار را از حد گذرانید طراوت بخش بساتین گیتی بجمیع هواخواهان مبارک و فرخنده گرداناد
و آن نهال بارور اقبال و منظور انظار ارباب نظر را از لسائم ناملائم روزگار غدار در
کنف صیانت خویش مصون داشته بزلال چشمهٔ بقا سرسبز و شاداب داراد و تماشای
نشاء غم ترآهش و ترنمها خوش و خروش و نغمت بر دوش دارد همین که از شورش گرداب
خودنمائی خاموش شود دل مینا جابجا به هنگامه از هم سرور محفل برای طرب میگردد
غزلیکه از بطن فطرت بعالم ظهور رسیده بقلم می آید غزل ای متاع دل دیم
بهت یغما کرده ٭ نسخهٔ عشق تو بر لوح جبین انشا کرده ٭ خواهم از دیده سفر کرد و ز دل صبر و قرار
تا نگاه تو بدلها غلغله انشا کرده ٭ غمزه ات کشت مرا لیک شکر خندهٔ تو ٭ جان بلب آمده را
معجزهٔ عیسی کرده ٭ تا ز آئینه بر آشفتی و رفتی بچمن ٭ آب آئینه ز شوق تو تجوبا کرده ٭
دیدها فرش و نظرها همه پا انداز است ٭ مژدهٔ مقدم خیر تو بدلها جا کرده ٭ چه عجب گر دل
سنگین ترا نرم کند ٭ رایت حسن ترا آنکه فلک فرسا کرده ٭ چشم بد دور بیا مردمک آسا
بنشین ٭ که دل از شوق لقایت در چشم وا کرده ٭ چاک گل کرد ز خونریزی تیغم بهیت
چه ستمها که نه آن نرگس بیمار واکرده ٭ نشئه عشرت جم تازه کن امروز بجام ٭ خون دل
خور و برانکس که غم فردا کرده ٭ لبعالی فطرت میرزا اعتماد شاعر بیت
از چه دل سوختهٔ آتش مهجوری شد ٭ نامه ات داغ مرا مرهم کافوری شد ٭ سواد
را که کحل الجواهر معانی عبارت از آنست بر بیاض دیده جا داد و بیاضش را که غرهٔ
صباح کامرانی بشارت بدانست بر سواد چشم جهان بین نهاد علی الخصوص غزلیکه از
نتایج افکار صائبه بر زبان قلم عنبرین رقم گذشته مطالعه مضامین تازه

151

طبیعت را حظ بی اندازه حاصل شد در صلهٔ ان قرائه می تاب که ازالهٔ کلفت قلوب
احبار اسم در سولست ترصد که غزل قبول یافته سرخوشی افزای مزاج سراپا ابتهاج
گردد غزلیکه در جواب غزل بحالهٔ تخاطر گذشت نیز نگارش یافت غزل بهو رنجم نمودم
زور بازو را + بناتوانی باکی رسد سخن او را + معلمیست که درس تکلم آموزد + رموز
گوشید چشم تو چشم آهو را + نرسد بمیان صنم زباریکی + هزار بار بدقت شکافتم مو را
برای قتل دل خستگان گره تا چند + گهی بباز کشا قفل چین ابرو را + بپای مستی بیچاره
رحم کن که سزد + دعا و لطف و کرم نازنین خوش خو را + بدقیقه شناس نکات
خفی و جلی مرزا حسن علی حسان عهد و اوان سحبان عصر و دوران سلمه
پریروز علامهٔ ارسطو فطرت میر محمد عشرت بدیدن محب قدم رنجه نموده بودند تا دیر
رونق افزای صحبت احباب بوده از نتایج افکار و اشعار منتخب شاعران سخن گزار
مطارحه در میان بود جای آن مهربان خالی دیده بکرر خضر طلبیده شد طاری ابتهاج
باغ و بساتین و تماشای بنفشه در ریاحین جوش عزیمت برانگیخته بودند درین ضمن انشاء
عشرت سراپا وج کشیده این مصراع شیخ سعدی مصرع دشمن چه زند چو مهربان
باشد دوست + بزبان آورده فرمایش رباعی بتضمین آن کردند همانوقت بدیهه
گفته گذرانیده رباعی هر که متاع جان فدائی سر اوست + جا کرد محبتش میان
رگ و پوست + او بر سر مهر و بر سر قهر رقیب + دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست +
بار دیگر مشتعل افتاد وقت رخصت تکلیف نمودند که فکری بازین تضمین این مصرع
نیز باید کرد مصرع شکفته گل بدست یارم بسته است + اگرچه بقدر استعداد و دانش
دریافت دست و پائی خواهم زد لیکن آن مهربان و مرزا رضوان نیز خود دست طبع بلند

نیز زدی ۱۲ ۱۵۵ دشوار رباعی بمعنی دشوار ۱۲ +

علامه یعنی بسیار داننده ۱۲ [illegible]
۱۵۴
[illegible]

پسند را کار فرمایند تا جوهر قدرت سخنوری هر کدام بمعرض عرض در آید رقعه به بهگت داس
بیراگی بیت گشته است اند ز پس صد پرده مرمضمون گرد + آنکه چهار تراز دیده نام جوان
کرد + ذکر جمیل ایشان با فضا دعوی مرهم جراحت دل ایشان مهاجانی بیراگی سمت وصول یافته
مشتاق دیدنها کرده اگرچه صحبت داشتن با مردم دنیا برای صاحب دلان خدا ترس و
سوهیدان ضیع نفس باعث تضییع اوقات است اما بمقتضای مهربانی از وقت خاص که ساعتی
محلی با لطبع بهره یاب هم نشینی و هم زبانی گردد زبانی حامل رقعه اعلام بخشند به مجموعه
خوبهارای منشی داس بیت چندان بیشتر دهید که بیهوشی آورد + شاید که یاد
با لفراموشی آورد + هرچند بزهد و تقوی مغرور ممتاز اند در زمره مقبولان درگاه
صمدیت سربلند و سرافراز دوستان بیریا را که جرعه از پیمانه لطف و کرم آرزو دارند بیاد
آوردن گناه حیثیت حفظ این وتیره در پیش صاحب دلان قابل اکراه فی دل بیارد
دست بکار باید داشت نه اینکه صفی را خالق دالمودهات بر رعونت و خودنمائی باید
گماشت لازم که از گران خواب غفلت بهوش آمده اوقات شمار روزی باستعمال مرد
مطلب ارجمند مصروف دارند و تارک معاش و معاد را گلدسته این شمایل حمیده
برآراسته بعد قبولیت دنیوی و اخروی بدست آرند فرد و بشنوی دست زاصلاح تن
بجان پیرداز + که دل سفید نگردد بجامه شوئیها + مجموعه خوبهای سخندانی
ٹیکرام سمور خانی خالق کائنات و رازق ممکنات آن خلاصه موجودات را
از عوارض آفات برکنار دارد از ضیکه جلباب فراق نیامین حایل گشته بشند دید میاقی
گرفتار است و از دیدهای طوفان خیز جوی چابر اشکبار به چند دریت چار سوی
آفاق دو دیده بسر منزل مقصود نکشیده و چند انده سر زده باکنار د دیر دست نداد

۱۵۳

از چشمهٔ مراد زلال وصال بخشیده فرد ببچو طفلی کز دبستان حضرت با عشق ذ هند + می دود به
قطره اشکم بحیث وجوی دوست + از انجا که در حضرت کبریا مشیت هر امری را وقتی معین ومقرر
است و پیش از وقت قلق وبیقراری را اثر نیست و اثر متعذر رنا چار بحبل المتین توکل دست به
زده نظر بر فضل خداوندی دارد فرد ای دل صبور باش مخور غم که عاقبت + از صبح شام
گردد واز شب سحر شود لغز هر یکه با همه دست رس عذر تنگدستی [illegible] داشت و او
هر سنگ بایه اگر قابل فیضی نشود + آب هم در صدف آبله گوهر نشد + رقعه مرسله که حرز
از رونق معزا و هر نقطش هزاران نفرین را سزاوار مطالعه نمود آثار تحو د غلطی بید
از سواد و بیاضش مشاهده فرمود در هر وقت که روز رسان هوا جمعیت ایشان اناً فاناً
سامان میدهد عذر بیدستگاهی علامت کفران نعمت و زوال دولت فرد هر که با جمعیت
اظهار پریشانی کند + میزند فال پریشانی بحال خویشتن + حوصله سفله مزاجان قد نوشت
نیز از ان کجا میدانند و دل تنگ ظرفان توفیق ادای شکر الهی چگونه دریابد به هر حال مصرع
هر کسی ان درود عاقبت کار که کشت + بان عزیز یکه بکلیف ترک شراب کرد
ساغر مراد بباده صحت و شفا لبریز باد دیبا [illegible] م بحکم هر جام ترک شراب مواعظ دلپذیر و
نصائح هوش افزا در نهاد [illegible] مع رضا اصغا نمود فی الواقع سخن شنیدن نیح دولت
لیکن امر چه متخالفه متضاده را چه علاج چند مرتبه به نیت واثق گذاشته و در تقلیل سم ساخته
لیکن با این طبعیت با شتها میگراید و مواد زیاده در مزاج متولد آثار ضعف گشته آزار میدهد
لهذا النقوای جرعه کشان بیدار دل هوشیار در رون اختیار معتاد بقدریه و افر ور داشته ما و
دارد تجاوز از حد اعتدال محض حرام میداند فرد باده در جسم دل ما ک یری زاد شود + قطره
چون در صدف افتاد گهر برخیزد + عمر خیام میفرماید رباعی چون نیست زمن گم نخورم عیش من نبها

در بهشتی خرم در خرم لعقالست * حالیست میان مستی و هوشیاری * من بنده آنکه زندگانی از تست
فدای بزم و نازت از ساغر نگاهی * که خواب آلوده ام ای بخت بیدار * بلاله تلو کجنید خانه سگانی
لله الحمد والمنت که دوحه مراد ان چمن آرای حدیقه اقبال به ثمرة العواد بارور گردید چنین زبان
امانی و آمال را موسم پیش آمد و بالیدگی در رسید درین ضمن اینکه از احوال دوستدار که اکثر
استفسار رفت بقول بزرگی که پیش از وقت تکلیف شاق در مذهب اهل وفا و وفاق حرام است
بمحال طلبی پرداخت حالا که قسمت یار و طالع مددگار است اگر تحریک همگی برکت کاری ساخته
شود همه جمعیت خواهد بود علی الخصوص اهانت دخود جدا رهی مرتبه محال که بر فخاص رغبتی شیر
حاصل است و صرف و صراف از دو سی معلی با نضامین میشود اگر تحسین سعی شریف ممکن و مقدور
باشد خود را معاف نباید داشت دگر نه مصرع آنچه در لوح نوشته است همان خواهد بود لاله زمین سکینه
مذهبی لطف الله خانی ساغر تمنا بجرعه حصول عالبر زیاد فراتر بود بل که تتغفا التفضل سوی
بود در هنگام ترشح سحاب که عالم آب از کمال التعشق زمین را در کنار گرفته بود و چون نعمت غرقه
بود وقتا رسید و هنگام شرب مدام را صلای عام داده مزاج محبت را سرخوش گردانید گلشن از رنگ و
مهتاب روی و بوی سبوی گل ناز ذائقه اش کام بر انداق و نشانه جان بخش اهل وفاق **ابیات**
چکانی از دو قطره در گوش گرشه رسر گوشی و هم یاد خبر * فشانی از دو شیحه بر بال زاغ * بر اشیانه صبح
از صبح نماغ * خانه دوستی آباد و عمرت زیاد لیکن نعمتم شراب بی گزک کباب حیف است بعد ازین
هرگاه که همت اقتضا فرماید سر و نعمت مغا رسد **در مناجات و ختم کتاب** هزاران شکر و سپاس
در درگاه کارسازی بی نیاز که چندی از مسودات بنده که محاربات سلطانی از دست غارتگران محفوظ
مانده بعد درین نسخه بطریق یادگار قسمت سواد پذیرفت منشی را هرچه باید درین انشائی عدیم النظیر
موجود است اگر بمطالعه محاوره فراولت دهد او مت نماید در عبارت آرائی منشیان رنگین

تمهیدات نشین گزارش مطالب دیار رب چه بکمین نشیان سخن گزار دچه آئین انشا پرداز ان
ساده دیر کار عاری نشود حیف صد حیف که عمر گرانمایه در فکر یاهی لاطائل و تلف شد معاش لسانه
و اندیشهٔ معاد که سفید تر گاری عقبی است بیار بون خاطر گردید حلیم که منهمک تضییق گناهان غواید
لجهٔ عصیان را چه تحفه ریاضت کدام دست مایهٔ عبادت آمرزش خواهد شد + رباعی + هر چند
سرمایه گناه آورده ایم + در سایهٔ دولت پناه آورده ایم + در حشر بامید زلال کرمت + چون
نامهٔ خود روی سیاه آورده ایم + هر صبح که از بستر استراحت بر میخیزم لشکر سد رمق که متاع زکال
نوع انسانی است خاک مذلت بر سر میریزم و چون شام در رسد از خلو معده و غلبهٔ جوع رقبه
را بیمان ربقهٔ محنت گرفتار می بینم جدا زینکه شب پردهٔ ظلمانی بر روی روز افگند مغلوب خواب غفلت
مسلوب اسباب عقلت میگردم + بیت + هر شب گوییم که فردا ترک این سودا کنم + باز چون فردا
شود امروز را فردا کنم + الهی بر من عاصی ببخشای و بر این گنهگار کرم فرمای که استطاعت طاعت
ندارم و غایت نومیدی تخم حسرت در مزرع دل میکارم توقع بعفو جرایم و تصفح آثام هوای
دغیر از بخشایش واهب العطیات سر عزت بغیر فرود نمی آرم فرد میتوانی که دهی اشک مرا حسن قبول + ای که
در ساخته قطرهٔ بارانی را + [illegible] تو کرتن را سر و سر را بدهی سامانی + سر و سامان که دهد
بی سر و سامانی را + الهی حواسم را که چون گرد شهرستان غفلت است کامیاب جمعیت ساز و
نخل عرض غرض و طول امل را بیخ و بن از زمین خاطرم بر انداز و الهی بنده ام و از عجز
و ناتوانی شرمنده من گمراه وادی غوایت را بشاهراه نجات هدایت کن و بخشایش من
عاصی را بحرمت سکان کفایت فرد برحرم من بخشش که آورده ام شفیع + ذات محمدی علیه الصلوات را

تمام شد

۱۵۶

سال تش بگفت + شد بهو نام مطبوع عجیب